

فصل اول

اجتماعی در افغانستان

الف: ملت

۱- **تعریف ملت:** ملت را می‌توان یک واحد بزرگ انسانی در یک محدوده معین جغرافیایی با منافع مشترک تعریف کرد. عامل پیوند آن آگاهی مشترک و تعلق به تاریخ این محدوده می‌باشد. پیوند است که احساس تعلق به یک دیگر و احساس وحدت میان افراد پدید می‌آید.

ویژگی‌های هر ملت اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک بنام کشور است و احساس دلبستگی و وابستگی به یک سرزمین معین می‌باشد. ملت ممکن است به عنوان یک جماعت تاریخی و دارای بافت فرهنگی خاص اما بدون خودمختاری سیاسی یا داشتن دولت وجود داشته باشد.

بعد از پایان جنگ‌های تباه کننده سی ساله مذهبی ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ در اروپا، اروپایان به قرار داد و ستفالی ۱۶۴۸م تن دادند تا حقوق یک دیگر را محترم شمرده و بالای یک دیگر تعرض و مداخله نظامی نکنند در واقع از همین زمان به بعد دولت‌های ملی ظهور کردند، یعنی اینکه پیوند مستقیم مفهوم ملت با دولت امر تازه‌ایست که تاریخ آن از پیدایش ناسیونالیسم تازه به میان آمده در اروپا از او آخر قرن هفده فراتر نمی‌رود و مربوط به تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن قاره در دو سده اخیر می‌باشد.

چون اکثریت جامعه شناسان ملت را پدیده اجتماعی اروپایی

می‌پندارند. بناً در باره ملت و تعریف آن نگرش‌های گوناگونه دارند، یعنی ملت مفهوم انتزاعی داشته و جامعه‌شناسان و تحلیل‌گران تا کنون تعریف‌ها و تعبیرهای متفاوتی از آن ارائه داشته‌اند، اما همه با این نگرش با هم موافق‌اند که ملت در جریان رشد مدرنیته از طریق دولت‌های ملی ایجاد گردیده‌است و دولت‌های ملی از طریق رای و اراده مستقیم مردمان یک سرزمین یا شهروندان یک محدوده‌ای جغرافیایی به‌میان آمده‌است. البته که در این جوامع شهروندان بدون در نظر داشت خاستگاه طبقاتی، قومی، نژادی، مذهبی و زبانی آن‌ها دارندگان حقوق مساوی در کلیه امور اجتماعی و سیاسی می‌باشند.

از این‌رو آگاهی ملی به معنای تعلق به ملت و لزوم تشکیل دولت ملی و داشتن قدرت (دولتی) متعلق به خود، پیشینه‌ای طولانی ندارد. به‌همین دلیل، واژه‌ی ملت نیز در گذشته معنای سیاسی امروزی را نداشته‌است، چنان‌که در زبان دری کمابیش برابر با امت یا پیروان دین معین کاربرد داشته‌است. پیش از پیدایش آگاهی ملی جدید آنچه در میان گروه‌های بشری در گذشته شایع بوده، آگاهی قومی (البته نه آن قومیت ethnic که ما در عنوان قبلی آن‌را به توضیح گرفتیم) بوده که اروپایان کلمه ناسیون (Nation) را در زبان‌های خویش به این کتله‌ها به‌کار می‌بردند. این آگاهی بیشتر جنبه آگاهی به تعلق فرهنگی داشته و عنصر زبان، دین، آداب و رسوم، تاریخ و خاطره قومی مشترک مبنای آن بوده‌است. در حالی‌که در تعریف ملت مدرنیته به مفهوم امروزی‌اش عناصر زبان، دین و غیره مشترکات فرهنگی اصل نیست.

در میان اکثر اقوام گذشته این آگاهی و کاربرد این واژه را به صورت جدا کردن خود از دیگری می‌یابیم، چنان‌که یونانیان غیر یونانیان را بربر می‌نامیدند و یونانیان را Nation قوم یونانی می‌نامیدند. اقوامی همچون (چینیان، اعراب، یونانیان) که برای فرهنگ خود برتری قائل بودند، با کلمات و واژه‌هایی خاص دیگران را از خود جدا می‌کردند مانند عرب و عجم و واژه‌های از این طراز.

ولی در عین حال حکومت Nation یا قوم یعنی حکومتی که با دین و فرهنگ قومی پیوستگی داشته و پشتیبان و نگهبان آن به شمار می‌آمد. اهمیت خاص داشته‌است، اما نه به معنا و اهمیتی که امروزه در تحت عنوان دولت ملی می‌شناسیم پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور در روزگار ما، بعد سیاسی قوی به مفهوم ملت بخشیده‌است (دولت - ملت) چنان‌که تعریف کلاسیک ملت توسط ارنست رنان Ernest Renan ۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ فیلسوف، جامعه‌شناس و تاریخ‌نگار فرانسوی (ملت چیست؟)، مجموعه آثار، جلد یکم، پاریس، ۱۸۸۲ چنین است: «ملت یک روان است، یک اصل روحانی. دو چیز، که در واقع یک چیز اند، این روان را می‌سازند... یکی داشتن میراث مشترک غنی از خاطره‌ها و دیگر، سازش واقعی، میل به زیست با یکدیگر و خواست تکیه کردن کامل به میراث مشترک.»

نویسندگان دیگر بر یک‌دستی ذهنیت هر ملت، به عبارت دیگر، بر خلق و خو و منش ملی تکیه کرده‌اند و تکیه بر این ویژگی‌ها و بزرگداشت آن یکی از ویژگی‌های دوران رشد ناسیونالیسم اروپایی

است.

در علوم اجتماعی، در تعریف ملت عواملی مانند شخصیت ملی یا قومی و زمینه‌های مشترک فرهنگی و اقتصادی در نظر گرفته می‌شود، زیرا ملت سرانجام ترکیبی است از همه این عوامل و جهان در چند دهه‌ای اخیر شاهد برآمدن ملت‌های تازه‌ای در آسیا و آفریقا بوده‌است که بنیاد آن‌ها بر مفهوم جهان‌شمول ملت، که در اصل مفهومی اروپائی است، نهاده شده‌است.

امروز بیشترین دانشمندان علوم اجتماع و فلاسفه در عوض کلمه ملی‌گرایی از هویت ملی استفاده می‌کنند، که البته عده از آن‌ها هویت ملی را در گرو عضویت فرد در اجتماع تلقی کرده و عده دیگر هویت را عنصر شخصی برای افراد اجتماع تعریف می‌کنند به این ترتیب واژه‌ها شامل مباحث فلسفی جامعه‌شناسی عصر حاضر گردیدند.

رالف والدو امرسون Ralph Waldo Emerson ۱۸۰۳ - ۱۸۸۲ فیلسوف و پژوهشگر علوم اجتماعی امریکایی می‌نویسد: «مدل آرمانی ملت، که در اندیشه اروپایی سابقه دارد - اگر چه تا کنون هرگز چیزی به این درجه از یک‌دستی کامل وجود نداشته - عبارتست از یک کتله واحد انسانی، که بر حسب سنت، در مرز و بوم معین زندگی می‌کند، به یک زبان سخن می‌گویند (چه بهتر که این زبان، زبان ویژه آن قوم یا Nation باشد) فرهنگ خاصی دارند و یک تجربه تاریخی مشترک که از نسل‌های بسیار به ارث رسیده و ایشان را در یک قالب

ریخته است.» اما، به عقیده همان نویسنده، به کاربردن این مدل برای اقوام خارج از مدار اروپایی اغلب خطاست. ولی هم به رغم در دست نبودن سنجه‌های استوار برای توضیح مفهوم ملت، بر آنست که ملت جماعتی است از مردم که حس می‌کنند از دو وجه به یک‌دیگر تعلق دارند، یکی آن‌که از عناصر مهم و ژرف یک میراث مشترک سهم می‌برند، و دیگر این‌که سرنوشت مشترکی در آینده دارند و می‌افزاید که «ساده‌ترین بیانی که از ملت می‌توان کرد آنست که آنان جماعتی از مردمند که احساس می‌کند یک کتله یا ملت با منافع مشترک اند و بر پایه همین منافع مشترک همگانی به آینده می‌نگرند.»

با این توضیح مختصر از تعریف ملت و چگونگی پیدایش آن می‌پردازیم به مسئله ملت در افغانستان.

۲- مسئله ملت در افغانستان: بعد از آن‌چه در باره تعریف و یا

این‌که ملت چیست و چگونه پا به عرصه وجود گذاشت گفته آمدیم لازم به تذکار مؤکد می‌دانم که در وضعیت ناهنجار کشور ما هم این بود و نبود ملت، هویت ملی، منافع ملی، رسیدن و نرسیدن به مرحله ملت، منافع ملی، بود و نبود دولت - ملت را با عوامل بازدارنده و شتاب دهنده آن به ارزیابی بگیریم تا به یک استنباط منطقی در زمینه نایل گردیم.

این خطه باستانی که کلید هندوستان، بام جنوب آسیا، راه ترانزیت اروپا - آسیا نام داشته و او را چهار راه آسیا هم می‌نامند امروزه از

جنوب و شرق به کشور پاکستان و کناره‌ای هند پیوند داشته و غرب آن به وسیله صحراها و بیابان‌های خشک و بی‌علف با ایران وصل است، شمال آن را گذرگاه آبی آمو و کوکچه با آسیای مرکزی کشورهایی تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان وصل می‌کند در بحبوه‌های مختلف ادوار تاریخ در زیر نام‌های آریانا، خراسان و افغانستان به قول مؤرخ نامدار کشور مرحوم پوهاند حبیبی و دانشمند تاریخ‌نگار شهیر کشور اعظم سیستانی تمدن‌هایی بزرگی را چون تمدن ویدی، تمدن اوستایی، تمدن باختر یا بخدی، تمدن بودایی، تمدن هری یا هرات، تمدن سیستان، تمدن غزنه و تمدن‌هایی دیگر را در گوشه و کنار خویش تجربه کرده‌است. افغانستان هر دو، نقطه دیدار و کوره ذوب نفوذ فرهنگی بوده‌است. در نتیجه، در درازنای تاریخ خویش سهم بزرگ و مهمی در شکل دهی تمدن‌ها، به جای گذارده‌است. ساحه بزرگ جغرافیایی و فرهنگی که افغانستان قلب آن را شکل داده‌است، از آمو تا سند، گسترش می‌یابد. مردم‌هایی متمدن و شهری در اینجا زندگی داشته‌اند که از خود میراث‌هایی بزرگی در عرصه‌های علوم اجتماعی و علوم تجربی بجا گذاشته‌اند، که می‌توان از ابوبکر زکریای رازی فیزیک‌دان - کیمیدان - پزشک - مهندس - فیلسوف و کاشف الکول وفات ۹۲۴ میلادی، ابو نصر فارابی فیزیک‌دان - موسیقی‌دان - منجم و فیلسوف متولد ۸۷۰ وفات ۹۵۰ میلادی، امیر کروړ سوری فرزند امیر گولاد سوری وفات ۷۷۰ میلادی شاعر و جامعه شناس، احمد بن سهل بلخی ریاضی‌دان و جغرافیه‌دان وفات

۹۳۴ میلادی، مطهر بن طاهر قدسی متولد ۹۶۶ در بست سیستان اولین دایرة المعارف نویس شرق، یعقوب رازی مهندس و محاسب بزرگ عصرش، محمد بن احمد کاتب خوارزمی یا خیوه‌ای مهندس - کیمیدان و عالم تخیکی، ابوجعفر خاذن خراسانی ریاضی‌دان و ستاره شناس وفات ۹۶۱ میلادی، ابو حامد بلخی ریاضی‌دان - ستاره شناس، مخترع استرلاب و ابزارهای نجومی، ابونصر اسمعیل جوهری فارابی لغت نویس شهیر و همچنان مبتکر اندیشه پرواز وفات ۱۰۰۲ میلادی، ابوریحان البیرونی منجم، ریاضی‌دان - زمین شناس - فیلسوف و دانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۷۳ وفات ۱۰۴۸ میلادی، ابو علی سینای بلخی فیلسوف - ریاضیدان - فیزیکدان - پزشک و دانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۸۰ وفات ۱۰۳۰ میلادی، ابوبکر محمد بن حسن حاسب صاحب کتاب نسوی نامه متولد سال ۱۰۳۰ و وفات ۱۱۲۳ میلادی، عمر خیام ریاضی‌دان - ستاره شناس - شاعر و فیلسوف متولد ۱۰۴۸ و وفات ۱۱۲۴ میلادی، مولانا عبدالرحمن جامی شاعر - فیلسوف و فیزیک‌دان، ابوبکر خراسانی کیمیدان، محمد بن احمد خرقی ستاره شناس و کاشف حرکت ستارگان وفات ۱۱۳۹ میلادی، خوشحال ختک متولد سال ۱۶۱۳ وفات ۱۶۸۹ میلادی شاعر، فیلسوف و جامعه شناس، رحمن بابا فرزند عبدالستار متولد ۱۵۲۹ وفات ۱۶۰۵ میلادی شاعر، ریاضی‌دان، منجم و جامعه شناس، میرویس خان هوتک متولد ۱۶۷۳ وفات ۱۷۱۵ شاعر، جامعه شناس و رهبر اقوام بزرگ، مولانا جلال‌الدین بلخی، خواجه عبدالله انصاری، انوری ایبوردی، عنصری

بلخی، دقیقی بلخی، امام فخر رازی، عبدالقادر بیدل، امیر علی شیر نوایی، مولانا عبدالرحمن جامی، رابعه بلخی، ناصر خسرو بلخی، سنایی غزنوی، ابو عبید عبدالرحمن محمد جوزجانی، حنظله بادغیسی، ظهیر الدین فاریابی، ابو نصر فارابی، رحمن بابا، بیت نیکه، میا فقیرالله جلال آبادی، مولانا یعقوب چرخ، پیر محمد کاکر، خانم شاد بیگم مشهور به مخفی بدخشی، استاد عبدالحق بیتاب، استاد عبدالغفور برشنا و صدها دانشمند و پژوهشگر دیگر یاد کرد بر علاوه آثار بسیار با ارزش تاریخی مانند کتیبه‌های ویدی، سنگ نوشته‌ها و دست ساخت‌هایی از ادوار مختلف تاریخ زندگی مردمان ساکن این سرزمین و کتب و آثار که هم اکنون در موزیم‌های بزرگی چون موزیم لندن، پاریس و سایر موزیم‌هایی دنیا نگهداری می‌شوند، تندیس‌های بامیان، مینار جام، مینارهای هرات، آتشکده نوبهار بلخ، کاپیسا و ننگرهار، برج عیاران بلخ، تخت رستم، دیوارهای تاریخی بلخ، آرامگاه حضرت علی، قصر جهان‌نما، مینارهای مسعود و بهرام شاه در غزنه، آرامگاه سنایی غزنوی و سلطان محمود غزنوی، چهل زینه قندهار، طاق بست، قلعه چهل برج و شهر غلغله در بامیان، مسجد جامع هرات، قلعه‌های اختیارالدین - غوریان - کهسان و سیاوشان در هرات، خانه زرنگار، سنگ هفت قلم، یخچال‌های هرات و صدهای دیگر آثار با ارزش تاریخی، علمی و هنری حاکی از آنست که در این مرز و بوم روزگاری مردم‌های متمدن زیست داشته و در کارهای خلاق علمی، هنری و فرهنگی مشغول بوده‌اند. به قول نانسی دوپری Dupree, Nancy (۱۹۲۷ - ۲۰۱۷)

باستان شناس که بیشترین سال‌های عمرش را در کاوش و تحقیق آثار باستانی کشور ما گذرانده و او در تمام سال‌های توفانی و بحران زده سه دهه اخیر، برای نگهداری اثرهای فرهنگی این سرزمین تلاش نموده است. او به همین سبب نخست در پشاور و بعد در کابل مرکزی برای این امر، بنیاد نهاده بود. او به این باور است که از میان (۱۴۳) جایی که برای کاوش‌های باستانشناسی در افغانستان، نشانی شده بود، تنها هفده تا و آن هم نه به صورت همه جانبه، کاوش گردیده‌اند. همچنان ل. شتاین باستانشناس آلمانی در باره پهنای ژرفای آثار باستانی کشور ما معتقد است که بررسی هر مغاره و جا برای کاوش باستان شناسان در افغانستان عمر یک باستان شناس را می‌بلعد.

با آن که تحت نام افغانستان به عنوان یک کشور از سال ۱۷۴۷ میلادی پا به عرصه وجود گذاشته است، اما این سرزمین از لحاظ قدامت تاریخی یکی از کهن ترین کشورهای جهان بوده و به وسیله شاهراه ابریشم گذرگاه تمدن‌های بزرگ عصر باستان به شمار می‌رود. افغانستان را از زمانه‌های دور بدین سو کلید فتح هندوستان می‌نامیدند، زیرا هندوستان از طرف شرق، غرب و جنوب به آب متصل بوده و از طرف شمال کوه‌های بلند قراقرم و همالیا آن را احاطه کرده است. تنها راه ورود جهان گشایان به هندوستان از طریق دره‌ها و یا معابر بروخیل، چترال، خیبر، کرم، گومل و بولان بود. بدین ترتیب افغانستان در ازمنه تاریخ میدان پرتاب به هند بوده است. در شرایط حاضر جهان بر اساس آخرین تحقیقات از منابع انرژی جهان آسیای مرکزی منبع غنی ترین

ذخایر هایدروکاربن جهان دارای ۱۸۷ میلیارد بیرل نفت یعنی حدود یک ششم ذخایر نفت کل جهان می‌باشد که آسان‌ترین راه انتقال و ترانزیت آن به راه‌های بحری، جنوب شرق آسیا و هندوستان از طریق افغانستان ممکن و میسر می‌باشد، زیرا راه‌های دیگر از یک‌طرف طولانی بوده و از طرفی دیگر در انحصار و قلمرو جمهوری فدراتیف روسیه می‌باشد که پالیسی کنسرسیوم‌های انرژی غربی با آن توافق ندارند. در سیاست‌های استراتژیک حاضر جهان تسلط بر جنوب آسیا تسلط بر جهان پنداشته می‌شود که افغانستان بام جنوب آسیا می‌باشد. یعنی امروز افغانستان به شاهراه ترانزیت اروپا - آسیا تبدیل شده‌است. این جغرافیا به افغانستان موقعیت بسیار با ارزش جیوپولیتیک و جیو استراتژیک بخشیده‌است و بدین لحاظ است که از دوردست‌های دور پیوسته مورد تهاجم‌ها قرار داشته و بعضاً این تهاجم‌ها ماندگار هم بوده‌است و همین امر هم سبب‌گشته تا کشور ما آمیخته‌ایی از فرهنگ‌های گوناگونه بوده و بر علاوه تمدن‌هایی بومی که در بالا از آن ذکر به عمل آوردیم، تمدن‌هایی دیگری چون تمدن‌هایی هندی، یونانی، عربی و چینی را نیز به تجربه گرفته‌است. در نتیجه آخرین مطالعات اداره یونسکو ملل متحد، این اداره به افغانستان لقب «موزاییک فرهنگ‌ها و تمدن‌های باستان» را داده‌است. از کاوش‌ها و مطالعات باستانشناسی این نتیجه‌گیری بدست آمده‌است که شواهد فراوان از زندگی انسان در این خطه باستانی حدود صد هزار سال پیش از میلاد مسیح حکایت دارد، همچنان نسخه‌هایی خطی یافت شده

معلومات‌هایی فراوانی را در باره نوع مناسبات اجتماعی، چگونگی اعتقادات مردم و سیستم اداره و یا فرمانروایی‌ها بدسترس قرار می‌دهد. در این‌جا دور از مفاد نخواهد بود تا در باره نام افغانستان کمی تأمل تاریخی داشته باشیم زیرا دشمنان این خطه باستانی بنابر پائین بودن سطح معلومات و آگاهی مردم و کوتاهی حکومت‌ها در این زمینه مردم ما را به جان هم انداخته و میکوشند تا از این طریق انقطاب بزرگی را تا سرحد تجزیه برکشورما تحمیل کنند. امروز عده نا آگاهانه وعده هم مزدور به دستور اربابان آزمندشان در هر بحثی می‌آورند که واژه افغان مترادف با کلمه پشتون است. در حالی که پژوهش در تاریخ و ادبیات زبان در این خطه می‌رساند که واژه افغان هرگز کلمه از زبان پشتو نبوده و تنها به پشتون هم اطلاق نمی‌گردیده‌است. این واژه از واژگان زبان دری بوده و در طول درازمنه تاریخ به یک خطه جغرافیایی اطلاق می‌گردیده‌است که بخشی از آریایی‌ها در آن مسکن گزین بوده‌اند. این واژه در آثار بزرگ و با اعتبار تاریخی مانند تاریخ بیهقی، تاریخ یمنی که از کهن‌ترین تاریخ‌های منطقه می‌باشد، تاریخ الکامل ابن الاثیر، حدود العالم، آثار و نوشته‌های بطیموس و خاصتاً در سفرنامه ابن بطوطه مؤرخ مراکشی که سفرش بیست و نه و نیم سال را در بر داشته و بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۵ میلادی صورت گرفته به کرات ذکر گردیده‌است. چنانچه او از سفرش به کابل چنین بیان می‌دارد: «... سپس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه‌ای از عجم را دیدیم که به زبان فارسی تکلم داشته و خود را افغان می‌نامیدند..... و

قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است....» باید متذکر شد که در ایام سفر ابن بطوطه در کابل اقوام پشتون زندگی نمی کردند که این بطوطه آن‌ها را افغان گفته باشد، بلکه همه مردم کابل یا کابلیان خود را افغان می نامیدند. همچنان فردوسی شاعر معروف در شهنامه که قدامت بیش از هزار ساله دارد به کرات کلمه افغان خطاب به مردمان این محدوده جغرافیایی ذکر گردیده است. چنانچه در این بیت شهنامه میخوانیم:

سپهدار چون قارن کاوگان

سپه کش چو شیروی و چون آوگان

و در جای دیگر آورده است:

سپهدار چون قارن کاوگان

به پیش سپاه اندرون آوگان

که در این ابیات شهنامه و سایر تذکرات آن کلمه آواگان تلفظ قدیمی همان کلمه افغان است که بعد ها اعراب چون حرف (گ) ندارند و تلفظ این حرف هم برایشان ناممکن می باشد بناً این آواگان یا آپگان را افغان تلفظ کرده و بنابر سیطره دوامدار اعراب در منطقه ما این نام هم به همان ترتیب تا به امروز باقیمانده است. که در آثار مکتوب عربی به صراحت می توان آن را دید.

همچنان در سروده های حماسی مها بهارات به زبان سانسیکریت که در حدود ششصد سال قبل از میلاد نوشته شده و از معتبر ترین آثار تاریخ هند می باشد و در زمان اکبر شهنشاه مغل هند بنام رزمنامه به زبان دری نیز ترجمه گردید کلمه افغان بنام آسوگان (Aswa ghan)،

آسوگانه (Aswa ghana)، آواهان (Awa ghan)، آپهان (Apa han) به معنی سوارکار نجیب، جنگجو، دلاور، سلحشور و کشنده ذکر گردیده است که به بازماندگان آشواکاها یا همان آشوکا و کمبوجاها (Kamboja) که بازماندگان همان سکاها بوده و در مهابهارت آنرا پالی آورده اند عبارت از اقوامی نجیب دارای نژاد عالی که مهارت فراوان در سوارکاری داشته اند و در حدود دوصد تا صد سال قبل از میلاد از راه شمال افغانستان کنونی وارد هند شده و بعدها سلسله شهنشاهی کمبوجه ها را در هندوستان بنیان گذاشته اند، و در برگیرنده همه باشندگان آن سرزمین هایی مقصود بوده که امروز با کمی تنقیصات محدوده ای جغرافیایی ما را احتوا می کند.

همچنان همین مفهوم در کتاب اوستا یا سروده های زردشتیان آواجن (Ava jan) یا آپاجن (Apa jak) ذکر گردیده است که همچنان یادآوری از مردمانی دارد که نخستین مقرر فرماندهی شان را در جلگه های شمال هندوکش اساس گذاشتند و تا نیمه های هزاره دوم پیش از میلاد دامنه اقتدارشان را تا کابل، آراکوز یا کندهار و هلمند گسترش دادند. یعنی مراد از باشندگانی است که در محدوده ای کنونی افغانستان زندگی داشته اند و به سوارکاری و تربیه اسپان شهرت فراوان داشته اند.

تذکرات فیلسوف، جامعه شناس، انسان شناس و عالم معروف خوارزمی یا خیره ای ابوریحان البیرونی ۹۷۳ - ۱۰۴۸ میلادی که در عصر سلطان مسعود غزنوی می زیسته و قسمت اعظم آثارش را بر

علاوه قانون مسعودی زیر توجه علم دوستانه سلطان مسعود غزنوی نگاشته و به دربار آن سلطان اهدا کرده است در مقالات تحقیقی اش مانند التفهیم الاوائل صناعته التنجیم که در باره نجوم و ستاره شناسی نوشته و الصیدیه فی القطب که در باره گیاهان دارویی به تحریر آورده است کوه های هندوکش را از مرز چین تا زابل و بست بنام کوه های افغانان نگاشته است.

همچنان مؤرخین و زبان شناسان غربی چون الکساندر کونینگهام Alexander Cunningham ۱۸۱۴ - ۱۸۹۳ باستان شناس نامدار انگلیسی که بیشترین عمرش را با قوای انگلیسی در هند برتانوی سپری کرد و تحقیقات گسترده ای در باره کلتور، فرهنگ و آثار باستانی منطقه انجام داد بر علاوه کتاب ها و آثار قلمی وی از نتایج این تحقیقات، نتایج کاوش های فراوان باستان شناسانه وی از فرهنگ های باستانی هند و افغانستان هم اکنون در موزیم بزرگ لندن نگهداری می شود و جان مک کارندل John Watson Mc Crindle ۱۸۲۵ - ۱۹۱۳ زبان شناس مشهور انگلیسی که سال های بسیاری در هند برتانوی تحقیقات زبان شناسی در عرصه های زبان سانسیکریت هندی - اردو و دری انجام داد کتاب ها و آثار فراوان از وی هم اکنون در عرصه زبان شناسی، ادبیات و تاریخ بجا مانده است هم کلمه افغان را به مردمان و ساکنین قدیم ساحات بدخشان، کاپیسا، اطراف کوه های هندوکش و اطراف کابل که به سوار کاری و تربیه اسب شهرت فراوان کسب کرده بودند و آئین زردشتی داشتند اطلاق کرده اند.

از بیان این حقایق تاریخی چنین نتیجه می‌توان گرفت که نظریه پردازی‌های خصمانه و نفاق افکنانه دشمنان تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورما در قبال نام بسیار با مفهوم و با اثر کشور ما افغانستان عزیز یک خطای محض، جفا و گناه نا بخشودنی می‌باشد. که گسترش همچو نظریات بی‌پایه و بی‌اساس و دشمن سازی مردمان ساکن این محدوده علیه یک‌دیگر کشورما را به طرف پرتگاه نیستی سوق می‌دهد.

تاریخ نگاران و جغرافیه دانان از ایام یونان باستان چون آراتس تن (۲۷۶-۱۹۶ ق.م.)، استرابون (۶۳-۲۱ ق.م.)، کلاودیوس بطلمیوس (۱۶۱-۸۳ م) تاریخ نگار و جغرافیه شناس که در مصر زندگی می‌کرد، میر غلام محمد غبار (۱۸۹۷-۱۹۷۷) مورخ بی‌بدیل کشور ما، میر محمد صدیق فرهنگ (۱۹۱۷) مؤرخ و نویسنده افغانستان در پنج قرن اخیر، داکتر علی احمد کهزاد (۱۹۰۸-۱۹۸۳) و سایرین همه و همه در همین موقعیت جغرافیایی، با کمی اضافات و کثرات حدود اربعه و سایر خصوصیات تاریخی این سرزمین اتفاق نظر دارند. در اوستا کتاب مقدس زردشتیان از آریانا (با کمی اضافات حدود همین افغانستان کنونی) بحیث زادگاه زردشت نام برده شده است. نکته جالب و قابل تعمق و کاوش بیشتر در این مسئله اینست که یک‌عده نویسندگان کنونی ایران با سطحی نگری حدود خراسان دیروز را جزو و یا یکی از ایالات ایران محسوب می‌دارند در حالی که واقعیت مسئله این نیست. کشوری که امروز بنام ایران مسمی است همان بقایای پارس یا فارس می‌باشد که هیچ‌گاهی شامل خراسان و یا افغانستان

کنونی نبوده است بلکه نام ایران را از تاریخ آریانا و خراسان به عاریت گرفته‌اند در حالی که مؤرخین، نویسندگان و محررین دربارهایی کشوری کشورهای منطقه، اعراب و یونانی‌ها در آثار تاریخی و ادبی همیشه ذکر نام ایران در آثارشان هدف از آریانا، خراسان و یا افغانستان کنونی بوده است آنان نام‌های خسرو ایران، خسرو شرق یا خدایگان خراسان را به رسم تعارف به پادشاهان معاصر خود به کار می‌بردند که در نزدشان کلمه ایران مترادف بود با خراسان و یا همین افغانستان امروز. یونانیان، اعراب و اروپاییان در آثارشان سرزمین‌های پارس یا فارس را بنام سرزمین‌های غرب ایران یا آریانا یا خراسان ذکر کرده‌اند. چنانچه به قول دکتور محمود افشار یزدی نویسنده ایرانی (۱۸۹۳ - ۱۹۸۳ م) فلات شرقی فارس یا پارس ایران نام داشت و آنچه امروز ایران می‌نامیم در حقیقت فارس بوده که تا اوایل قرن بیستم هم به همین نام یاد می‌شده. فردوسی شاعر بزرگ دری در شاهنامه سلطان محمود غزنوی را شاهنشاه ایران می‌نامد در حالی که در همان ایام در فارس سلسله دیلمیان حکمرانی داشتند که نه تنها هیچ یک از شعرا، نویسندگان و مؤرخین به وی نگفته‌اند شاه ایران و یا شاهنشاه ایران اما به شاهان خراسان و افغانستان کنونی پیوسته شاه یا حکمرای ایران گفته شده و سرزمین‌اش بنام ایران بیان شده است. چنانچه در این قصیده انوری ابیوردی (۱۱۲۶ - ۱۱۷۹ م) شاعر معروف زبان دری که در زمان حملات خانمانسوز غزها یا ترکان می‌خوانیم:

بر سمرقند گر بگذری ای باد سحر
 نامه ای اهل خراسان بیر خاقان بر
 خبرت هست کزین زیروزبر شوم غزان
 نیست یک بی ز خراسان که نشد زیر وزبر
 خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود
 در همه ایران امروز نمانده است اثر

اما با حسرت و دریغ باید گفت که بنابر تجاوزات و تهاجمات بیگانگان، هرج و مرج و آشوب‌هایی درونی و ایجاد سیستم‌های ملوک الطوائفی نه تنها سلامت سیاسی و وحدت ملی این سرزمین از بین رفت بلکه مراکز ادب زبان دری نیز آهسته آهسته به طرف آن‌سوی سرحدات غربی کشور کوچید تا این که امروز پارس‌ها یا به قول اعراب فارسیان خود را سلاله دار و میراث دار تاریخ چندین هزار ساله این تمدن‌های بزرگ و ثقافت‌های بی‌نظیر که در بالا از آن نام بردم معرفی کرده و تلاش دارند تا همه هست و بود تاریخی این خطه باستانی ما را وابسته به خود کرده و به یغما ببرند. آنچه بیشتر در این آسیاب آب ریخت همانا عدم موجودیت اتحاد ملی و درک هویت ملی در بین باشندگان سرزمین ما می‌باشد.

در این جا قابل ذکر می‌پندارم که همه آنچه در باره تاریخ این مرز و بوم گفته آمدم نه به این معنی است که به آن مباحثات کنیم خرسند و غره باشیم که ما چه تاریخ درخشان و پرشکوه داریم و از یاد ببریم که سالیان متمادی و تا کنون بنابر ناتوانی‌هایی فکری، ماجرایی،

تهور منفی و خصلت جنگ طلبی و جنگ پرستی فرق یک‌دیگر را می‌شکنیم و وکشور خویش را به حراج انگلیس، روس، پاکستان، ایران، امریکا و سایر اجنبیان گذاشتیم. این شکوه تاریخی کدام دردمان است؟ گذشته‌های ما هیچ دردی را دوا نمی‌کند و غرور بر گذشته‌ها جز این که ما را بیشتر از واقعیت حال و امروز ما بدور سازد چیزی حاصل ما نمی‌گردد. در حالی که دانستن این گذشته‌ها با همه محسنات و تلخی‌هایش بایست ما را به حیث یک ملت متحد و یک‌پارچه در رفاه امروز و ساختن فردای کشور عزیز ما افغانستان تکانه، رهنمون و عبرت انگیز باشد. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که نسل‌های حاضر کشور میراث داران واقعی آن تمدن‌های بزرگ و آن مردان بزرگ دانش، علم، هنر، سیاست و دولت مداری هستند و می‌بینیم که نبود این وحدت یا اتحاد ملی چه بلاهایی نیست که بر سرمان می‌آورد. گرچه سیاسیون و دولتمداران در رابطه با معضلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی ده‌های اخیر در کشور ما پیوسته تأکید بر مداخلات بیرونی و سلطه مستمر خارجی دارند ولی از دید این قلم البته که این همه تجاوزات و این تداوم سلطه خارجی به خاطر فقط به خاطر نبود وحدت ملی و انقطابات اجتماعی و سیاسی درونی خودمان می‌باشد. اگر ما یکی باشیم و منافع ملی و همگانی را بر پرکردن کیسه‌های خود ترجیح دهیم، اگر ما توانایی این را پیدا کنیم که از طریق یک گفتمان ملی خود را به مرحله برسانیم تا به حیث یک ملت واحد در چهارچوب یک پلتفرم افغانستان واحد زیر

درفش سه رنگ کشور ما منافع ملی کشور را بر منافع شخصی، قومی، قبیله‌ای، مذهبی و حزبی که تا کنون متأسفانه ارجحیت داشته ترجیح دهیم و مردم خویش را از گهواره تا گور به این مأمول آشنا سازیم که منافع سایر اعضای جامعه یا بهتر است بگوییم منافع عموم کشور می‌تواند منافع من و شما را هم در میان عموم تأمین می‌کند و بالعکس رجحان منافع شخصی همان‌طوری که سالیان متمادی چه بلاهایی نیست که بر سر مردم و سرزمین ما وارد آورده و کمتر کسی را از شاه تا گدا از پیر تاجوان از زن تا مرد می‌توان سراغ کرد که از گزند این بلاها در امان مانده باشد. برای روشنایی بیشترین مسئله را کمی به تفصیل می‌گیرم.

افغانستان یا بهتر است بگوییم این خطه باستانی تمام عمرش را که اگر از تهاجم سکندر مقدونی یعنی سیصد سال پیش از میلاد در نظر بگیریم تا کنون با استیلاگران خارجی دست و پنجه نرم کرده و همواره مورد تهاجم‌ها و اشغال قرار داشته‌است. این تهاجم‌ها و سلطه خارجی اثرات ناگواری بر تمام شئون زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اتنیک این خطه و مردمانش به جا گذاشته‌است، که همیشه به جنگجویان چیره دست نیازمند و محتاج بوده و به قول گاندی کشور را جنگجویانی اداره می‌کردند که تمام تفکرشان به عوض سیاست، اقتصاد و رفاه عامه به جنگ و دفاع متمرکز بوده‌است. بدین ترتیب در تحت شعاع این تهاجمات و نزاع‌ها نه تنها بر فرهنگ و شئون جامعه ما اثرات زیانباری بجا گذاشت بلکه تمام زیر بناهای اقتصادی کشور را

منهدم ساخت. مهمترین عنصر جذاب برای استیلاگران خارجی همانا موقعیت جغرافیایی این سرزمین می‌باشد، از هزاران سال قبل از میلاد مسیح این خطه باستانی شاهراه وصل بین‌النهرین و سایر تمدن‌ها بوده و است. همین تهاجمات مکرر استیلاگران باعث گردیده‌است تا مردم این کشور شورشی و جنگجو به بار آمده و در درازمه تاریخ فقط قیام کنندگان پرخاشگر و جنگجویان اداره کشور را در دست داشته‌اند. یعنی این‌که موقعیت مهم جیوپولیتیک و جیواستراتژیک کشورما برای بیگانگان متهاجم و استیلاگران مهم بوده‌است نه برای مردمان کشورما زیرا این مسئله همیشه برای مردمان بومی پرخاشگری و یاغیگری، چپاولگری، غارت‌گری، خانه‌خرابی، مرگ و قتل دسته جمعی و سیستم ملوک الطوایفی را به میراث گذاشته‌است. سلسله این تهاجمات از سکندر گرفته تا اعراب، چنگیز، صفویان فارس، سلاطین مغول هند بالآخره مردمان این سرزمین را واداشت تا دولتی متحدی را در برابر این استیلاگران ایجاد کنند. نخستین نشانه‌های دولت متحد را در جنبش بایزید روشن ۱۵۷۹م، حرکت جانبازانه میرویس خان هوتک ۱۷۰۸ م و سرانجام با ایجاد یک دولت با هویت مشترک ملی تهداب یک دولت ملی گذاشته‌شد، افغانستان در سال ۱۷۴۷ توسط احمد خان ابدالی به منظور مقاومت متمرکز و منسجم در برابر استیلاگران خارجی از بطن استیلا و تجاوز خارجی پا به عرصه وجود گذاشت.

نه تنها در قیام‌ها و جنگ‌های آزادی بخش برضد استیلاگران قبل از

ایجاد دولت بنام افغانستان بلکه بعد از آن هم قهرمانان عصیانگری بی‌شماری چون ابو مسلم خراسانی، سلطان شهاب الدین غوری، میرویس خان هوتک، محمود خان هوتک، احمد خان، اکبر خان، میر مسجدی خان، خانم ملالی، غازی ادی لوگری و دیگران بودند که کارنامه هایشان برای چندید نسل سمبول اتحاد (البته اتحاد جنگی)، افتخار و سلحشوری مردم ما بوده است. با وصف صف آرایی‌های متحدانه علیه استیلای خارجی بنابر نبود سیاسیون متفکر ملی و مدیران خوب سیاسی و اقتصادی و عدم موجودیت یک تفکر ملی افغانستان شمول در نهایت این کشور با از دست دادن سرزمین‌هایش در غرب، جنوب غرب، جنوب، شرق و شمال کاملاً به خشکه محصور مانده و راه‌های ترانزیتی یا ارتباط‌اش به جهان خارج در گرو همسایگان آزمندش که بنابر سیاست‌های تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس و سیاست‌های ماجراجویانه روس در قرن نوزده و بعد از آن در ده‌ها مورد سیاسی، جغرافیایی و ملی اختلافات و مخاصمات بسیار عمیق دارند گیر ماند.

یک مسئله دیگر که در این ارزیابی از اهمیت فراوان برخوردار است همانا نقش دین اسلام در شکل‌گیری هویت اجتماعی و سیاسی این خطه می‌باشد. اکثریت مردمان این سرزمین مسلمان بوده و یک اقلیت کوچک پیروان سایر ادیان نیز در این کشور زندگی می‌کند. دین اسلام به حیث یک نیروی متشکل در زمان حکومت غزنویان ۹۹۹ م نقش بزرگی را در اتحاد مردمان این سرزمین ایفا کرد و اساس

یک دولت بزرگ و تمدن بزرگی را در منطقه پایه گذاری کرد. دین یا مذهب اساساً عبارت است از مجموعه‌ای از باورها، افکار و عقاید انسان‌ها برای بهتر زندگی کردن می‌باشد، یا به عباره دیگر دین یا مذهب در بیشترین عمر موجودیت‌اش رهنمای انسان‌ها در شاهره انسانیت بوده‌است و به‌همین ملحوظ در گذشته‌ها شاهان و حاکمان در عین زمان متولیان دینی هم بودند زیرا در آن‌زمان‌ها هنوز دولت‌های مدرن با قوانین پیشرفته تنظیم کننده امور اداره، مردم و کشورها پا نگرفته بود. و یا به باور دیگر دین مجموعه‌ای از روش‌ها و نظام‌های فرهنگی، باورها و جهان بینی‌هایی است که با ایجاد نمادها و سمبول‌ها انسان‌ها را به ارزش‌های معنوی و روحانی مرتبط می‌گرداند. و یا به زندگی معنی می‌بخشد، در بسا ادیان خاصاً در دین اسلام به هستی شناسی پرداخته شده و در باره ماهیت انسان و جهان هستی ایده‌های ناب ارایه داده اصول اخلاقی معین برای بهتر زندگی کردن انسان‌ها مطرح می‌دارد.

به قول الکسیس کارل Alexis Carrel (۱۸۷۳-۱۹۴۴) جراح و فیزیولوژیست فرانسوی دین عبارت از وجدان انسان است که گاه و بیگاه انسان‌ها را متوجه خطاهای شان می‌گرداند و چون مشعل فروزان در کج راهی‌ها و گمراهی‌ها به انسان‌ها یاری می‌رساند.

همچنان می‌توان گفت که دین پس از ملت دومین عامل احساس هویت در جهان به شمار می‌رود. دین اسلام از همان منبع و اساسش بر محوریت انسان و محوریت عقل بر نابرابری‌ها و اشرافیت آن‌زمان بنیان

گذاشته شد، به قول حضرت محمد^(ص) پیغمبر اسلام اولین آیه دینی (اقرا به اسم ربك الذی خلق) نازل گردید، یعنی به خوان بنام خدا^(ج) که خواندن اثباتی است بر عقل محوری این دین و بنام آن خدایی بخوان که خلق کرده خلقت آفریده، که اثباتی است بر خلقت محوری و انسان محوری این دین. ولی بعدها متولیان یا تیکه داران این دین اشرافیت جدیدی را بنام اشرافیت دینی ایجاد کردند و دین را به بیراهه کشانده و از آن بهره برداری های سیاسی کرده و اهداف جهان گشایی و استعماری خویش را در این پوشش در جهان به منصه اجرا گذاردند. با آنکه اسلام در میان ادیان ما قبل اش بنام دین صلح، مصالحه و سجایای برتر انسانی شهرت فراوان داشت ولی در محدوده ای جغرافیایی ما از همان آوان تهاجم اعراب تا کنون به حیث دین زور و سرنیزه از طریق زور، جبر و فشار به وسیله جنگ های تباه کن و خانمانسوز بر مردم این سرزمین تحمیل گردیده و به همین شیوه به سوی همسایگان جنوب و شرق هم شتافته که دشمنی های چندین قرنه آن ها را با مردمان ما به جان خریده است.

دین اسلام برای مردم ستیزه جوی افغان که تاریخ متمادی اش را در دفاع و تهاجم قرار داشته یک محمل جدید برای جنگ و ستیز و در مواقع و مقاطع معین بهانه ای برای تهاجم به همسایگان در دسترس قرار داد. همچنان اسلام بر تمام شئونات مردمان این سرزمین تأثیر گذاشت و بنابر وابستگی این دین به اعراب و تغذیه مداوم فکری پیشوایان، متولیان و مسؤولین دینی از جانب اعراب در طول زمان موجودیت اش

در کشورما به حیث وسیله بازدارنده انکشاف فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد سؤاستفاده قرار گرفته‌است تا مردم ما را زیر نام مذهب کور کورانه برای تحقق سیاست‌های استیلاگرانه‌شان مورد بهره برداری قرار دهند. در اینجا قابل ذکر است که اعراب و گویا گسترش دهندگان و ترویج دهندگان دین اسلام بعد از خلفای راشدین دیگر آن مسلمانان مومن مروجین واقعی اسلام نه بلکه جواسیس و عمال دولت‌های عرب به منظور گسترش دامنه امپراطوری‌های خویش برای مقاصد استیلاگرانه بودند و هستند که زیر پوشش بیرق ولوی اسلام مردم و کشورما را از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به قهقرا و تا سرحد مناسبات ماقبل تاریخ برده و محکم در همانجا نگهداشته‌اند به گونه مثال به روستا نشین بی‌بضاعت و دهقان ما که به شیوه ما قبل تاریخ کار و زندگی بسیار پر مشقت و ابتدایی دارد از جانب متولیان دینی تبلیغ می‌گردد که به‌همین زندگی‌ات هزار بارشاکر باش و خداوند^(ع) در آخرت این و آن نصیبت می‌کند و به همین ترتیب با صدها دام فریبنده دیگر مردم را به صید گرفته‌اند.

به باور پژوهشگران تاریخ لشکر کشی‌های قبایل اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب، انگیزه اش فقط کسب غنائم و گرفتن برده و کنیز بوده است تا نشر معنویت و اخلاق و خدا جویی و عدالت. ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۱۳۳۲ - ۱۴۰۶) متولد تونس مؤرخ نامی عرب معروف به ابن خلدون در این باره می‌نگارد: «پیش از آغاز زد و خورد‌های مسلحانه در جنگ قادسیه به دستور سعد بن

ابی وقاص سر لشکر اعراب قاریان با صدای بلند سوره انفال (غنیمت) را برای جنگجویان عرب خواندند که در آن وعده غنائم بسیار بدانان داده شده بود، و شنیدن این آیات غنیمت شور و هیجان رزمندگان را به حداعلی برانگیخت، به طوری که بعد از آن قرائت این سوره در آغاز هر جنگ تازه برای اعراب در خارج از مرزهای جزیره العرب به صورت یک سنت جاریه درآمد.»

اعراب خاصتاً عربستان سعودی از دیر زمانی به منظور تأثیرگذاری فرهنگی و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و ترکیه در منطقه با صرف میلیاردها دالر و گسیل عوامل نفوذی خویش به کشورما سیاست خارجی و داخلی کشورما را سخت به چالش کشیده است که البته این وسیله برای امپراطوری‌های تازه به دوران رسیده انگلیس و روس هم خالی از مفاد نبوده است و این امپراطوری‌ها مراکز جدید تربیه، تجهیز و تعلیم عناصر گماشته شان را تحت نام و عنوان مدارس دینی ایجاد و یا منابع و مراکز قبلی را تصرف و در تحت اداره خودشان درآوردند. به این ترتیب دین اسلام با آن که از بدو ایجادش یکی از بهترین و پیشرفته ترین ادیان سماوی بوده و نه تنها از احکام حقیقی روابط انسانی، عدالت اجتماعی، تساوی حقوق انسان، رشد و انکشاف آگاهی و خرد انسانی در همه عرصه‌های زندگی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) برخوردار بود بلکه قرآن مملو از دستورات علمی و جامعه شناسانه ایست که اگر واقعاً از طریق مراجع اکادمیک آن‌چنانی که سایر کتب فلاسفه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهند، مورد تحلیل

و ارزیابی قرار گیرد میلیون‌ها سال دیگر توانایی اداره و رهبری جامعه بشری را صرف نظر از عقاید و باورهای شان داشته و فرضیه‌های علمی و جهان‌بینی این کتاب هزاران مرتبه بیشتر و بزرگتر از کتب علمی و فلسفی موجود را که جامعه بشری تا کنون می‌شناسد، می‌باشد، به حیث یک وسیله مخرب اجتماعی، بازدارنده انکشاف و ترقی، سندی آسمانی برای انواع تبعیضات چون تبعیض جنسی، نژادی و مذهبی و عامل تفرقه و تفتین در میان دارندگان و معتقدین خود این دیانت مانند شیعه، سنی، سلفی، علوی، قادیانی، بهایی و صدهای دیگر از یک‌طرف بستر ساز خونین ترین تصادمات و انقطابات جامعه ما گردیده و از طرف دیگر بحران اعتماد را در جامعه ما گسترده تا از اتحادملی، همدلی همه مردم، تساند در مقیاس کشور، روحیه پدر وطنی و کار به خاطر منافع مشترک ملی را جلوگیری به عمل آورد.

به قول دکتورعلی شریعتی متفکر نقاد ایرانی ۱۹۳۳ - ۱۹۷۷ "قرآن کتابی است که با نام خدا آغاز می‌شود و با نام مردم پایان می‌پذیرد. کتابی آسمانی است اما - بر خلاف آنچه مؤمنین امروزی می‌پندارند و بی‌ایمانان امروز قیاس می‌کنند - بیشتر توجهش به طبیعت است و زندگی و آگاهی و عزت و قدرت و پیشرفت و کمال و جد و جهد!

کتابی است که نام بیش از ۷۰ سوره‌اش از مسائل انسانی گرفته شده است و بیش از ۳۰ سوره‌اش از پدیده‌های مادی و تنها ۲ سوره‌اش از عبادات! آن هم حج و نماز!

کتابی است که شماره آیات جد و جهد انسانی‌اش با آیات عبادتش قابل قیاس نیست ...

کتابی است که نخستین پیامش خواندن است و افتخار خدایش به تعلیم انسان با قلم ... آن هم در جامعه‌ای و قبایلی که کتاب و قلم و تعلیم و تربیت مطرح نیست.

این کتاب از آن روزی که به حيله دشمن و به جهل دوست لایش را بستند، لایه‌اش مصرف پیدا کرد وقتی متنش متروک شد، جلدش رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که خواندنی نام دارد - دیگر نخواندند و برای تقدیس و تبرک و اسباب کشی (کوچ کشی) به کار رفت.

از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی را از او نخواستند، وسیله شفای امراض جسمی چون درد کمر و باد شانه و ... شد و چون در بیداری رهایش کردند، بالای سر در خواب گذاشتند و بالاخره، این که می‌بینی؛ اکنون در خدمت اموات قرارش داده‌اند و نثار روح ارواح گذشتگانش و ندایش از قبرستان‌های ما به گوش می‌رسد.

قرآن! من شرمنده توام اگر از تو آواز مرگی ساخته‌ام که هر وقت در کوچه مان آوازت بلند می‌شود، همه از هم می‌پرسند: "چه کس مرده است؟"

چه غفلت بزرگی که می‌پنداریم خدا تو را برای مردگان ما نازل کرده‌است.

قرآن!

من شرمنده توام اگر تو را از یک نسخه عملی به یک افسانه موزه نشین مبدل کرده‌ام.

یکی ذوق می‌کند که تو را بر روی برنج نوشته، یکی ذوق می‌کند که تو را فرش کرده، یکی ذوق می‌کند که ترا با طلا نوشته، یکی به خود می‌بالد که تو را در کوچک ترین قطع ممکن منتشر کرده و ... آیا واقعا خدا ترا فرستاده تا موزه (موزیم) سازی کنیم؟

قرآن! من شرمنده توام اگر حتی آنان که تو را می‌خوانند و تو را می‌شنوند، آن چنان به پایت می‌نشینند که خلاق به پای موسیقی‌های روزمره می‌نشینند ...!

اگر چند آیه از تو را به یک نفس بخوانند، مستمعین فریاد می‌زنند: "احسنت ...!" گویی مسابقه نفس است ... قرآن! من شرمنده توام اگر به یک فستیوال مبدل شده‌ای! حفظ کردن تو با شماره صفحه، خواندن تو از آخر به اول، یک معرفت است یا یک رکورد گیری؟ ای کاش آنان که ترا حفظ کرده‌اند، حفظ کنی، تا این چنین ترا اسباب مسابقات هوش نکنند.

خوشا به حال هر کسی که دلش رحلی است برای تو. آنان که وقتی ترا می‌خوانند چنان حظ می‌کنند، گویی که قرآن همین الان به ایشان نازل شده‌است.

آنچه ما با قرآن کرده‌ایم تنها بخشی از اسلام است که به صلیب جهالت کشیدیم."

این واقعیت است که تیکه داران دین اسلام در عرب و عجم قرآن این کتاب با عظمت علم و فلسفه انسان و انسانیت را وسیله ای برای اهداف شوم غیرانسانی خویش از خرافات گرفته تا خشونت بالای زن و خانواده، جنایت و کشتن انسان بدون محکمه در صحرا و فتوهای انسان دشمن سوء استفاده کرده و می کنند.

چنانچه گاندی فقید در این زمینه می گوید:

"من به کسانی که از مذهب خود با دیگران سخن می گویند و تبلیغ می کنند مخصوصاً وقتی که منظورشان این است که آن‌ها را به دین خود در آورند هیچ اعتقاد ندارم. مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود. برای کسی که اندیشه عدم خشونت را در خود پرورده است تمام عالم یک خانواده است. نه ترسی به دل دارد و نه کسی از او می ترسد."

عده از جامعه شناسان غربی به این تأکید دارند که تناقض اسلام با قواعد اجتماعی جامعه افغانی این کشور را از درون متلاشی کرده است. چنانچه در یکی از نوشته‌های امین محسنی آرمان پژوهشگر و استاد پوهنتون کابل که از قول پیترو مارسدن (Peter Marsdan) نویسنده و جامعه شناس امریکایی و نویسنده کتاب طالبان آورده می خوانیم: "شهروندان افغانستان در درون مرزهای قومیت، وضعیت اجتماعی، زبان، جنس و جغرافیا محاط شده اند. کشوری که ناسیونالیسم در آن عبارت است از احساساتی که صرفاً در برابر فشارهای عظیم خارجی بروز می کند. از نقطه نظر فردی، یک افغان به دو جهت متضاد تقسیم

گردیده که یکی توسط جامعه و دیگری به وسیله‌ی عقایدش به مرحله اجراء در می‌آیند. اسلام منحیث برجسته‌ترین هویت مشترک، صرفاً به مثابه یک زیرساخت ضعیف در تشکیل هویت ملی نقش داشته و موجب تناقضات اخلاقی ویژه‌ای در افراد شده‌است. می‌توان چنین گفت که این امور برجسته‌ترین تأثیر را بر تاریخ افغانستان بر جای نهاده‌است."

آنچه پتر مارسدن و یا جامعه‌شناسان غربی در باره تناقضات مذهب با انکشافات اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ما نظر دارند واقعیت دارد یا ندارد بحثی است جداگانه که تصمیم دارم طی یک عنوان جداگانه آن‌را به توضیح و تشریح بگیرم اما طوری که در بالا نیز به آن اشاره کردم انقطابات جامعه افغانی و سرخوردگی مردم ما در راه نیل به منافع ملی تنها به دلیل تناقضات دین و مذهب با فرهنگ و آداب مردمان این سرزمین نمی‌باشد، احکام اسلام حقیقی هم به شدت مخالف حکومت‌های خودکامه و مستبد بوده و به همین سبب پیشوای اسلام خلافت را به عنوان نهاد مرکزی حاکمیت تعیین کرده و بر اساس روایات تاریخی از فعالیت خلفای راشدین در راه عدالت، مساوات و خدمت به مردم این اصل را به حیث یک قرارداد دو جانبه اجتماعی ارایه می‌کند، بر همان پیمانه که مردم به اطاعت و فرمانبرداری از خلیفه مکلف گردانیده می‌شوند به همان اندازه خلیفه نیز مکلف به خدمت به مردم‌اش بوده‌است. احادیثی بسیاری از پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی^(ص) وجود دارد از این که اگر خلیفه یا حاکم وظایف خویش

را اجرا نکند امر اطاعت برای مردم هم در برابر چنین خلیفه و یا حاکمی ساقط می‌گردد. این امر به وضاحت می‌رساند عناصری در فرهنگ اسلامی هم وجود دارد که می‌تواند کشورها را در نهادینه کردن حکومت‌های دیموکراتیک و ملی کمک کند، که دولت مداران اسلام شعار و مردم ما بسیار بخوبی می‌توانستند از آن بهره جسته و کشور را در راه ترقی و رفاه رهنمون می‌گشتند.

در اینجا بحث دیگر از تقابل سنت‌ها با مدرنیته یا مفکوره‌های دولت مدرن در کشور ما یا تقابل فرهنگ قدیم و جدید نیز از اهمیت زیاد برخوردار می‌باشد که لازم است در این زمینه نیز بررسی و کاوش بیشتر صورت گیرد تا وحدت ملی مردم ما و درک آن‌ها از منافع ملی را از این گوشه نیز ببینیم که چه تأثیرات می‌تواند در کند و تند کردن پروسه ملت شدن و راه یافت منافع ملی داشته باشد.

ب: سنت چیست؟

سنت‌ها اصلاً عبارت از باورهای ماست که از اجداد و نیاکان ما برای ما به میراث مانده‌اند. این باورها و اعتقادات چه در مجموعه‌ای از آثار خطی و کتاب‌ها بیان گشته و چه سینه به سینه در اندیشه‌های مردم ما تا اینجا و به ما رسیده میراثی است از روش‌های تمدن‌های قبلی که فرهنگ هر جامعه اساسی‌ترین رکن‌های سنت‌های آن جامعه را بیان می‌دارد و در مقابل آن پیشرفت و مدرنیته تفکر، عقلانیت و اندیشه بر محور انسان را بیان می‌دارد. به عبارتی دیگر تفکر بر پایه عقل و بر محور

انسان مدرن عبارت از آن دساتیر، قواعد و تزییناتی است که تاب مقاومت در برابر همه انواع گفتمان‌ها و نقدها را داشته و تا آخرین سرحد عقلانیت بشر قدرت دفاع از خود را داشته باشد و فرق آن با سنت‌ها این است که سنت‌ها عبارت از آن باورهایی‌اند که جامعه را در برابر فرهنگ‌های بیگانه مانند دژ مستحکم ایستاده شده و با تمام قدرت دفاع کرده و خود در برابر عقلانیت و علوم قدرت دفاع از خود را ندارند.

ولی در کشور ما نه تنها باورهای سنتی مردم در مقابل تفکر مدرنیته و پدیده‌های مدرن ترقی، پیشرفت و عقلانیت در تضاد خونین قرار داشته بلکه بیشترین کنار نیامدن‌های مردم ساکن در سرزمین ما از یک طرف کوتاه نگری و ناتوانی فکری مردم ما را بیان می‌دارد و از طرف دیگر به دلیل تهاجمات استیلا گرانه و تجاوزات آشکار و پنهان قدرت‌های بزرگ و همسایگان آزمند افغانستان بوده‌است که پیوسته مردمان ما را بدون در نظر داشت منافع ملی دول یا به عباره دیگر برخلاف نورم‌ها، قوانین و عرف بین‌الدول فقط منافع کشور خودشان را در نظر گرفته و با نیرنگ و فریب مردمان سرزمین ما را به جنگ‌های گویا آزادیخواهانه و یا جنگ‌های تحمیلی واداشته‌اند. سنت‌ها در کشور ما حتی دین و مذهب را در گرو خویش قرار داده و در بسیاری از حالات فرهنگ بومی به عنوان فتوی‌های مذهبی و دینی رنگ مذهبی به خود گرفته و مردم را به ناچار برای اطاعت‌اش فرمانبردار گردانیده‌اند. در حالی که در پشت این همه جریان‌ات محافظه کاران

سنتی قرار داشته و متولیان دینی را در گرو خویش داشته‌اند. حوادث تراژید زمان زمامداری شاه امان الله خان و حوادث خونبار چهار دهه اخیر کشور ما حکایت‌های فراوان از تأثیر این سنت‌ها در جامعه ما را بیان می‌دارد.

همچنان در گیرودار دفاع در برابر تهاجم خارجی در فرصت‌های مساعد بنابر عدم موجودیت تفکر ملی و کوتاه نگری در سیاست خارجی باز هم بدون در نظر داشت منافع همگانی به لشکرکشی‌های خصمانه و مرگبار به سرزمین‌های همسایه هم اقدام ورزیده‌است و در مقاطع تاریخ معاصر هیچ نوع تیزس و طرح در راه نیل به منافع ملی کشور در راستای سیاست خارجی کشور و روابط با همسایگان ارایه نشده تا همه نیروها برای تحقق شان بسیج می‌گردید و ده‌ها دلیل دیگر که بخشی از آن‌ها را تا اینجا بیان داشته‌ام و مابقی به ادامه این مباحث بیان می‌گردد.

همچنان فاکتور سرزمین ناهموار و صعب‌العبور کوهستانی و دشت‌های سوزان بایر، بلاثر جنگ‌های متداوم، نبود راه‌های مواصلاتی و یا تخریب این راه‌ها در اثر جنگ و تهاجم و قطع مراودات و مواصلات میان مردمان کل سرزمین، تخریب کاریزها، آبروها، کانال‌ها و بلاثر مداخلات عمال همسایگان تغییر مسیر دریاها که باعث لامزروع شدن بخش اعظم سرزمین‌های معمور که زمانی از رونق فراوانی برخوردار بوده و مراکز بزرگ مدنیت‌های شکوهمندی بوده امروز به دشت‌های سوزان مبدل گردیده‌است و ده‌ها عامل دیگر باعث

شده تا به عوض رشد روحیه ملی افغانستان شمول بالعکس باعث رشد مناسبات قریه و قوم و قبیله گشته و همچنان این امر به متلاشی گشتن جامعه از داخل و نبود تفکر همبستگی ملی منجر گردیده است. بنابر نبود تفکر وحدت ملی و فراقومی در سیستم رهبری کشور منجمله در میان ملکان، خوانین، سران اقوام، حاکمان، حکمرایان و رؤسای محلی و کشوری به استثنای دو سه مورد انگشت شمار در زمان حکمرایی امیر عبدالرحمن خان، شاه امان الله خان، جمهوریت محمد داوود و در مقطع کوتاه حکومت داکتر نجیب الله مابقی در تمام مراحل تاریخ پر از فراز و نشیب کشور ما چه در سیاست داخلی و چه در روابط کشور با جهان خارج خاصاً همسایگان ما با ارجحیت منافع ملی و یا با در نظر داشت منافع ملی اقدامات عملی صورت نگرفته است و در نتیجه افغانستان همیشه در نبود رهبری ملی اندیش داخلی مورد معامله گری های بین المللی و منطقویی قرار گرفته است.

بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا و چرخش سیاست های آن کشور در قبال کشورهایی که منافع استراتژیک آمریکا را در جهان تأمین می کنند یعنی طرح های از بیگنیف بریژنسکی (۲۰۱۷-۱۹۲۸) استراتژیست نامدار امریکا استفاده از اسلام رادیکال برای برآورده سازی منافع استراتژیک امریکا و از این که امریکا دیگر قادر به تأمین نظم جهانی نیست بناً از بی نظمی جهانی باید سود ببرد، بر اساس طرح های بریژنسکی اگر وضع در سایر نقاط جهان بد و ناآرام باشد این به معنی مستقیم تأمین منافع، آرامش و ثبات در آمریکا می باشد.

جلسه بن در قبال افغانستان در دسامبر سال ۲۰۰۱ بعد از لشکرکشی امریکا در افغانستان هم دقیقاً در تحت شعاع همین نسخه بریژنسکی و تلاش‌های مصرانه زلمی خلیل زاد در همین راستا برگزار و رهبری افغانستان براساس تعداد اقوام کشور به تنظیم‌های جهادی دست پرورده‌ای خودشان و مورد اعتماد پاکستان جمع طرفداران محمد ظاهر شاه سابق تقسیم و حامد کرزی شخصیت ناشناخته آن‌زمان برای مردم افغانستان در رأس این حکومت قرار داده شد. یعنی از همان آغاز کار دولت‌سازی به شیوه قومی صورت گرفت و این امر مسبب بی‌اعتمادی‌های بیشتر و بیشتر در جامعه شده و اختلافاتی فراوانی را میان اقوام و اقشار مختلف کشور زمینه ساز گردید. حالا نه تنها کشورهای خارجی بلکه اجزای متشکله رهبری دولت افغانستان هم از این عنصر برای برآورده ساختن منافع شخصی و گروهی خویش استفاده ابزاری کرده بدون آنکه به عواقب وحشتناک و خونبار آینده آن بیاندیشند افغانستان را تقریباً به پرتگاه نابودی کامل کشانیده‌اند.

مثال‌های بیشماری را تاریخ گذشته و معاصر کشورما در دل دارد که معامله‌گران در سانپترزبورگ، لندن، بمبئی، کراچی، ریکجاویک، واشنگتن، مسکو، راولپندی، پشاور، در مراکز کمپنی‌های نفتی برایداس ارجنتائینی و یونیکال امریکایی در نیویارک و هوستن تکرار و همچنان بن در باره سرنوشت کشور و مردم ما فقط به خاطر منافع یک‌جانبه خودشان بیشترین در پشت پرده معامله کرده‌اند هم در پاره‌ای از این معاملات که سیاسیون، نمایندگان حکومت و

غلام‌بچگان جانب افغانی هم حضور داشته‌اند یا بنابر نبود تفکر سالم و جامع از منافع ملی و عوامل عدیده دیگری که در بالا از آن ذکر به عمل آوردیم نه تنها خیری به مردم و کشور محبوب ما افغانستان نرسیده بلکه کشور و مردم بی‌خبر ما هر بار بیشتر از گذشته در گرداب از آشوب‌های خانماسوز گیر کرده که به قیمت جان صدها هزار هموطن ما و ویرانی و نابودی کشور ما تمام شده‌است.

به این سلسله به یک مثال بسیار کوچک می‌پردازیم که چه نتایج زیانباری را در کشور ما باعث گردیده‌است:

بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر و اشغال افغانستان به وسیله امریکاییان و فرار دادن و انتقال طالبان به پاکستان از آن‌همه دکتوران علوم سیاست و اقتصاد و جامعه‌شناسی، از آن‌همه فیلسوفان و پروفیسوران علوم دینی و تجربی و آنهم در کشوری که به تاریخ پنجهزار ساله‌اش می‌بالند یکی پیدا نشد که در مقابل این سیاست ضد ملی امریکاییان مبنی بر مسلح ساختن لجام گسیخته ده‌ها هزار نفر بایستد و امریکاییان و سایر شرکای شان را متقاعد سازند که مسلح ساختن بدون کنترل و اداره مردم آن‌هم در شرایطی که بنابر حوادث سه دهه اخیر بحران اعتماد سراسر کشور را فراگرفته است عملی است برخلاف منافع ملی در جهت تقویت گروه‌های متخاصم سیاسی، مذهبی، قومی، محلی و زبانی علیه یک‌دیگر در حالیکه راه‌های بی‌شماری از مجاری دیموکراتیک چون ایجاد و تقویت ارتش ملی در چوکات وزارت دفاع ملی زیر رهبری دولت افغانستان و سایر گزینه‌ها برای اداره جامعه وجود داشته، اگر

سیستم اداره و موازین دیموکراتیک در کشور احیا و ایجاد می گردید. اما حیف و افسوس که تا امروز ما در آتش همان جنگی می سوزیم که در گام نخست آمریکا، عربستان سعودی، کشورهای خلیج و متحدین غربی امریکا به همکاری پاکستان در دهه هفتاد در دادند بعدها با پیشگیری نقش پاکستان در وجود طالبان، برای غربی ها وجود طالبان و ارجحیت نقش پاکستان مشکلاتی را در پی داشت که حضور بالقوه و بالفعل خودشان را نیازمند بود و به این ترتیب تا امروز کشور ما در همان آتش می سوزد که چه بنام مجاهد و چه بنام طالب و چه بنام داعش در دادند.

در دکتین جدید یا استراتژی های جدید امریکا در افغانستان از ابتکارات آقای ترامپ رییس جمهور ایالات متحده امریکا برای مسلح سازی مردم و یا خصوصی سازی جنگ در افغانستان برای تحقق استراتژی های امریکا تأکید شده است که همچنان کشوری ما را به طرف یک جنگ داخلی چون عراق لیبیا و کردستان سوق می دهد و هزاران مثال دیگر از این طراز می توان ارایه داشت.

و اما در همین سلسله حمله امریکا به افغانستان زیر شعار مبارزه علیه القاعده و تروریسم، پاکستان این پرورشگاه و صادر کننده تروریسم بین المللی، مرکز مهم بین المللی قاچاق مواد مخدر و انسان و بدنام ترین کشور روی زمین در رعایت نورم های حقوق بشری و کشوری که هنوز چند دهه از موجودیتش به حیث یک کشور نمی گذرد در موجودیت عناصر نخبه و اداره کننده در رهبری آن کشور که اداره و

مدیریت را در پرتو منافع ملی شان پیوسته در نظر دارند، برای امریکا و متحدینش خط و نشان گذاشتند که تا سالانه کمک‌های بلاعوض میلیارد دلری به پاکستان ندهد هرگز اجازه نخواهند داد تا از قلمروش و یا از بنادرش استفاده نظامی و غیر نظامی صورت گیرد. امریکا در سال ۲۰۰۱ م پاکستان این تعلیم دهنده، تربیه کننده و تجهیز کننده تروریسم و پناه دهنده رهبران القاعده چون بن لادن و الظواهری را منحیث متحد استراتژیکش در امر مبارزه علیه تروریسم اعلام داشته و به قول باختر نیوز مورخ ۲۹ جولای ۲۰۱۵ تا سال ۲۰۱۳ م مبلغ سیزده میلیارد دالر کمک نقدی از جانب ایالات متحده امریکا به پاکستان صورت گرفته است و بر علاوه به ارزش میلیاردها دالر کمک‌های سری نظامی از امریکا و متحدینش بدست آورده‌است این همه کمک‌های بلاعوض را در اذای موافقت با حضور امریکا در افغانستان بدست آورده و بر علاوه کشور پاکستان امتیاز بخش اعظم سکتورهای اقتصادی افغانستان را هم به ضمانت امریکایان بدست آورده‌است.

در زیر دکترین بریژنسکی بعد از حمله قوت‌هایی امریکایی در سال ۲۰۰۱ به کشورما (غرض قلع و قمع القاعده، تروریسم بین‌المللی و طالبان)، به قول همین منابع در فاصله یک ماه تمام این دهشت افکنان کشته و یا به خارج از مرزهای افغانستان فرار کردند و یا هم به وسیله ترانسپورت وهیلی کوپترهای پاکستانی به آن طرف مرز منتقل گشتند. اما در همین فاصله زمانی از جانب نیروهای امریکایی حدود یک میلیون باشندگان افغانستان مربوط تنظیم‌های جهادی خاصاً مردم

شمال کشور یا اگر دقیق‌تر بگوییم تولید کنندگان طالبان بنام مبارزه با طالبان، دهشت افگنی و تروریزم مسلح گشتند که از همان زمان تا کنون همین نیروهای بی‌بند و بار باعث تمام دهشت، وحشت، ترور، آدم ربایی، دزدی، قاچاق مواد مخدر، استخراج غیرقانونی معادن کشور و قاچاق آن به خارج، و احیای تشکلات محلی طالبان، القاعده و آخر الامر ایجاد گروپ‌های داعش گردیده‌اند. از طرف دیگر از همان آوان حکومت موقت آقای حامد کرزی تا کنون تشکیلات بزرگ با مصارف گزافی مصروف خلع سلاح و به قول اداره یوناما اداره ملل متحد در افغانستان تا سال ۲۰۰۶ مصروف DDR و سایر برنامه‌های خلع سلاح می‌باشند، به خبری مضحکی بی‌بی‌سی BBC مورخ ۳۰ جون ۲۰۰۵ در این زمینه توجه فرمایید:

"نماینده‌ی سیاسی سازمان ملل متحد (یوناما) در کابل پایان رسمی برنامه خلع سلاح و غیرنظامی کردن افراد مسلح (دی دی آر) در افغانستان را روز پنجشنبه (۳۰ ژوئن) اعلام کرد؛ اما آن‌گونه که مسئولان این دفتر می‌گویند، برنامه "بازگرداندن این افراد به زندگی غیرنظامی" تا نیمه‌های سال ۲۰۰۶ میلادی ادامه خواهد کرد.

ادریان ادوارد، یک سخنگوی این دفتر در کابل گفت که آنان موفق شده‌اند بیش از ۶۰ هزار فرد مسلح را که در وزارت دفاع افغانستان ثبت شده بودند، در افغانستان خلع سلاح کنند.

آقای ادوارد همچنین گفت که در این برنامه، بیش از ۳۴ هزار اسلحه خفیف و سنگین نیز جمع‌آوری شده که نزدیک به ۱۵ هزار

گلوله آن‌ها در اختیار نیروهای ارتش ملی افغانستان قرار گرفته است. ادریان ادوارد گفت: «پس از امروز هیچ فردی در افغانستان اجازه نخواهد داشت از اسلحه استفاده کند و یا آن را با خود حمل کند؛ به جز افرادی که عملاً در ارگان‌های امنیتی کار می‌کنند و هم آنانی که مجوز حمل اسلحه از سوی وزارت داخله (کشور) افغانستان را دریافت کرده اند.»

کشورما طی نزدیک به چهار دهه بنابر موجودیت افراد مسلح بی‌بند و بار و قطاع الطريق و مافیایی در آتش بی‌نظمی می‌سوزد آن‌ها اعلام ختم جمع آوری سلاح را آن هم از جمع میلیون‌های فرد مسلح صرف ۶۰ هزار نفر را خلع سلاح کرده و از نزد شان ۳۴ هزار میل سلاح جمع آوری شده است ...

البته که هدف شان جمع آوری تسلیحاتی می‌باشد که در جریان جنگ‌های بین‌التنظیمی اوایل دهه نود از سلاح‌کوت‌هایی قرارگاه‌های اردو، پولیس و امنیت ملی به تاراج برده بودند می‌باشد که براساس ارقام داده شده از جانب ارگان‌های مسئول ادارات امنیت ملی تا کنون حتی یک در صد سلاح‌های رپوده شده از دیپوهای دولتی جمع آوری نگردیده است تا چه رسد به مجموع سلاح‌های سبک و سنگین که نزد مردم موجود می‌باشد که به یقین چالش بزرگی را در دراز مدت در راه تأمین امنیت عمومی در کشور به بار آورده است. این موضوع باعث تقویت قدرت در دست اشخاص گروه‌ها گردیده و نقش حکومت را در محلات تضعیف کرده و شعارهای فرصت طلبان قومی هم از همین

جوی آب می خورد. حکومت و ارگان‌هایی مربوط نه تنها کوچکترین مخالفت شان را با این همه حرکت‌های کاملاً متضاد با منافع ملی نشان ندادند بلکه درست در جهت تأمین منافع و تحقق استراتژی‌های این اجنبیان کمر بستند و آن را به قیمت ریختن خون هزاران و ده‌ها هزار هموطن ما لبیک گفته و کشور را از یک بحران به بحران دیگر خونبارتر و زیان بارتر غرق کردند، و فقط خودشان از سخاوت‌های میلیون دالری امریکایی مستفید شدند و تا کنون هم این سلسله جریان دارد.

با آن که در شرایط حاضر کشور راه‌های حل بسیار عملی و عادلانه هم می‌توان در یافت که مردم ما و یا همین‌هایی که شعارهای قوم گرایی قوم برتر و قوم کهنتر را سر داده‌اند اگر از پوسته‌های قومی خویش و تأثیر افراد مغرض و نمایندگان کشورهای خارجی و گروه‌های مسلح بی‌بند و بار دزدان و قاچاق‌چیان که حدود چهار دهه همه هستی مادی و معنوی ما را نیست و نابود کردند خارج شده و در یک اشتراک بزرگ در سطح کشور در چهارچوب منافع علیای کشور خارج از تأثیر مداخلات بیگانه در نتیجه انتخابات شفاف و عادلانه دولت ملی خویش را بنام دولت - ملت ایجاد کنند از یک طرف به یک چهارچوب و یا ساختار نظام برگرفته از اساسات دیموکراتیک یعنی دولت قدرت‌مند با مشروعیت بیشتر دست می‌یابیم و از طرف دیگر زمینه تساوی حقوق همه اقوام کشور را که دیگر در تعریف شهروند کامل الحقوق می‌گنجند و در تمام عرصه‌های زندگی

اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بنام شهروند همسان کامل الحقوق هموار ساخته و زمینه اداره، رهبری و مدیریت سالم قدرت در کشور ایجاد می‌گردد. در این صورت دیگر بحث از مدیریت سالم قدرت است که منافع ملی در آن ارجحیت داشته و منفعت‌های شخصی، قومی، گروهی و حزبی دیگر حکم مخالفت با قانون را می‌داشته باشد و مدیران و اجزای متشکله رهبری به این درک می‌رسند تا به تعمیم دهندگان قانون در کشور تبدیل گردند تا به مخالفان قانون زیرا در این صورت با مخالفینی حکومتی که سیستم را در کشور تهدید می‌کند و پایگاه‌شان در خارج از مرزهای افغانستان است در یک صف قرار می‌گیرد و به طورت قانونمند حیثیت همکار و هم‌دست مخالفین کشور را حاصل می‌کند که دیر یا زود قوانین کشور و قوانین بین‌المللی دامنگیرشان می‌گردد.

در این کارزار آنچه بسیار از اهمیت برخوردار است همانا اراده جمعی همه شهروندان مخصوصاً قشر جوان و نهادهای مدنی می‌باشد متأسفانه بنابر عدم احساس مسئولیت مردم در برابر کل کشور و ناکارگی جامعه مدنی و روشنفکران ما در راستای آگاهی مردم از وظایف خطیرشان برای دولت‌سازی و انتخابات تمام ساختارهای انتخابی این مردم فریب شعارهایی میان تهی و احساساتی عده از فرصت‌طلبان را خورده و در گرو آن‌ها و باورهای قومی‌شان که بر پایه منافع بیگانگان طرح و تطبیق می‌گردد باقیمانده‌اند. القاب ناچسپ و دهن شیرین کن مردم سلحشور، با غیرت و باهمت به مردم دادن چه

دردی ما را دوا می‌کند؟ هرگز! نه تنها هیچ دردی را دوا نمی‌کند بلکه مردم را بیشتر از خودبیگانه می‌سازد، برعکس مردم باید به این آگاهی برسند که همه این بلاها به خاطر کج فهمی و نافهمی آنها و عدم احساس مسؤولیت آنهاست که بر ما و کشور ما نازل گردیده‌است. جامعه مدنی و روشنفکران کشور ما تا هنوز هم در سایه فعل و انفعالات جنگ سرد شرق و غرب بعد از جنگ جهانی دوم سیر می‌کنند، آنها به عوض یک قطبی ساختن افکار جامعه به دور محور وطن و منافع ملی بر عکس افکار مردم را تا می‌توانند چند قطبی کرده و بامفکوره‌های متضاد غیرافغانی مشبوع ساخته و در اسطوره سازی‌ها، ملامت‌ها و سلامت‌ها مصروف اند، نه آنها به اشتباهات، کجروی‌ها و خیانت‌هایشان معترف اند و نه مردم به اشتباهات خویش در فریب خوردن وسیله قرار گرفتن در حرکت‌های مغایر منافع ملی، ضعف فرهنگی و ناآگاهی از نقش‌اش در تأمین منافع ملی اعتراف دارد. این است که سیر ملت واحد، نهادینه شدن دیموکراسی و ساختار دولت ملی تأخیر پیدا کرده و جایش را گزینه‌های ضد ملی انقطاب گر و استبدادی پر کرده‌است. و اگر تا کنون جرقه‌های اراده جمعی اینجا و آنجا به صورت حرکت‌های کمتر درون دار و با محتوی سربلند کرده‌اند، با شعارهای مرگ بر افراد معین متمرکز بوده تا به خواسته‌های اصیل مردمی. در این حرکت‌ها بسیار به وضاحت عنصر خارج منشی را می‌توان دید زیرا آنها بیشتر بر مهره‌های متشکله دستگاه اداری دولت متمرکز کرده نه به سیستم اداره و همین امر باعث

گشته تا فقط مهره‌ها بر مبنای شیوه‌های کلاسیک سیستم مافیایی فقط از انظار یک‌ساحه به دور و در ساحه دیگر فعال نگهداشته شوند، نقد مردم در کل به افراد و اشخاص منحصر گشته است. گردانندگان این حرکت‌ها خود جز لاینفک همین سیستم مافیایی اند و چون در پست دلخواه‌اش گماشته نشده‌اند ناراض بوده و از احساسات پاک مردم سؤاستفاده می‌کنند و به مردم چنین افاده می‌دهند که این آدم‌ها یا بهتر بگوییم مسؤولین امور فاسد اند که وضعیت کل کشور را خراب کرده‌اند و ملت به این نابسامانی مواجه است.

اگر مردم با درک مسؤولیت دیگر فریب این دسایس را نخورند و از گرو قومیت خود را وارهانند و به این اطمینان برسند که رهبری خردمند انتخابی‌شان این توان را می‌داشته باشد تا در معادلات و معاملات بین‌المللی بر پایه منافع ملی عمل کرده و به قناعت متحدین و تمویل کنندگان این آشوبگران قومی و مافیایی می‌پردازند و مطمئناً روزی کانال‌های حمایت مالی و تسلیحاتی این نیروها قطع می‌گردد که با قطع آن این گروه‌های فرصت طلب و آشوبگر نابود می‌گردند و این را درک کنند که آن‌ها شهروندان کامل الحقوق یک کشوری بنام افغانستان اند که بنابر لنگش سیستم و موجودیت گروه‌های مسلح تاکنون نتوانسته‌اند از این حقوق کامل شهروندی بهره‌مند شوند بایست شعارها از برکناری افراد به اصلاح سیستم و نهادینه شدن حکومت دیموکراتیک بر اصول زرین انسان محوری، عقل محوری، شایسته سالاری، قانون محوری و شهروند سالاری تبدیل گردد. شما خوب

ملاحظه فرمایید در زیر دستور و پالیسی بیگانگان از زمان حکومت مؤقت حامد کرزی تا کنون نتوانسته‌اند روی کلمه مقدس افغان که هویت هر یک از باشندگان این سرزمین را بنام افغانستان بازتاب می‌دهد به توافق برسند.

چرا چنین است؟

برای این که این کلمه خود هویت حقوقی مردم را تسجیل کرده و از همین جاست که واژه تأمین کننده هویت مشروعیت پیدا کرده صاحب هویت بزرگ افغانی شده و از همین طریق می‌توان در راه منافع ملی دست و آستین بالا زد و جلو دسایس دشمنان کشور را که منافع شان را در همین انقطابات جستجو می‌کردند گرفت.

مسایل و محور فکر مردم با ید روی طرح قوانین دیموکراتیک برمحور منافع ملی در تمام عرصه‌های زندگی، اجراآت شفاف، گزارشدهی شفاف، موجودیت رسانه‌های شنیداری، دیداری و چاپی غیروابسته به مفهوم غیروابسته به منافع بیگانگان که با درک سالم از منافع ملی ما در روشنگری اذهان شهروندان سهم بگیرند نه این که مردم را بیشتر در این بحران غرق سازند، طرح و پشتیبانی همه مردم از پروژه‌های که بر پایه منافع ملی استوار باشند، ایجاد فضای اعتماد در بین مردم و برخورد قاطعانه در چوکات قوانین کشور با هرنوع حرکت‌های ضد ملی که مردم کشور را نسبت به همدیگر بی‌اعتماد می‌سازد، جلب همکاری مردم در تقویت نظام قانون سالار و دفاع بی‌دریغ از نهادها و ارزش‌های دیموکراتیک در کشور و ساختار نظام، آزادی اندیشه،

آزادی بیان، آزادی انتشارات، حق داشتن شغل و مسکن، حقوق بیمه‌های صحتی - بیکاری - بازنشستگی، اصلاح قوانین کشور برای فعالیت جامعه مدنی بر پایه منافع ملی و برخورد قاطعانه با گروهک‌ها و تشکیلاتی که به عناوین مختلف قصد ایجاد تفرقه میان مردم را دارند و افشای کانال‌های تغذیه ملی و بین‌المللی آن‌ها، همه این کارها به مردم تعلق دارد مردم و شهروندان کشور ما هستند که همه این کارها را باید انجام دهند نه این که همه منتظر معجزه باشیم تا از آسمان کسی بیاید و این زندگی با سعادت و رفاه را بر ایمان اعمار کند، هر قدر منتظر این معجزه باشیم به همان اندازه خود و کشور خود را در بد بختی‌های بیشتر و بیشتر غرق خواهیم ساخت. اگر مردم ما از سواد و آگاهی لازم برخوردار می‌بودند و قدرت و توان تشخیص منافع کشورشان را می‌داشتند یقیناً از میان آن‌ها بهترین فرزندان‌شان با داشتن احساس بزرگ ملی در رهبری کشور کاندید و از جانب آن‌ها انتخاب می‌گردیدند و در جهت تأمین منافع ملی کشور با بزرگترین قدرت‌های جهانی می‌توانستند چانه زنی کرده و این توان را می‌داشتند تا در هر نوع شرایط ملی، منطقوی و بین‌المللی و بحران‌ات کشور را بر پایه منافع ملی مدیریت سالم می‌کردند، مردم و کشور ما به این مصیبت‌های تباه کن موجه نمی‌گردید.

بعضی از جامعه شناسان خاصاً جامعه شناسان غربی به این باور اند که مسئله گویش زبان باعث بیشترین‌ای این مصیبت‌ها در کشور ما بوده و عامل اصلی نفاق و تعاصم می‌باشد که جامعه و مردم بنابر

خصوصیات قومی و قبیله‌ای خویش نمی‌توانند با این مسئله کنار بیایند و در کلیه مسایل کشوری در زیر بار سکت‌ها، بخش‌ها و شعبات زبانی خویش منافع ملی را دیده نمی‌توانند.

باور من اینست که گزینه زبان البته در کارزار نیرنگ‌های سیاسی نیمه دوم قرن بیستم هر از گاهی در میان متصدیان امور دست اندرکاران سیاست و آن‌هایی که منافع شان را در تفرقه اندازی میان مردم می‌بینند چنانچه در بالا از آن گفته آمدیم از بیرون کشور مأمور گردیده‌اند تا لایه‌های سمت دهنده کشور ما را نیز مشت و پراکنده ساخته به اهداف خویش نایل آیند، کار برد داشته‌است. که نمونه مثالی از همان سیاست تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس است. ولی این مسئله در کشور ما هیچ‌گونه پیشینه تاریخی نداشته و در هیچ مقطع از تاریخ این محدوده مردم ما بنابر عامل گویش و زبان علیه یک‌دیگر به مخاصمت بر نخواست‌اند، البته این بیان به این معنی نخواهد بود که مردم در بسا مسایل مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دیگر با هم در تقابل و اختلاف نبوده‌اند و هر از گاهی در پاره از مسایل ملی، مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با هم اختلاف نظر داشته‌اند ولی زبان و گویش هیچ‌گاهی عامل تفرقه و تخاصم نبوده‌است.

همچنان عده از متفکرین علم اجتماع در اوضاع موجود به این باور اند که در جوامع بشری طرح قوم برتر و یا اقلیت‌های ملی با تعریف‌های مختلف که از آن ارائه داده می‌شود، طرحی است از جانب نظریه پردازان شر انداز و عمال حاکمان ضد ملی کشورها فقط به

منظور تحکیم سیطره‌شان بر جامعه و جلوگیری از مشارکت ملی همه مردم در اداره و رهبری کشور می‌باشد. به این ترتیب که آن‌ها از یک طرف یک گروه از مردم را بنام قوم برتر یا قوم حاکم دهن شیرین ساخته که هر مصیبت، ظلم و تعدی که بالایش صورت گیرد چون خود را جزو از حکام تلقی می‌کند دندان به جگر گذاشته و فریاد بر نمی‌آورد و به آن گروه‌های دیگر که حیثیت اقلیت‌ها را دارند اهانت روا داشته و زمینه را برای سیطره و اهداف شوم سیاسی خویش پیوسته گرم نگهداشته و در هنگام ضرورت از آن بهره‌برداری سیاسی، اقتصادی و نظامی می‌کنند.

ناگفته نباید گذاشت که در این راهکارها و نقشه‌های شیطانی عندالضرورت کشورهای خارجی و همسایگان هم سرمایه‌گذاری‌ها می‌کنند که نقش همسایگان در این حرکت‌های ضد ملی بنابر مشترکات مذهبی، فرهنگی، قومی شان می‌تواند بسیار خطرناک باشد و در معادلات نهایی حتی حدود جغرافیایی کشورهای منطقه را هم می‌تواند تهدید کند. که مصمم هستم در این باره تحت عنوان جداگانه توضیح مفصلی خارج از این مجموعه ارائه کنم.

ج: اما مسئله زبان:

زبان به مثابه یک عمل فرهنگی عبارت از وسیله‌ایی است برای انتقال پیام از یک جانب به جانب دیگر که در روابط انسان‌ها و دول نقش بسزایی را ایفا می‌کند. به قول ادوارد ساپیر Sapir مشهور ترین

دانشمند در تاریخ انسان شناسی و زبان شناسی ۱۸۸۴-۱۹۳۹ (.....زبان ابزار ذاتاً بی نقصی برای بیان پیام و برقراری ارتباط در جوامع شناخته شده است.....).

در ازمنه زندگی انسان در روی زمین گویش‌ها و اصواتی مختلفی را بیان داشته‌اند که گروه‌هایی بزرگی از مردم به آن وسیله با هم پیام تبادل می‌کردند و همین را در جامعه شناسی و یا زبان شناسی امروز بنام خانواده زبانی یاد می‌کنند و در سیر تاریخ بشر خانواده‌های زبانی فراوانی در جهان پدید آمده که عده آن عبارت اند از:

هند و اروپایی

چینی تبتی

ترکی

جاپانی

اورال آلتایی

آفریقایی آسیایی

آستروانزیایی

بالو سیرین

بانتو

دراویدی

قفقازی و غیره می‌باشد. که هر یک از این خانواده‌های زبانی متشکل از ده‌ها و صدها زبان معین دیگر می‌باشند به طور مثال خانواده زبانی هند اروپایی از ۴۴۶ زبان متشکل می‌باشد و حدود سه و نیم

میلیارد نفر در جهان به این زبان‌ها تکلم می‌کنند.

قسمت اعظم زبان‌های رایج کشورما افغانستان شامل خانواده زبانی هند و اروپایی می‌باشد. و در جوامع مختلف در نظامنامه‌ها و قوانین کشوری‌شان گویش عمومی خویش را بنام‌های زبان ملی، زبان مادری، زبان رسمی، زبان دولتی و یا زبان مشترک نامگذاری کرده‌اند، گرچه در علم زبان شناسی برای هرکدام تعاریف جداگانه ارایه شده ولی همه همه صرف به منظور افهام و تفهیم سهل و آسان میان مردمان یک سرزمین می‌باشد.

با این توضیح مختصر در باره زبان بایست متذکر شد که زبان هیچ‌گاه به تنهایی معرف هویت ملی نیست، به عقل قاصر این قلم تا حال هیچ جامعه شناسی تأکیدی بر این امر نداشته‌است بر عکس هستند مردمانی بسیاری در این کره خاکی‌ما که زبان مشترک دارند ولی ملت واحد نیستند. مانند ملل عربی زبان شمال افریقا و شرق میانه، با وصف صرف بودجه‌های میلیاردی که در راستای پان عربیسم صرف گردیده و می‌گردد با آنکه دین و مذهب مشترک هم دارند ملت واحد نشدند زیرا جغرافیای مشترک و تعلقات فرهنگی مشترک ندارند البته اگر متن سیاسی مسئله را در نظر نگیریم، مردمان ایالات متحده امریکا و انگلستان به زبان انگلیسی تکلم می‌کنند ولی ملت واحد نیستند، همچنان مردمان آیرلند و اسکاتلند با آن که به زبان انگلیسی تکلم می‌کنند هیچ‌گاه خود را انگلیس نمی‌شمارند و ملت انگلیس نیستند، با آنکه دولت انگلیس که دعوای امپراطوری جهان را هم داشت در طول

صدها سال با صرف همه توان مادی و معنوی اش و جنگ‌های خانمانسوز و زور سر نیزه در این راه تا کنون موفق نگردیده است تا مردمان آیرلند و اسکاتلند را به زور سر نیزه ملت انگلیس سازند. ملل اسپانوی زبان امریکای مرکزی و جنوبی با آن که قرن‌ها به زبان اسپانوی تکلم می‌کنند ولی هرگز ملت واحد نیستند. اما هستند ملت‌های بزرگ و پر از افتخاراتی که به چندین زبان تکلم دارند و دارای اعتقادات مذهبی مختلف اند اما خود را به یک ملت واحد متعلق می‌دانند. مردمان هندوستان به بیش از ۱۵۰۰ زبان تکلم دارند و هزاران خاستگاه اعتقادی دارند ولی همه هویت هندی داشته و خود را ملت پر افتخار هند شمرده و کلمه مقدس زنده باد هند (جی هند) سلام صبح و شام هر هندی است. در کشور چین با آن که مردم متعلق به شش خانواده بزرگ زبانی می‌باشند و دارای اعتقادات مذهبی متفاوت اند ولی خود را ملت چین می‌دانند. هم‌چنان کشورهای مشابه بی‌شماری دیگری هم در جهان وجود دارند که با وصف تکلم به زبان‌های متنوع و ملت واحد زیر درفش پر افتخار کشورهاشان ملت شان را سرافراز نگهداشته‌اند.

با این توضیح مختصر درمی‌آییم که زبان به تنهایی نمی‌تواند شرط تعریف و زیر ساخت یک ملت باشد. بناً مردمان یک محدوده جغرافیایی می‌توانند به زبان‌های مختلف تکلم کنند ولی یک ملت واحد باشند. در شرایط حاضر کشور عزیزما افغانستان سوگمندانۀ عده ددمنش کوتاه فکر یا بنابر احساسات نا سالم قومی و محلی و یا در

تحت پروژه‌های تفرقه افکنانه استخبارات کشورهای خارجی به مسئله زبان مخصوصاً زبان دری و پشتودامن زده و دارند انقطاب جدیدی را بر مردم بیچاره و بی‌خبر ما تحمیل می‌کنند. هر دو طرف خود را مظلوم عنوان کرده و آن دیگر را ظالم و غاصب زبان و مکان خویش قلمداد می‌کنند. هر دو طرف با حيله و تذویر ذهنیت عامه را مغشوش ساخته ارقام و اعداد خود ساخته و خود بافته و یا این که ارقامی را در تباری با مریبان خارجی شان تهیه و تدوین کرده و از این طریق بر مردم بی‌خبر تأثیرگذاری کرده و گویندگان یک زبان را بر علیه دیگر می‌شورانند، این شیطان صفتان سیه دل که از این همه خونریزی و کشتار، جنگ‌های خانمانسوز چهار دهه اخیر که باعث تخریب قریب کل کشور گردید و میلیون‌ها فرزند این وطن کشته، معیوب و مهاجر و بی‌جا گردید درس عبرت نگرفته باز هم مردم را به یک جنگ و خانه خرابی دیگر سوق می‌دهند. در حالی که هیچ یک از ترس‌هایی را که این شیطان صفتان هر دو جناح ارایه می‌کنند حقیقت نداشته و فقط و فقط با سؤاستفاده از کرده‌ها و ناکرده‌های عده استفاده جو و یا سیاستمداران ناخلف چون خودشان مردم را فریب داده و عده را در دام تذویر خویش گرفتار ساخته‌اند. مردمان این سرزمین گویندگان زبان‌های مختلف از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب هزاران سال در کنار هم زندگی کردند و دوشا دوش هم کار کردند و هیچ‌گاهی برتر و ابتر در میان نبود. همه با هم چون برادر و برابر در همه امور زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعالانه سهم داشتند و از آن بهره

می‌بردند. از دید این نابکاران نوکر منش به یکباره این همه زندگی مشترک جایش را به خصومت و عداوت داد و گویندگان زبان‌های مختلف را در مقابل هم قرار دادند، وضع را در میان مردم طوری حاد ساخته‌اند که با تأسف عده کوتاه‌نگر در فراگیری زبان‌های خارجی مخصوصاً زبان انگلیسی در رقابت شدید با همدیگر پرداخته ولی در برابر یک واژه زبان مردم کشورش البته غیر از زبان خودش حساسیت فراوان به خرج داده و تا سرحد تظاهرات قهرآمیز که به کشتن و زخمی شدن منجر گردید پیش رفتند. این نابکاران کوتاه فکر دارند مسئله زبان و ملیت را به تراژیدی بزرگی در کشور تبدیل می‌کنند و از این طریق مردم را به جان هم انداخته و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

در این جا قابل ذکر پنداشته می‌شود که دوشا دوش هم و برادر گونه زندگی کردن مردم که من در این نوشتار بار بار اذهان می‌دارم به هیچ وجه به این معنی نیست که همین اکنون در اداره کشور و سیستم سیاسی حاکم عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت و قدرت جریان دارد و هم هیچ گاه به این مفهوم افاده نگردد که حکومت‌های استبدادی و ضد مردمی در کشور ما حاکم نبوده‌است و یا هم افرادی در حکومت‌ها از طریق ظلم و تعدی بالای مردم زران‌دوژی نکرده‌اند. با تأسف مزید باید گفت که سراسر تاریخ کشور ما تا همین اکنون حاکمان خون خوار، سیستم‌های سیاسی ظالم و ضد مردمی، دزدان و قطاع‌الطریقان، قاجلقبران، زورگویان زیر نام پیر، پیشوا، قوماندان، مجاهد، ملک، رئیس، مشر قومی و نابکاران فراوانی بوده و هستند که

مردم بیچاره ما را بدون در نظر داشت این که به کدام زبان تکلم می کنند چاییده اند و ثروت و دارایی همه کشور را به تاراج برده اند آن ها حساب و کتاب نکرده اند که حق پشتو زبان و یا دری زبان را جدا کرده و آن قسمت دیگر را به یغما برده باشند. اما بایست مردم مشترکاً علیه بی عدالتی، ظلم، نابرابری، زورگویی، قطاع الطریقی، سرقت دارایی عامه و سایر نابرابری های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر طبق قوانین کشور و با در نظر داشت منافع ملی، تمامیت ارضی و سلامت ساختار سیاسی کشور به مبارزه برخیزند. هر سنگ و خشت جدید برای اعمار وطن بالای سنگ ها و خشت های مانده شده گذاشته شود نه این که چون سیه دلان افراطی مذهبی که به دستور دشمنان کشور محبوب ما افغانستان در اوایل دهه نود به کشور هجوم برده شهرها را ویران و همه داشته های آن را به تاراج بردند زیر نام این که (ما آن را با قدسیت از نو می سازیم) شرمساری همه تاریخ را کمایی کردند. نباید آنچه آباد است را خراب کرد به خیال واهی این که از نو آباد می کنیم. منظور من از آنچه آباد است کشور، تاسیسات آن، سیستم اداره و حکومت و تمام داشته های مادی و معنوی می باشد.

نه تنها مسئله زبان بلکه ده ها و صدها موارد و آسیب های دیگری اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است که بنابر نبود روحیه همدلی، تساند، با همی، زندگی مشترک، کار مشترک، نبود فهم و درک از منافع ملی کشور ما را دچار آسیب های بزرگ اجتماعی و سیاسی گردانیده است.

طوری که در مباحث قبلی بیان کردیم راه برون رفت از این چالش و مخمصه همانا باسواد سازی همه مردم و بلند بردن سطح آگاهی مردم و اطلاع رسانی مستدام به مردم در باره تمام رویدادهای ملی و بین المللی مخصوصاً آنچه به سرنوشت مردم ما تأثیر داشته باشد، تا مردم قدرت تشخیص و تفکیک بهتر پیدا کنند و درکی از منافع ملی داشته باشند.

ملت شدن و یا فرآیند دولت ملی از اهمیت فوق العاده برخوردار است همانا اشتراکات وجودی مردمان سرزمین ما می باشد، این اشتراکات وجودی در زندگی مردم بایست آنقدر زیاد و با اهمیت باشد تا مردم خود را از یکدیگر دانسته و ضرر دیگر را ضرر خود بدانند تا این اشتراکات برای همه مردم امکان زیست باهمی را در کران تا کران کشور میسر گرداند و همین زیست باهمی زمینه ساز ایجاد دولت - ملت البته با شیوه های دیموکراتیک گشته و این دولت - ملت یا بهتر بگوییم دولت مردم در پرتو این اشتراکات وجودی بایست به قوم، قبیله، مذهب، حزب و یا گروه مربوط نبوده و از میان خود مردم سربرون کرده باشد. که این دولت باور و توان این را داشته باشد تا تمام ثروت و قدرت کشور را در میان همه مردم بدون در نظر داشت خاستگاه اتنیک، محلی و باورهای مذهبی آنها توزیع متداوم کند و نه همچو شرایط موجود کشور ما که حدود دو دهه اخیر قدرت در دست گروپ خاص مافیایی محکم نگهداشته شده است گویا در این کشور با وصف ده ها هزار افراد دارای تحصیلات عالی قحط الرجال است. البته

که دولت - ملت یا هر دولتی از طریق همین توزیع ثروت و قدرت در میان همه مردم از مشروعیت لازم برخوردار می‌گردد و یا در غیر آن مشروعیت خویش را در میان مردم از دست می‌دهد. که همین عدم حمایت مردم از دولت یا حکومت پایه‌های آن را لرزان کرده و عامل بحران‌ات داخلی می‌گردد و در صورت آشفتگی مناسبات بین المللی زمینه ساز مداخلات خارجی را نیز فراهم می‌گرداند. در شرایط حاضر کشور ما که بحران‌های متداوم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را پشت سر گذاشتیم و وضعیت در حال حاضر در زیر نفوذ قوت‌های خارجی و دست باز کشورهای همسایه در همه امور کشور ما وضع آن قدر وخیم گردیده‌است که بادر نظر داشت این آشفته بازار سیاسی داخلی و مداخلات مستمر خارجی بهتر خواهد بود تا در گام‌های نخستین برای رسیدن به مرحله دولت - ملت با درک بزرگ از منافع ملی همه مردم همکاری و همیاری کنند تا ما صاحب یک دولت مقتدر که از پوتانسیل بزرگ اداره و تأمین امنیت سراسری و دفاع مستحکم از سرحدات اش را داشته باشد گردیم. تا زیر سایه نفوذ این دولت مقتدر سراسری جلو نفوذ خارجی‌ها و عمال داخلی شان گرفته شده و با تأمین امنیت سراسری بتواند آزادی‌های مردم را تأمین و تضمین کند، آنگاه است که مردم می‌توانند در زیر چتر حفاظتی و امنیت سراسری آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بدست آورده و آنگاه است که مطالبات شان را می‌توانند با شیوه‌های پذیرفته شده در چوکات قانون و نورم‌های حقوق بشری مطرح کنند و با شیوه‌های دیموکراتیک

برای رسیدن به این مطالبات اقدامات عملی را روی دست گیرند.

به قول ماکس وبر ۱۸۶۴-۱۹۲۰ تاریخ دان، جامعه شناس و سیاست مدار آلمانی «مردم آزادی شان را با تضمین تأمین امنیت با دولت شان معامله می کنند» یعنی اگر امنیت در کشور تأمین شد آنگاه است که جامعه مدنی هم آزاد می گردد. یعنی تمام امور اجتماعی و فرهنگی بعد از تأمین امنیت مفهوم پیدا می کنند. پس بایست همه مردم همه ای آنهایی که سنگ وطن دوستی به سینه می زنند دست به دست هم بدهند تا یک دولت مستحکم و مقتدر در کشور ایجاد گردد و این دولت مقتدر حاکمیت قانون را در سراسر کشور بدون در نظر داشت مصلحت ها برقرار سازد و همه مردم در زیر چتر قانونیت و عدالت قرار بگیرند. نه این که هر کدام برخاسته در پی سرنگونی این دولت و آن حکومت بوده و با ارایه دلایل مؤجه و نا مؤجه مردم را به غرض اغراض شخصی اش فریب داده و روپوش دایه مهربان تر از مادر برای مردم به صورت گرفته و مردم و کشور را به مخاصمت و دشمنی بیشتر سوق می دهند. در آن صورت است که ما به منزل آزادی، حقوق شهروندی و مساوات می رسیم. به گفته ماکس وبر «دولت عبارت است از حق انحصاری استفاده مشروع از قدرت فیزیکی در داخل سرزمین مشخص می باشد» یعنی باید دولت بر طبق موازین این حق انحصاری یا قرارداد اجتماعی نانوشته خود با مردم برای تأمین قانونیت در سراسر کشور بالای همه مردم به صورت یک سان استفاده اعظمی کند تا به این ترتیب حکومت قانون ایجاد شده و مردم از این دولت

حمایت کرده و مشروعیت کسب کند. در اینجا باید تصریح کنم که دولت قدرتمند و توانا را مردمان با تجربه قدرتمند و توانا با افکار وطن دوستانه ملی بدون تعصبات زبانی، نژادی و مذهبی می‌توانند اداره و رهبری کنند که در هر نوع شرایط بحران داخلی، منطقوی و بین‌المللی و مداخلات خارجی توانایی اداره کشور را داشته و تصامیم هدفمند و مؤثر در پرتو منافع ملی اتخاذ بدارد. در این جا نقش مردم و جامعه مدنی بسیار از اهمیت برخوردار می‌باشد، اقتدار دولت از حمایت مردم و جامعه مدنی مایه می‌گیرد، حمایت مردم و جامعه مدنی از دولت امریست ضروری و لازمی. تجربه تاریخی کشور ما به صراحت اذعان می‌دارد آن‌هایی که افکار مخرب تضعیف و یا براندازی دولت را در سر می‌پرورانند در حقیقت گور خود را می‌کنند، آنکه این موجود را تخریب و تضعیف می‌کند فردا خودش تخریب و تضعیف می‌گردد، بر اندازی دولت موجود مستقیماً متناسب است با بر اندازی دولت بعدی تاراج و بربادی کشور و نابودی تمام زیر ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین ما.

از بررسی که تا این جا گفته آمدیم چنین استنباط می‌گردد که کنار نیامدن‌های مردم ما در جهت منافع ملی یا نبود هویت ملی نه تنها به دلیل تهاجمات خارجی بوده بلکه دلایل فراوانی غیر از اینست که جامعه ما را به قطب‌های متخاصم تقسیم کرده و هر کدام بدون در نظر داشت منافع همگانی یا بهتر بگوییم منافع ملی با آن‌که ژرف می‌دانند این خصومت‌ها در درون کشور آب به آسیاب دشمن

می‌ریزد کماکان در آن بی‌راهه روانند.

از بررسی که تا اینجا گفته آمدیم چنین استنباط می‌گردد که کنار نیامدن‌های مردم ما در جهت منافع ملی یا نبود هویت ملی نه تنها به دلیل تهاجمات خارجی بوده بلکه دلایل فراوانی غیر از اینست که جامعه ما را به قطب‌های متخاصم تقسیم کرده و هر کدام بدون در نظر داشت منافع همگانی یا بهتر بگوییم منافع ملی با آنکه ژرف می‌دانند این خصومت‌ها در درون کشور آب به آسیاب دشمن می‌ریزد کماکان در آن بی‌راهه روانند.

خالی از مؤثریت و مفاد نخواهد بود تا این روحیه تساند، توافق، همدلی و اشتراک وجودی را برای نیل به منافع ملی در میان اقشار مختلف جامعه ما به ارزیابی مختصر بگیریم و ببینیم که در میان این اقشار تفکر منافع ملی چگونه سیر دارد و باور آن‌ها در این زمینه در کدام سطح قرار دارد.

د: اندیشوران سیاسی و روشنفکران کشور

تجارب زنده از زندگی و فعالیت سیاسیون مسؤول و اندیشمندان سیاسی کشور ما که خود را در صف روشنفکران جامعه هم محسوب می‌دارند به وضاحت می‌رساند که متأسفانه چنین نبوده‌است آن‌ها تا کنون کمتر خود روشن بوده‌اند و هم ملی‌نانشیده‌اند و پیوسته منافع شخصی، گروهی و تمویل گران اندیشویی و مالی خارجی‌شان را در کارزار سیاسی مطمحن نظر داشته‌اند، خوب توجه کنید در یک صده

متأخر کدام یک از این سیاسیونی که منافع ملت را فدای منافع شخصی، گروهی و یافدای برآورده ساختن منافع کشورهای خارجی کردند و میلیون‌ها زر و زور از این راه اندوختند می‌شناسید که در فضای آشوب زده کشور آرامش داشته و چهار صباحی زندگی شان را با غنائمی که با معامله روی منافع ملی کشورشان چپاول کرده‌اند به آرامش سپری کرده‌باشند؟ و یا حتی در خارج از مرزهایی کشورما هم چه از نظر روانی و چه از نظر جسمی گذر چند صباپی ما بقی زندگی شان را با آرامش سپری کرده‌باشند؟ من با همه پرس وجو، پژوهش و تحقیقی که از کار و زندگی شخصیت‌های سیاسی فراوانی دیروز و حال کشورما چه در خارج از کشور و یا در داخل کشور انجام دادم جواب‌ام منفی است، مثال‌های فراوانی وجود دارد که این‌ها از سایه شان هراس دارند و کمتر لحظه‌ای از زندگی را به آرامش سپری کرده‌اند و هیچ رهبر و شخصیتی از رهبری کشور در داخل و خارج کشور سراغ گرفته نتوانستم که با آرامش مادی و معنوی زندگی داشته باشند. ولی اگر همین سیاسیون در محور منافع ملی برای کشور و مردم شان آزادی، آرامش، عزت، شرافت و رفاه همگانی می‌آوردند، به انسان این وطن به مثابه شهروند خدمت می‌کردند و برای آن‌ها حقوق و آزادی‌های دیموکراتیک قایل می‌گردیدند، منافع اجنبیان را الویت نمی‌دادند، به دهل بیگانه نمی‌رقصیدند و مردم نا آگاه ما را هم به این دهل نمی‌رقصاندند امروز در میان مردم شان از نام نیکو برخوردار بوده

با رفاه و آسایش نقش تاریخی می‌آفریدند و زندگی آرام و مرفه همچو سایر هموطنان شان می‌داشتند.

سوگمندان این یک واقعیت است که همین سیاسیون یا روشنفکران معامله‌گر که منافع علیای مردم و کشور شان را بار بار معامله کرده‌اند بعضاً و یا اکثراً با پر رویی تمام تجمعات و سازمان‌های سیاسی خویش را به اشتراک همفکران شان یا به صورت مخفی وزیر زمینی و یا هم در چوکات قوانین به صورت علنی ایجاد کرده و در جامعه حضور دارند. گرچه احزاب و سازمان‌های سیاسی ایجاد شده بعد از اجلاس بن در افغانستان به همکاری مالی و نظریاتی سازمان‌های غیردولتی خارجی (NGO) ها ایجاد شده‌اند که بیشترین مصروف فرصت سازی و زمینه سازی برای مقاصد سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای خارجی و پروژه‌هایشان می‌باشند. که عده قابل توجه شان برای فریب اذهان عامه خطوط فکری و برنامه‌ی جذاب با رویکردهای ملی طرح و تدوین کرده‌اند که اگر حمایت کننده گان خارجی یا NGO ها کانال‌های کمک‌های مالی را قطع کنند همه این سازمان‌ها و تجمعات نیز هم‌زمان با قطع کمک مالی از بین می‌روند. ما در دو دهه اخیر شاهد ده‌ها مورد این ایجادها و سقوطها در میان سازمان‌های سیاسی ایجاد شده در کشور بودیم.

در حقیقت امر در هر کجای دنیا مردم دیدگاه‌ها و نظریات گونه گونه و متفاوتی دارند معمولاً در کشورهای پیشرفته که مردم از آگاهی بیشتر برخوردار اند احزاب سیاسی به منظور جلوگیری از

تشتت و پراگندگی جامعه در ورای دیدگاه‌ها و نظریات نا همگون و تأمین منافع اقشار و کتگوری‌های مختلف جامعه ایجاد می‌گردد. هر کدام با دلایل عالمانه بر پایه تفکر علمی برنامه‌ها و نظریات شان را ارائه می‌کنند و هم دارندگان نظر مخالف همچنان بر پایه استدلال و دانش علمی در رد این نظریات می‌باشند. در این جوامع همه احزاب و سازمان‌های سیاسی نظریات‌شان را در قالب برنامه‌ها و طرزالعمل‌ها گنجانیده و برای تحقق آن حمایت اکثریت جامعه و نمایندگان انتخابی را کسب کرده و از طرق دیموکراتیک این برنامه را بر طبق منافع عمومی کشورشان مشروعیت می‌بخشند نباید به برنامه‌ها، دیدگاه‌ها و نظریات اجتماعی که منافع ملی را تأمین می‌کند و باید برای همه مردم کشور قابل بحث و گفتمان باشد رنگ ایدئالوژیک داد و آن را از بحث عمومی خارج کرده و به بحث یک کتله کوچک ایدئالیست تبدیل کرد. دو عنصر اساسی ترین معرف چهره احزاب سیاسی می‌باشد، یکی دیدگاه این حزب یا احزاب از منافع ملی و دیگری برنامه تطبیقی و تحقیقی منافع ملی آن‌ها در جامعه. احزاب سیاسی به خاطر تشکل مردم برای تأمین منافع عمومی و رفاه عامه ایجاد می‌گردد که توجه‌اش هم در زمان حاکمیت سیاسی و هم در زمان اپوزیسیون یا قشر مخالف دولت بیشتر در راه وضع قوانین و مقرره‌ها برای رفاه همگانی، سیاست خارجی مناسب و فعالیت سازمان‌ها و احزاب معطوف باشد، ولی در کشور ما با آن‌که احزاب سیاسی تنیده در جال عنکبوت ایدئالوژی‌های وارداتی راست و چپ

مدینه‌های فاضله مسکو- پیکن - ریاض - قاهره و انترناسیونالیزم‌های کارگری و اسلامی قرار داشتند، با آن‌هم فعالیت‌های این احزاب و سازمان‌ها در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی در افغانستان برای اولین بار راه تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز برای مطالبات صنفی کارگران، بلند بردن دستمزدها، اصلاح سیستم تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی، مسایل ملی را باز کرده و در بیداری شعور سیاسی و آگاهی مردم نقش بزرگی ایفا کرد، برای اولین بار در جامعه در موجودیت سیستم حکومت استبدادی مردم حق ابراز نظر را از طریق نشرات چاپی، تظاهرات خیابانی، بیانات رادیویی، بحث در فرکسیون‌های پارلمانی پیدا کردند. بدین ترتیب مردم عوام توانستند نظریات شان را در باره سیستم اداره و نا رسانی‌های آن، فساد اداری، قانون شکنی، اختلاس، رشوت و عوامل بحرانات کشور و راه‌های برون رفت از این بحرانات را از طریق همین نشریه‌های چپ و راست ارائه و منتشر کنند. متأسفانه در افغانستان به استثنای تشکلات سید جمال‌الدین افغان در عصر محمد افضل خان و امیر شیر علی خان عنصر حزب و احزاب سیاسی بیشتر حیثیت جنبش‌های رهایی بخش از سلطه استعمار را داشته و عده هم برای براندازی و سرنگونی حکومت‌های به قول خودشان مستبد ایجاد گردیده بود و چون بحث منافع ملی در برنامه‌های آن‌ها متصور نبود تا مردم را به دور آن احزاب بر پایه منافع ملی جمع کند بنأ بیشتر از حربه ایدئالوژی‌های مذهبی و سیکولار استفاده کرده و توانمندی و حماسه سازی این ایدئالوژی‌ها تا براندازی

همان حکومت‌های مورد نظر کارایی داشتند و بنابر نبود برنامه مدون تأمین‌کننده منافع ملی و یک گفتمان عمومی برای آینده از همان روز اول دستیابی به قدرت سیاسی بر سر تقسیم منافع به جان هم افتاده و هر کدام و هر شخص این احزاب به یک قطب و یک شگاف اجتماعی بدل گشتند و جامعه را به قهقرای قرون وسطایی بردند، ایدیالوژی‌ها را بیشتر کشورهایی که منافع آزمندانه دارند طرح، تدوین، صادر و مدیریت می‌کنند. کشور پاکستان بر اساس همین ایدیالوژی مذهبی از سرزمین‌های نیم قاره هند و افغانستان در راستای منافع استراتژیک انگلیس ایجاد گردید.

گرچه نمی‌توان امروز از احزاب چپ و راست و میانه تعریف به مفهوم بنیادی آن که در زمان پس از انقلاب فرانسه در مجلس ملی فرانسه بنیان گذاشته شده بود یعنی این که آن‌هایی که طرفدار دگرگونی‌های جامعه به نفع مردم عوام و زحمتکشان بودند، طرفداران انقلاب و جمهوری خواهان و نمایندگان طرفدار تغییرات قوانین فرانسه به طرف چپ رئیس مجلس ملی فرانسه و نمایندگان محافظه کار، طرفداران سیستم پادشاهی و مخالفین تغییرات اساسی قوانین و مقررات به طرف راست رئیس مجلس عوام و نمایندگان میانه‌رو که با هر دو یعنی چپ و راست می‌توانستند توافق کنند در وسط مقابل رئیس مجلس عوام می‌نشستند و این اصطلاحات سیاسی از همان زمان وارد قاموس سیاسی گردید، ارائه کرد و در رهگذر بیش از دو صد سال این اصطلاحات مفاهیمی متنوعی را به خود گرفته و تقریباً

می‌توان گفت که کاربرد آن بیشتر بر پایه منافع گروه‌های تحت پوشش بوده و بدین ترتیب امروز تمایز و تفکیک گروه‌های چپ، راست و میانه کاریست بسیار دشوار. این مسئله در مورد کشورهای شرقی که ایدئالوژی‌ها ملاک سنجه‌هایشان می‌باشد نه تنها برای مردم عوام بلکه برای سیاسیون و نخبگان سیاسی هم سؤتفاهمات بزرگی را به میان می‌آورد که هم در روابط عمومی داخلی و هم در روابط خارجی با کشورها باعث سر درگمی رهبران شده و تأثیرات بسیار زیان‌بار در جامعه وارد می‌کند. روابط تنگاتنگ احزاب راست اسلامی ما در دهه نود و به ویژه بعد از توطئه انتقال قدرت در کابل با کشور پاکستان و قطع روابط با سایر کشورهایی که می‌توانستند در شرایط دشوار در اعمار مجدد کشورما را یاری برسانند باعث گردیده که خسارات زیان‌باری را طی سه دهه کشور و مردم ما متحمل گردند و در درازنای فعالیت احزاب سیاسی مثال‌های فراوانی می‌توان ارائه کرد. در کشورما احزاب چپ در پرتو ایدئالوژی‌های صادر شده از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق چین در همکاری و پیوند با احزاب مماثل در کشورهای ایران و هندوستان بدون در نظر داشت تحلیل دانشمندانه بر پایه منافع ملی و اوضاع کشورشان، بدون در نظر داشت خاستگاه تیوری‌های وارداتی و شرایط تحقق آن در جوامع عقب مانده پیشامدرن چون افغانستان به کاپی کاری و تکرار طوطی‌وار آن بحث‌هایی پرداختند که برای نه تنها مردم عام ما بلکه برای نخبگان سیاسی و اجتماعی هم نا آشنا و غیرقابل فهم بود چون

نتوانستند مردم را بدور برنامه‌های وارداتی شان جمع کنند به دامن قوم و سمت چسبیدند تا از این طریق از حمایت مردمی برخوردار گردند که البته این مسئله دقیقاً در استراتژی‌های صادر کنندگان این ایدیا لوژی‌ها هم شامل بوده‌است تا با استفاده از عنصر قوم، قبیله و سمت انقطابات بزرگی را در کشور ایجاد کرده و از آن در مواقع مورد ضرورت بهره برداری کنند. چپ و راست همواره یک مفهوم را ارائه نکرده، در هر کجایی صادر کنندگان این ایدیا لوژی‌ها به آن رنگ و بویی دلخواه خود را می‌دهند. در هر جا نظر به کارآیی این حربه استفاده می‌گردد، نه راست راست مطلق بوده و نه چپ چپ مطلق با مفاهیم بنیادی آن بوده‌است تا کنون در افغانستان هر کدام حربه‌ایی بوده برای اغفال مردم و سواستفاده در راستای منافع بیگانگان. احزاب راست و راست افراطی هم با الگو سازی‌های نابخردانه از جوامع دیگر و نبود فهم درست از وضعیت کشور خود ما نخست به دامن انگلیس - امریکا و همسایگانی افتیدند که جز تباهی کشور و مردم ما چیزی دیگر در سیاست‌هایشان روایت نشده بود، از یک طرف دشمنی‌های بزرگی را برای مردمان منطقه مسبب گشتند و از طرف دیگر با این کار برای سال‌های متمادی منطقه را پر آشوب ساخته و توازن قوا را در منطقه و حتی جهان برهم زدند. که کفاره همه این آشوب‌ها و عدم توازن قوا را مردم بیچاره و بی‌دفاع ما به قیمت جانهای شان می‌پردازند.

با همه این تجارب تلخ و درد آور تا هنوز هم فرهنگ تفاهم در

راستای منافع ملی، هم‌دیگر فهمی در پرتو منافع ملی و راه اندازی گفتمان سراسری میان همه اندیشوران در باره ایجاد یک سیستم پایدار برای تأمین منافع ملی و ایجاد خط قرمز عدول از منافع ملی و خیانت به وطن برای همه احزاب، سازمان‌ها، محافل و گروه‌های سیاسی به میان نیامده‌است. تا کنون حزب و یا سازمانی سیاسی ایجاد نشده‌است که باور مردم مخصوصاً قشر جوان کشور را تأمین کند، هنوز جوانان ما که با تمام عطش برای دستیابی به راه‌های علماً تنظیم شده اداره سیاسی و اجتماعی کشور دست و پا می‌زنند نتوانسته‌اند سازمان با اعتماد ملی را در جامعه نشانی بگیرند تا پاسخگوی خواسته‌ها و نیازمندی‌های شان باشد، جوانان همه فراز و فرودهای را که احزاب سیاسی کشور ما در گذشته پیموده‌اند به دیده شک و تردید می‌بینند، از همه تأسف بارتر اینست که هیچ‌کدامی از این احزاب سیاسی به سهل‌انگاری‌ها، کجروی‌ها، اشتباهات و خیانت‌هایی که از جانب شان اتفاق افتیده معترف نبوده و راه را بر رهروان بعدی شان کاملاً تاریک نگه‌داشتند و اهرم‌های اعتماد را در جامعه کاملاً واژگون ساختند و اختلافات و کج فهمی‌ها را در جامعه و میان سیاسیون و اندیشمندان به نقطه اوج آن رساندند. البته یکی از دلایل این اختلافات، کج فهمی‌ها و عدم تفاهمات در کشور ما نبود فرهنگ شناخت منافع ملی و تعریف معینی از منافع ملی، در فضای نبود هویت ملی و ناپختگی سیاسی اقشار روشنفکر می‌باشد که حصار ایدئالوژی‌های وارداتی نخبگان سیاسی را کاملاً از هم جدا ساخته و آن‌ها را غیرقابل دسترس با یک‌دیگر

گردانیده است. یعنی آن‌هایی که توانمندی و رسالت اتحاد ملت را برای تأمین منافع ملی دارند خود در پسته‌های ایدئالوژیک مستور گشته و تا هنوز هم از درس‌های تلخ تاریخ هیچ انتباهی نگرفته‌اند. همچنان مسئله شخصیت محوری نقیصه تباه کن دیگری است در ساختار احزاب سیاسی افغانستان که حزب سیاسی همیشه در گرو شخصیت‌ها قرار داشته که با دور شدن شخصیت از حزب و یا مقام رهبری حزب هم یکجا با آن از بین رفته است و یا همراه با شخصیت مورد نظر پارچه‌ها و فریکسیون‌های جدید قد علم کرده و آخر الامر همه حزب به مرگ تدریجی تن داده‌اند. در بسا موارد حتی مهم هم نبوده که این شخصیت‌ها تا چه اندازه در راه منافع مردم و کشور اعتقاد داشته و تا کدام پیمان‌ها برای تحقق اهداف کشورهای صادر کننده ایدئالوژی‌اش فعال می‌باشد. یعنی این که احزاب بیشتر بر محور شخصیت می‌چرخیده تا بر محور برنامه‌های ملی، اصول، قوانین و قواعد تأمین کننده منافع ملیای کشور. همین امر باعث گشته تا فرهنگ تکثر گرایی سیاسی، یک‌دیگر پذیری، هم‌دیگر فهمی یا پلورالیزم سیاسی در حلقه سیاست و سیاسون افغانستان کاملاً مفقود بوده و نسل‌های جدید و جوان کشور به احزاب و سازمان‌های موجود کشور به نظر شک و تردید نگریسته و به این احزاب و سازمان‌ها باور و اعتماد ندارند و در این آشفته بازار خود هم تا کنون نتوانسته‌اند در یک فضای باز منطقی افغانستان شمول خارج از دیوارهای ایدئالوژیک در پرتو افکار وطن‌دوستانه و منافع ملی حزب سیاسی و یا گردان نیرومند خویش را

ایجاد کنند.

از مطالعه و ارزیابی احزاب سیاسی خاصاً احزاب سیاسی مدرن چنین نتیجه گیری می توان کرد که در این احزاب اهداف و برنامه های کاری که بازتاب شفاف منافع ملی می باشد مهمترین اصل برای جلب اعضا و علاقمندان می باشد نه رهبران و شخصیت های اداره و رهبری این احزاب.

این احزاب پیوسته در تمام سطوح خویش جا را برای نسل های جدید خالی کرده و زمینه رشد کادرهای جدید را فراهم می سازند و بدین ترتیب نسل های پویا تری را در کران تا کران حزب رشد داده و زمینه بحث گسترده را میان علاقمندانش و سایر اندیشمندان جامعه باز نگهمیدارند و رابطه تنگاتنگ فعال و دینامیک با مراجع اکادمیک و علمی داشته و گروه از متخصصان جامعه شناس و سیاسی با مراجعه به افکار عمومی جامعه و نیازمندی ها و الویت های مردم به طرح های جدید می پردازند و از این طریق فکری های بکر برای آینده تولید می کنند و هر روز خود را مطابق به ایجابات عصر، نیازمندی های مردم، رشد تکنولوژی، سیر جهانی حوادث و مؤثریت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطابقت داده و آرایش نیرو و امکان می دهند.

از این واقعیت نباید انکار کرد که نیروهای سیاسی می توانند در تمام عرصه های زندگی تأثیرگذار باشند و به اندازه ظرفیت مادی و معنوی شان طیف وسیع از مردم را در عقب طرح ها و مجموعه ای از نظریات شان (برنامه) بکشانند. اگر این مجموعه نظریات واقعاً با تحلیل

عمیق از وضع کشور و نیازهای جامعه افغانی باشد و در عقب آن مقاصد استیلاگرانه اجنبیان و توطعه‌های ضد افغانی آن‌ها در کمین نباشد واقعاً احزاب می‌توانند نقش بزرگی را در آگاه سازی مردم و زمینه‌سازی برای تحقق قوانین دیموکراتیک در کشور ایفا کنند. چه عالی و جاودانه می‌بود اگر این اندیشمندان و یا روشنفکران ما صادقانه از خود شناسی شروع می‌کردند و مردم خویش را با تمام خصوصیات ملی، فرهنگی و عقیدتی آن‌ها می‌شناختند، فهم خویش را از اوضاع کشور و منطقه ارتقا می‌دادند و در محور منافع ملی از کاستی‌های سیستم انتقاد سالم می‌کردند و راه‌های برون رفت عملی یا الترناتیف‌های کارا و سازنده برای سیستم ارایه می‌داشتند و بدین ترتیب مجموعه‌ای از اندیشه‌ها یا ذخایر فکری وطن محور را به نسل‌های آینده جاودانه می‌ساختند و راه را برای اعمار همه عرصه‌های زندگی، کم ساختن فاصله فقر و رفاه، تأمین حقوق شهروندی باز می‌کردند.

این کوتاه نگران راست و چپ با آن‌که هر کدام خود را فلاسفه جهان می‌پنداشتند و می‌پندارند حد اقل به این توجه نکردند و ندارند که چگونه منسوبین ارگان‌های دفاعی و امنیتی و قضایی کشور را که حافظ منافع عمومی کشور اند با عضویت در محدوده‌های فکری خویش در خدمت یک قشر معین قرار داده و به این ترتیب اعتماد سایر اقشار را نسبت به حافظین منافع شان نابود سازند؟ و همچنان در درون خود این ارگان‌های پاسدار منافع همه کشور فضای بی‌اعتمادی

را نسبت به یکدیگر ایجاد کرده و زمینه ساز تصادمات خونین، انقطابات عمیق، شگاف‌های خانمانسوز اجتماعی و کودتاها گردیده‌اند. در دوره‌های واپسین زندگی سیاسی - اجتماعی کشور این‌ها عواملی اند که بحران اعتماد را میان مردم و گروه‌های سیاسی به بار آورده و باعث انقطابات و شگاف‌های عمیق اجتماعی گردیده‌اند. این‌ها اگر در زمان تصدی شان چه در اداره دولت و یا مخالف دولت با توجه به منافع علیای کشور و رفاه مردم گام‌های عملی برمی‌داشتند، مردم را با شفافیت از حقیقت ماجراهای پشت پرده آگاه می‌ساختند و خود در دام ماجراهای پشت پرده قرار نمی‌گرفتند، خود خواهی‌ها، خود بزرگ بینی‌ها، خود محوری‌ها، تفوق طلبی‌ها و ماجراجویی‌ها، انتقام جویی‌های شخصی را که همه امراض کشنده ضد ملی اند کنار می‌گذاشتند و تصامیم و عملکرد شان برپایه منافع همگانی اتخاذ می‌گردید، اگر این‌ها با دستگاه خویش و مردم به شیوه اقناعی برخورد کرده خواست حقیقی مردم را با تذویر بیگانه که با خواست مردم تلفیق گشته بود یکجا در گلوی مردم خفه نمی‌کردند و به این خواست‌های حقیقی مردم که حق مسلم شان بود رسیدگی می‌کردند و تذویر بیگانه را به مردم آشکار می‌ساختند، اگر این‌ها به باورهای مردم نمی‌تاختند برعکس این باورها را محترم شمرده و پیشینه تاریخی این باورها را به مردم روشن ساخته و دست بیگانگان را از گروگانگیری اعتقادات و باورهای مردم کوتاه می‌ساختند، اگر این‌ها درک سالم از کشور و مردم‌شان می‌داشتند بیش از ۷۵ درصد مردم در روستاها

زندگی کرده و از طریق زراعت و مالداری امرار معیشت دارند، برای بهبود زندگی در روستاها، شیوه‌هایی به‌ترکشاورزی و مالداری را در پرتو پیشرفت‌های تکنالوژی زراعتی و مالداری به زارعان و مالداران می‌آموختند و طرق سالم استفاده از آب را جایگزین سیستم‌های کهن آبیاری که دیگر جوابگوی مقتضیات کشاورزان و اهل روستاها نیست می‌کردند. و اگر این‌ها خود را مسؤولین سیاسی همه کشور دانسته و جایگاه اقتصادی همه اقشار را در اقتصاد کل کشور در نظر گرفته برای کمتر ساختن فاصله فقر و رفاه قوانینی طرح و برطبق قانون اساسی کشور برای تحقق و تطبیق چنین قوانینی کمر همت می‌بستند و با پایداری و استفاده از همه شیوه‌های قانونمند که منافع کل کشور را زیانمند نسازد مبادرت می‌کردند، (در اینجا باید اذعان کرد گرچه طرح و وضع قوانین تنها آغاز کار است ولی زمینه‌های تطبیق قوانین در کشوری چون افغانستان که سالیان متمادی در جنگ و جدال و زیر تأثیر اقشار محافظه کار تاریک اندیش گی زندگی بسر کرده و انقطاباتی عمیق و خونینی را تجربه کرده و می‌کند کاریست دشوار و خطیر و نیازمند افراد خردمند، با تجارب فراوان جامعه شناسانه در هر سه رکن دولت می‌باشد.) اگر این‌ها حد اقل نیت برای رفاه مردم و کشور می‌داشتند به این شاخص زرین اقتصادی متیقن می‌بودند که بدون داشتن احصاییه و آمارهای دقیق از تعداد مردم به تفکیک جنس، عمر، محلات بود و باش، شغل، درآمد و سایر آمارها نمی‌توان ظرفیت نیازهایی جامعه را در عرصه های زراعت، آبیاری و مالداري، خدمات

صحی، خدمات شهری، آبرسانی، ترانسپورت، مخابرات، بانکداری و سایر عرصه‌های زندگی با ظرفیت‌های تولید و تجارت میزان کرد. یکی از عوامل اصلی سر درگمی و ناکامی ادارات ارایه خدمات اجتماعی و نارضایتی مردم از کمبود و یا نبود خدمات اجتماعی، نبود این احصایه‌ها و آمار می‌باشد در حالی که امروز هر چه سیاسی و اهل سیاست می‌بینی دشمنان قسم خورده آمار و احصایه اند زیرا با روشن شدن این آمارها همه شعارهای میان تهی‌شان بی‌اساس شده و دیگر در انتخابات نمی‌توانند از قریه‌ایی که یک صد نفر باشنده واجد رای دارد دو هزار رای به صندوق خویش بیاندازند و بدین ترتیب رسوای عام و خاص می‌گردند، اگر این‌ها دلسوز مردم این دیار می‌بودند به جای استفاده ابزاری از مسئله کوچی‌ها در افغانستان طرح‌های عملی و قابل قبول برای اسکان دایمی این قشر ارایه می‌کردند و نه تنها این قشر را از گزند استفاده ابزاری در بازار مکاره سیاست و روابط با همسایگان درامان می‌ساختند بلکه آن‌ها را به عناصر فعال در اقتصاد کشور تبدیل می‌کردند، اگر آن‌ها در عوض شعارهایی سرخ و سبز که زمانی در کشوری دیگری با فرهنگ و باورهای دیگری مورد استفاده قرار داشته (که البته حالا ما کارآیی و یا ناکارآیی آن را به توضیح نمی‌گیریم) و با فرهنگ و باورهای ما کاملاً در منافات بوده، شعارهایی متناسب با فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی خویش از درون جامعه افغانی و آثار اندیشمندان خود ما که برای مردم ما بوی خودی می‌داد طرح و تدوین می‌کردند، اگر این‌ها به خاطر تحقق اندیشه‌های شان (حالا ما

اندیشه‌ها و نظریات شان را به توضیح نمی‌گیریم) در جامعه و به دست آوردن قدرت به بیگانگان پناه نمی‌بردند و در عوض به مردم پناه می‌بردند و می‌توانستند واقعاً اعتماد مردم را جلب کنند، اگر این‌ها به عوض موعظه کردن و نقدهای بی‌شمار ساختارها و عملکردهای دستگاه حکومت طرح‌ها و تیزس‌های تطبیقی و علمی برای برون رفت از کاستی‌ها، نارسایی‌ها و مشکلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی ارایه می‌کردند، اگر این‌ها حد اقل این فهم را می‌داشتند که اشتباه یک مهندس یا انجنیر ساختمان زندگی باشندگان یک تعمیر را به خطر مواجه می‌سازد، اشتباه یک دکتور طب زندگی یک یا چند مریض را به مخاطره می‌اندازد، از اثر اشتباه ناخدای کشتی زندگی سرنشینان یک کشتی تهدید می‌گردد و.... اما در اثر اشتباه مسئول سیاسی یک جامعه با همه باشندگانش تباه می‌گردد و اثرات ناگواری جهانی هم دارد و در تاریخ کشور ما این چنین افراد کوچک، کوتاه نگر و ناتوان خود را در جایگاه سیاسیون و مسئول سیاسی جا زده و چندین بار این کشور را تا پرتگاه نابودی کامل برده و مردم را چنگیزوار به شمشیر کشیده اند و هستند هنوز از این قماش سیاسیونی که از همه این خون ریزی‌ها و حوادث جانکاه درس عبرت نگرفته با خیره سری تمام در زیر سیاست‌های تباه کن بیگانه گان قبر خود و ملت خود را می‌کنند، اگر این‌ها به نشخوارهایی قوم گرانه‌ایی چون قوم برتر و قوم کهنتر و اراجیفی چون زبان من و زبان او که سلامت کشور را به خطر جدی مواجه ساخته‌است در پالیسی‌ها و عملکرد خود

و سازمان‌های خویش اجازه ندهند و در عوض مردم را به یک تنی، یک‌دلی، همدلی، برادری، همکاری، همیاری و همزیستی دعوت کنند که سراسر تاریخ کشور ما مالا مال از این همکاری، همزیستی و همیاری‌ها بوده که بر سبیل همین اصل تا امروز این خطه منحيث یک کشور بنام افغانستان در قلوب مردمش زنده و موجودیت خویش را در جغرافیای جهان تثبیت کرده‌است، اگر این‌ها هر طرح و شعار بیگانه‌ها و سازمان‌های استخباراتی آن‌ها را در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فوراً تقبیح و مردم را اضرار ناشی از آن با خبر ساخته و عواقب و خیم آن را به اطلاع عموم برسانند و نگذارند که مفسدین و فرصت طلبان شیطان صفت از آن به نفع خویش بهره‌برداری سوء کنند، اگر این‌ها از تمام وقایع، انکشافات، حوادث و مسایل منطقوی و جهانی به نفع مردم و منافع ملی کشورشان استفاده کرده و در همه انواع شرایط مدیریت سالم را در دست داشته و هیچ‌گاهی منافع ملی کشور خویش را فدای منافع کشورهای دیگر و باورهای دیگران نکنند، در سنجش‌ها و تعاریف ایشان از معادلات بین‌المللی اصل منافع ملی حاکم باشد نه باورهای آرمان‌گرایانه شخصی و عواطف انفرادی، اگر این‌ها به حقوق و آزادی‌های مردم باور داشته و احترام بگذارند و شهروندان کشور را برای نیل به این حقوق و آزادی‌ها در همه عرصه‌های زندگی اعم از حق انتخاب (انتخاب کردن و انتخاب شدن)، حق آموزش یا تحصیل، حق استفاده از خدمات صحی، حقوق جنسیتی، حقوق تقاعد، حقوق مصونیت حریم شخصی، حقوق

مالکیت، حقوق مسکن، آزادی بیان، آزادی عقاید، آزادی رسانه‌ها و مطبوعات همکاری کرده و شرایط ذهنی مردم را به پذیرش این حقوق و آزادی‌ها و دیگر اندیشی‌ها مهیا سازند و در جهت قانونمند ساختن این حقوق و آزادی‌ها دستگاه حکومت را همکاری کنند زیرا برای مردم ما نظام خواستنی و ماندنی است که آزادی‌های بنیادی را به نمایندگی همه مردم برای همه مردم بحیث شهروند کامل الحقوق تأمین می‌کند. تأمین این آزادی‌ها و حقوق برای تمام مردم افغانستان بدون هر نوع تبعیض است که همه باشندگان این سرزمین را به شهروندان کامل الحقوق تبدیل کرده و ما افتخار ملت افغان را کمایی می‌کنیم و این آزادی‌هاست که کشور ما را به سوی پیشرفت و رفاه همگانی رهنمون می‌گردد. اگر این فکر در میان اندیشوران سیاسی و رهبری سازمان‌های سیاسی حاکم گردد آن وقت است که حمایت مردم را کمایی می‌کنند و حمایت مردم در داخل کشور بالاتر از از همه حمایت‌های خارجیان که آزادی و آزاد منشی اینان را هم نزد وجدان خودشان و هم نزد جامعه به چالش می‌کشد بوده و به حیث قهرمانان واقعی سرافراز نام ماندگار می‌داشته باشند.

فصل دوم

کشاورزان و دامداران کشور

دهقانان و روستا نشینان بیشترین رقم از باشندگان این سرزمین را تشکیل می دهند. ارتقاء و نزول اقتصاد کشور و رفاهیت مردم هم شدیداً به این قشر وابسته است. مگر با تأسف کشاورزان و روستا نشینان ما تا کنون هم به نحوه قرون وسطایی به زندگی و زراعت مشغول اند. از این وضع چنین استنباط می گردد که این قشر کمتر احساس مسؤولیت نسبت به زندگی خود و وضعیت کشور داشته اند، در کشور ما افغانستان بیشترین قشر کشاورزان بی سواد و یا کم سواد بوده از کمترین آگاهی در باره زندگی و حرفه خویش یعنی کشاورزی برخوردار اند و دارای زندگی بسیار بدوی بوده و از کمترین تسهیلات رفاهی برخوردار می باشند و همیشه به بالا نگرسته که مشکل شان از غیب آسان گردد. کشاورزان ما به این باور نرسیده اند و هیچگاهی هم به این نیاندیشیده که انسان ها خود شان نقش اساسی را در خوشبختی و بد بختی خویش دارند، این خودش است که زندگی اش را دگرگون ساخته و هر چه به کارد می درود. اگر آنها به این می اندیشیدند که چطور می توان کیفیت و کمیت حاصل را بالا برد و همه مردم کشور در گام نخست به چه نیازمنداند، مراتع و چراگاه های حیوانات از چه اهمیت بسزایی برخوردار اند و در سایر کشورها دهقانان و مالداران چه تجارب جدید آموخته اند، و منافع همگانی در همه شرایط برایشان حایز اهمیت می بود. برای دهقانان ما بایست حیاتی ترین سوال همین مطرح می بود که او با این همه وسعت زمین قابل کشت تنها شکم خود را سیر کرده

نمی‌تواند در حالی که کشاورز یک کشور پیشرفته با تولید زراعتی در پهنای معادل یک بر دهم زمین کشاورز افغان هم خود از رفاهیت تمام برخوردار است و هم محصولاتش به خارج صادر می‌گردد. اگر دهقان ما برای بهبود زندگی‌اش می‌اندیشید و این آگاهی را می‌داشت که او در برابر همه مردم کشورش مسؤول تهیه رزق می‌باشد در این سرزمین پهناور با این دریا‌های خروشان چون آمو- کوکچه- مرغاب- ارغنداب- هیرمند- فراه رود- هریرود- خاشرود- اولنگ- پنجشیر- کابل- بلخاب- برتنگ- پنجرود- سفیدرود- تگاب- ترناک- تخار- علیشنگ- علینگار- شیرین تگاب- سرستونی- کندز- نیزنگ- گند- گر لوره و غیره دریا‌های خروشان و آب فراوان نه تنها در داخل کشور هیچ گرسنه‌ای وجود نمی‌داشت بلکه همین دهقانان ما خود از مرفه ترین قشر جامعه و بزرگترین صادر کنندگان مواد غذایی به کشورهای خارجی می‌بودند، با آنکه احصاییه معینی در زمینه وجود ندارد حدودی بیش از ۷۵٪ مردم ما در روستاها زندگی دارند که بخش اعظم شان از طریق کشاورزی و مالداری امرار حیات می‌کنند و به این ترتیب بخش اعظم درآمد کشور از سکتور زراعت تمویل می‌گردد و اگر این سکتور شگופا باشد یعنی کشور شگوفان گشته و همچنان زندگی روستاهای کشور شگوفان می‌گردد. اگر دهقانان ما بر پایه منافع ملی با رسالت‌مندی به زراعت در کشور مشغول گردند این خود مشوق سرمایه داران و شرکت‌ها در سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در این سکتور گردیده و زارع ما از بهترین تکنالوژی زراعتی برخوردار

می‌گردد. کشاورزان ما نباید چشم به آسمان دوخته منتظر سرنوشت قضا و قدر بمانند، در گام نخست آنچه از همه اولتر و مهمتر برای دگرگونی مفید وضعیت دهقانان و بلند رفتن تولیدات زراعتی و بهبود این سکتور می‌گردد با سواد شدن و ارتقاء سطح آگاهی کشاورزان ما از زندگی، معیشت و امور فنی کشاورزی مدرن می‌باشد. در گام بعدی کشاورزان ما با احساس مسئولیت پذیری توسعه و عمران روستاها را مدنظر داشته باشند. برای اینکار لازم می‌افتد تا اراضی زراعتی را هموار و یک‌پارچه ساخته راه‌های بین مزارع و باغات را برای تردد خود و وسایل زراعتی به صورت فنی و آینده نگری پخته‌کاری و راه‌های جدید احداث کنند. و احداث کانال و مجراهای آبی برای بهبود بهره‌گیری از آب برای زراعت نیز در همین راستا از اهمیت فراوان برخوردار می‌باشد و هر کدام از دهقانان ما برنامه و اهداف ارتقای سطح تولید زراعتی و هم‌زمان انکشاف دآمداری را تا سرحد بالاتر از نیازهای داخلی رسانیده و برای صادرات تولیدات زراعتی و دآمداری برنامه‌ریزی داشته باشند. دهقانان ما باید بهره‌برداری و استفاده از فنون پیشرفته کشاورزی و طریقه‌های زراعت و مالداری مؤثر و مفید در شرایط اقلیمی و جغرافیایی ساحات مورد نظر را فرا بگیرند آن‌ها در این عرصه مسئولیت دارند و این مسئله بایست به درک شان تبدیل گردد.

با صراحت اذعان می‌دارم در کشور ما که بیشترین اقتصاد ما وابسته به زراعت و تولیدات زراعتی می‌باشد بدون مکانیزه ساختن زراعت،

اصلاح و بهبود سیستم آبیاری، جاگزینی تکنالوژی و فنون پیشرفته زراعتی در عوض سیستم سنتی زراعت، جاگزینی انرژی ماشینی به جای استفاده از انرژی انسان و حیوان و بهبود همه ساختارها و ارتقای سطح معیشت قرآ و قصبات پیشرفت و ترقی امریست نا ممکن.

برای تحقق این امر لازم است تا کشاورزان ما اول با سواد گردند تا دستور العمل‌های زراعتی را خود مطالعه کرده بتوانند و آنها بایست فرا بگیرند که چگونه با آفات طبعی مجادله کرد، چگونه با وضعیت جوی مجادله کرد، چگونه در هر فصل سال از زمین حاصل فراوان برداشت و چگونه سبز خانه‌ها و سیستم آبیاری کم هزینه یا آبیاری قطره‌ای را جایگزین سیستم‌های پر هزینه زراعتی کرد ولی متأسفانه با وصف چنین پوتانسیل و امکانات بزرگ مادی و معنوی بینیم دهقانان و روستاهای کشور در چه وضع رقت بار، قهقرا و قرون وسطایی زندگی داشته و از کمترین امکان زندگی مستفید اند و چون این سکتور نقش بزرگ در اقتصاد کل کشور دارد بناً همه کشور در این رنج سهم گشته و آرامش ندارند. گرچه توجه و حمایت مادی و معنوی حکومت در عرصه رزاعت از الویت‌های بی‌قید و شرط می‌باشد که ان را در جایش به توضیح می‌گیریم اما دهقانان خود باید احساس مسؤولیت کنند و خود به این آگاهی برسند که در قبال حرفه، خانواده و مردم‌اش چه مکلفیتی دارد و چگونه می‌توانند زندگی خود و ماحولشان را بهبود بخشند. نا گفته نباید گذاشت با تأسف فراوان که این وضعیت بی‌ثبات اقتصادی در روستاها دهقانان ما را متزلزل و

بی ثبات ساخته و در این اواخر عده از آنها دانسته و یا ندانسته به کارگران زراعتی باندهای مافیایی برای تولید مواد مخدر تبدیل گردیده‌اند و یک رقم درشت از هموطنان ما به این ماده خانمانسوز و خانمان برانداز معتاد گردیده و خطر بزرگی همه کشور را تهدید می‌کند و مشکلی را برانبوه از مشکلات عدیده دیگر افزوده‌است که در جایش زیر عنوان تولید و ترافیک مواد مخدر توضیح می‌گردد.

فصل سوم

بازرگانان، سرمایه داران و اهل فن و حرفه

تاجران و اهل کسبه ما پیوسته به این می‌اندیشیدند که این منافع همگانی است که منافع آن‌ها را تأمین می‌کند، اگر مردم قدرت خرید نداشته باشند پس آن‌ها برای امتعه تولیدی و وارداتی خویش از کجا مشتری و یا خریدار پیدا می‌کنند، اگر بازار فروش‌شان افغانستان و مشتریان‌شان شهروندان افغانستان است پس باید به این فکر باشند که در گام نخست تولیدات داخلی اعم از تولید صنعتی و زراعتی جایگاه و مقام ارشد در مارکیت و یا بازار داشته باشد و نباید این تولیدات را که هنوز خیلی نو پا است در برابر رقابت غول‌های اقتصادی جهان قرار داد و خفه کرد، در گام‌های بعدی پول شهروندان کشور در جایی صرف شود که ضرورت‌های مبرم زندگی آن‌ها را برآورده می‌سازد. تاجران و سرمایه‌داران ما بایست مسئولانه در عرصه تولید و توزیع منافع ملی را در نظر بگیرند. آن‌ها مسئولانه در باره همه عرصه‌های تولیدی و مصرفی اصل منافع ملی را در نظر داشته‌باشند. در نتیجه عملکرد این قشر است که فاصله بین فقر و رفاه در جامعه معین می‌گردد، آن‌ها بایست فرا می‌گرفتند که سرمایه تنها بازار نیست که تولید و یا توزیع کرد و فروخت، سرمایه یعنی رابطه اقتصاد با اجتماع، سرمایه یعنی رابطه اقتصاد با رفاه، سرمایه یعنی رابطه اقتصاد با سیاست و امور اداره و همچنان آن‌ها هستند که رفاه همگانی را در جامعه مسئولیت دارند. با سرمایه‌گذاری سالم، صادرات و واردات قانونمند و علماً تنظیم شده می‌توانند اشتغال‌زایی و محلات کار مناسب ایجاد

کنند و صدها مشکل این کشور را منجمله بیکاری را حل و فصل کنند و توسعه پایدار اقتصادی، اقتصاد منسجم و مستحکم تر از گذشته را در کشور تضمین کنند. آن‌ها هستند که با سرمایه‌گذاری‌های خویش در عرصه‌های مختلف و متنوع اقتصادی اعم از تولید صنعتی، تولید زراعتی، واردات، صادرات، گردشگری و سایر عرصه‌های اقتصادی اقتصاد ملی غیر وابسته به خارج را تضمین کنند.

به قول اقتصاد دانان پیروان آدام سمیت و سایر اقتصاددانان پایه گذار مکتب کلاسیک هر ملتی قادر است که در تولید یک یا چند کالا در سطح بین‌المللی از نظر هزینه برتری نسبی پیدا کند. در نتیجه آن‌ها می‌توانند همچنان برتری خود را حفظ کرده و از طریق مبادله آن با سایر کالاها و خدمات مورد نیاز خود، به آن دسته از کالاها و خدمات دست یابد که برای رشد اقتصادی ضروری است، که افغانستان خوشبختانه اقلام فراوان تولیدی و معادن منحصر به فرد دارد که در صورت سرمایه‌گذاری قانونمند در آن می‌توان نقش به سزایی در مارکیت جهانی ایفا کرد و کشور را از وابستگی اقتصادی به خارج در امان نگهداشت. البته که قوانین کشور نقش ارزنده و بسزایی خود را ایفا می‌کند اما این قشر است که جیب‌های مردم را اداره و رهبری می‌کنند. اگر اینها بر پایه منافع ملی بیندیشند و نگذارند که پول دسترنج و حاصل زحمت مردم صرف امتعه غیر ضروری گردد و در پروسه سرمایه‌گذاری، تولید و توزیع اصل رفاه عامه و شگوفایی کشور مطمع نظرشان باشد یقیناً کشور به رفاهیت می‌رسد. اگر هر شهروند ما

در ماه یک افغانستان را بی جا صرف کند در سطح کشور به ماه سی میلیون افغانی و در سال سیصد و شصت میلیون افغانی بالغ می گردد و اگر این رقم در میان مردم به هر اندازه ای که بالا برود ببینید که چه فاجعه برپا می گردد، به صورت علمی به این مسئله نگاه کنید هر پول ضروری که به یکی از شهروندان کشور برسد مستقیماً متناسب است به ضرر همگانی در مقیاس کل کشور، این مسئله به فهم همگانی بایست بدل گردد. صنعتگران، تاجران، خرده مالکین، دوکانداران، اهل کسبه و دوره گردان باید به این درک ملی برسند و یا بهتر بگوییم دقیقاً این را درک کنند که همه تأسیسات عام المنفعه و رفاه همگانی چون تأسیسات صحتی و مراقبتی، تأسیسات خدمات اجتماعی، ارگان های تأمین نظم عامه و دفاعی، بند و انهار، شاهراه ها و جاده ها، شهرها و قریه ها همه و همه از طریق بودجه بیت المال بایست تمویل گردد و بودجه بیت المال از طریق مالیه ها و تادیه های عموم مردم تأمین می گردد. پس در عوض این که از مالیه دهی فرار کنند و به ارزش دهها مرتبه بالاتر از مبالغ و نورم هایی تعیین شده مالیه را به صورت رشوه و جرایم به اشخاص و مراجعی پردازند که منافع اشخاص را تأمین می کند نه منافع ملی را پس بایست خود هر کدام از مشوقین پرداخت مالیات بوده و متخلف را همچو ناقض و غاصب منافع ملی به پنجه قانون بسپارند و نگذارند این شاه رگ های منافع و رفاه ملی حیف و میل گردد. آن ها که دارندگان بخش بزرگی از ثروت مادی کشور اند این درک را داشته باشند که سهمی بزرگی را در رفاه کشور هم آن ها

باید داشته باشند. سرمایه داران در سرمایه‌گذاری‌هایشان خود صاحب اختیار اند اما سرمایه‌گذاری در سکتورهای صنایع، زراعت، مالداری و آب در داخل کشور که از یک طرف باعث ایجاد محلات جدید کار برای هموطنان شان می‌گردند از جانب دیگر در چوکات قوانین کشور حکومت و اتحادیه‌های کارگری و صنفی ضمانت مطمئن برای حفظ سرمایه‌هایشان می‌باشد. در حالی که در خارج از کشور از چنین امتیازی برخوردار نبوده و هر آن احتمال آن می‌رود که سرمایه‌هایشان دستخوش معاملات سیاسی و حوادث بین‌المللی گردد. اگر کمی دقت بخرچ داده و سرنوشت سرمایه داران و تاجران صده متأخرما را به کاوش بگیریم از میان آن‌هایی که بنا بر هر عاملی افغانستان را وطن خویش ندانسته و سرمایه‌هایشان را به خارج از کشور منتقل کردند یکی را نمی‌یابید که خود و یا اخلاف‌شان از مایحصل سرمایه‌های منتقل گشته زندگی مرفه داشته باشند. طریقه برخورد در همه جهان برپایه منافع ملی استوار است آن‌ها به یک دینار، قروش، سنت و یا کپیک خود اجازه نمی‌دهند تا به جیب اجنبی برود. اگر این تاجران و سرمایه داران این سرمایه‌ها را در سکتورهای اقتصادی کشور خود سرمایه‌گذاری می‌کردند نه تنها کارگر، دهقان و اولاد کشور خودشان به کار گماشته می‌شد و در رفاه زندگی می‌کرد بلکه آسیب پذیری‌های جامعه را سد می‌گردیدند و این امر ثبات را در جامعه متضمن می‌گشت و خود نیز با فخر و افتخارات بزرگ در کشور خود زندگی کرده و نام نیک کمایی می‌کردند. نمی‌توان انکار کرد که در

شرایط موجود و تا زمان خود کفایی کشور عزیز ما افغانستان به کمک‌های خارجی نیازمندیم ولی بایست این کمک‌ها هم از جانب حکومت و هم از جانب مشمولین سکتور صنایع، زراعت، مالداري، آبیاری و تجارت در عرصه‌های سودآور ملی مورد استفاده قرار گیرد و برای بهبود وضعیت صحت عامه، تعلیم و تربیه، خانه سازی و مسکن و سکتور استهلاکی پروژه‌های عام‌المنفعه به منصفه اجرا قرار داده شود.

فصل چهارم

مدیران، متخصصین و مجریان امور اداره، اقتصاد
و حکومت

از متخصصین، مدیران و مسئولین دستگاه حکومتی و سیاسی بگویم، این‌ها چون مجریان امور سیاسیون و یا مجری سیاست در کشور اند و گاهی هم خود سیاسیون و سیاست‌گذاران کشور اند در کلیه امور کشور از جایگاه ویژه برخوردار اند، این‌ها هستند که حلقه اتصال مردم با رهبر و یا رهبری می‌باشند، این‌ها همچنان مشاورین سیاست‌گذاری‌ها می‌باشند و می‌توان گفت که حلقه‌های نفاق و وفاق هم در میان گروه‌های سیاسی و هم در میان مردم از همین جا مدیریت می‌شود. پس این حلقه را بیشتر به کاوش باید گرفت. در این هیچ‌جای شک نیست که بیشترین ضربات مهلک بر پیکر وحدت ملی از همین جا وارد می‌گردد، این‌ها هستند که اطلاعات نادرست را از گوشه و کنار جامعه به رهبری حکومت و رهبری سیاسی رسانیده و با مشاوره ناسالم ضد ملی یکی از عوامل اصلی صدور فرامین و دساتیر غیرعملی و گاهی هم نادرست از جانب ارگان‌های رهبری کننده می‌گردند که بلاثر همین فرامین و تصامیم ضد ملی هم در توزیع ثروت و قدرت و هم در جا به‌جایی کادر رهبری اداره حکومت و کشور این همه انقطاعات در جامعه رو نما گردیده و روز تا روز این انقطاعات عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌گردد تا جایی که هم اکنون در کشور ما افق ثبات و وفاق ملی ناپیدا گردیده است. به گواهی تاریخ این‌ها هستند که گوسفند وار مردم بیچاره ما را بی‌سواد و آغا بلی گوی نگهداشته و به خاطر تحقق آرمان‌های ضد ملی‌شان به این‌طرف و آن‌طرف می‌کشانند. این‌ها

هستند که سینه مردم بی چاره و بی خبر از اوضاع کشور و جهان ما را سپر خویش ساخته‌اند و بهترین فرزندان این کشور را به کام مرگ فرستاده‌اند. این‌ها هستند که در تبانی با دشمنان افغانستان در طول تاریخ معاصر این کشور جنگ‌های تحمیلی و فرسایشی را بر شانه مردمان و کشور تحمیل کرده و حق انتخاب را از مردم گرفته و کشور را تا پرتگاه سقوط حتمی پیش برده‌اند و عرصه را چنان برای مردم تنگ ساخته‌اند که به ذلت تن داده‌اند و این فشار مضاعف تاجایی پیش رفته که حتی سیطره بیگانه را هم ناگزیر پذیرفته‌اند. این‌ها هستند در عوض این که مردم را در اجرای مکلفیت‌هایشان در قبال وطن و مردم تشویق کنند برعکس به منظور تأمین منافع شخصی‌شان مردم را در نقطه مقابل تعهدات ملی‌شان ترغیب کرده و به مردم چنین افاده داده‌می‌شود که آزادی یعنی عدم مکلفیت در برابر قانون (قانون شکنی)، عدم مکلفیت در برابر وطن و مردم، آزادی یعنی سرباز زدن از پرداخت مالیات، آزادی یعنی شانه خالی کردن از اجرای پروگرام‌های دولتی مانند دفاع از وطن مشترک و سهمگیری در پروژه‌های انکشاف ملی، آزادی یعنی عدم اطاعت از اوامر و فرامین دولت در یک سخن. این‌ها هستند که به دستور بیگانگان و دشمنان افغانستان گروه‌ها، اجتماعات و سازمان‌های سیاسی و اقتصادی ساخته‌اند و باشعارهای فریبنده و عوام‌فریبانه فرزندان پاک تینت این مرز و بوم را مانند عروسک به بازی گرفته‌اند، در حالی که این حق را هرگز نداشتند تا مردم را ندانسته در تحقق سیاست‌های بیگانگان به

بازی بگیرند و به این ترتیب بحران اعتماد را در جامعه پدید آورند. این‌ها هستند که مردم را در بی‌خبری کامل نگهداشته و مردم بی‌چاره افغانستان نمی‌دانند چه سرنوشتی در انتظار خود و خانواده‌هایشان است در حالی که این حق مردم است تا از تمام فعل و انفعالات سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی که قرار است در جامعه انطباق یابد آگاهی داشته و در تمام این فیصله‌ها و تحرکات سهم داشته باشند. این‌ها هستند که در تبانی با زورمندان محلی، خوانین، تیکه‌داران مذهبی و سایر چپاولگران مردم کشور را مخصوصاً در دو قرن اخیر به بردگی گرفته‌اند و بدون این که از کدام مرجع مشروع مشروعیت حاصل کرده‌باشد در تمام تصامیم از مردم نمایندگی می‌کنند.

ما که امروز به این همه مصیبت گرفتار آمده‌ایم نتیجه اشتباهات و خیانت‌های همین قشر متخصمین و مسؤولین دستگاه حکومتی و خود فروشی‌های مسؤولین سیاسی کشور بخصوص در دو سده اخیر می‌باشد. یک‌عده آرمان‌گرایانه به این می‌اندیشیدند تا راه صدساله را در یک شب بروند و گویا نام خویش را در راه تحقق این و یا آن آرمان ثبت اوراق زرین تاریخ کنند، دیگری با غنیمت از فرصت بدست آمده از طرق مشروع و نامشروع به اندوختن مکنت و جاه و جلال پرداخته‌است، عده هم به دستور اجنبی هرچه نارواست به این کشور و مردمش روا داشته‌است، آن دیگری هم آن‌قدر با افراط در شرع و شریعت مخلوط و مشبوع شده‌است که دیگر برایش انسان و

انسانیت مفهومی نداشته و هر چه اعمال وحشیانه ضدانسانی را در زیر پوشش شرع و شریعت بر کشور و مردم بی‌چاره ما روا می‌دارد. البته که همه این نارواها، جنایات، کج کاری‌ها، کم کاری‌ها، نابسامانی‌ها، ناتوانی‌ها در تحت اداره پروگرام‌ها و پروژه‌های استخباراتی کشورهای ذینفع در افغانستان می‌باشد ولی عدم تعهد ملی متخصصین، مدیران و مسئولین دستگاه حکومتی در دو سده اخیر کشور مهم‌ترین عامل گسترش انقطابات جامعه، شدت اختلافات ملی تا سرحد جنگ‌های ذات الیبنی و داخلی، عقب ماندگی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و ده‌ها مصیبت خانمانسوز دیگر می‌باشد. سوگمندانۀ این قشر است که غرض پوشش تمام خیانت‌ها و جنایات خویش به هر طرف تا زیده و ملامت‌ها را در داخل و خارج از کشور جستجو و به مردم کشور و جهانیان وانمود می‌سازند که اگر فلان مشکل و فلان کمبود و فلان کاستی نبود ما چنین و چنان می‌کردیم.... بی‌خبر از آن‌که تاریخ نام همه این سیه دلان را در دل خویش درج کرده و همه نسل‌های امروز و آینده به ایشان نفرین می‌فرستند. این‌ها هستند که در گزینش افراد دررده‌های دولت بر پایه منافع شخصی، گروهی، قومی و مذهبی عمل کرده ورده‌های تخصصی دولت در تحت ینش مخالف منافع ملی آن‌ها به افراد نامتخصص سپرده شده و بدین ترتیب تحصیل کرده گان و آنانی که تحصیلات دانشگاهی و تخصصی دارند به حاشیه مانده در حالی که بیشترین بودجه کشوری صرف تحصیل و تخصص این قشر گردیده‌است به عناصر ناکارآمد تبدیل می‌گردند. این مسئله

نه تنها پروسه ترقی و تعالی کشور را سد می گردد بلکه نسل های جدید را نیز مانند ویروس مزمن به این مرض مبتلا ساخته و مانع جدی در برابر افکار تحول پسند واقع می گردند و اکثریت جامعه که از قشر جوان متشکل می باشد در یک سر درگمی فکری تام قرار دارند. این ها هستند که برای بقای خویش تا توان دارند با اعمال ناشایست خلاف منافع مردم فاصله مردم و حکومت را بیشتر ساخته و باعث قانون ناپذیری و سرکشی مردم از فرامین و احکام دولتی شده و تضعیف قدرت دولتی در محلات می گردند. که البته گام های نخستین را در راه تضعیف قدرت دولتی در محلات را نیروهای خارجی مستقر در افغانستان برداشتند، آن ها بودند که در آستانه جنگ با طالبان صدها هزار از مردم را بدون ثبت و قید مسلح ساختند و باعث ایجاد نیروهای بی بند و بار و قطاع الطريق گردیدند. این کاملاً مبرهن است که تطبیق قانون و قانون پذیری مردم و ایجاد حکومت قانون از اساسات اهم حکومت داری خوب است و این امر به وسیله یک حکومت مقتدر به وسیله حاکمان وارگان های امنیتی، عدلی، قضایی و نظم عامه مقتدر و معتقد و متعهد به حاکمیت قانون در کران تا کران محدوده ای کشور امکان پذیر می باشد. اگر نیروهای متشکله حکومت و دولت به اصول و قوانین مطروحه معتقد و متعهد نباشند این امر نه تنها ممکن نیست بلکه روز تا روز کشور و مردم را به نابودی کشانده، حاکمیت ملی را به خطر انداخته و حتی تمامیت ارضی کشور را نیز تهدید می کنند. این به این معنی است که قانون پذیری مردم مستقیماً متناسب به اعتقاد داشتن

رهبری کشور و اجزای متشکله حکومت به قانون و قانونیت می‌باشد. چرا طالبان توانستند بسیار با نیروی اندک و زمان نه چندان طولانی در همین کشور که بعد از سال ۱۹۹۲ تنظیم‌های جهادی و قوماندانان شان آن‌را به دقیقاً یک کشور ملوک‌الطوایف تبدیل کرده‌بودند و حتی بخش‌هایی از آن پول رایج شان را خود سکه می‌زدند نظم را تأمین و اصول و قانونیت خویش را بالای همه مردم تطبیق کردند؟ زیرا آن‌ها از رأس تا قاعده همه به اصول خویش اعتقاد داشتند و رهبران و مجریان امورشان در محلات همه و همه در راه که انتخاب کرده‌بودند توافق مشترک داشتند. این بود راز موفقیت طالبان که متأسفانه آن‌ها این موفقیت را در راه تطبیق قوانین غیر دیموکراتیک بالای مردم عملی کردند. بالعکس حکومت مجاهدین یعنی آن‌هایی که خود را سربازان خداوند^(ج) در روی زمین می‌دانستند چرا شکست خوردند و یا بهتر است بگوییم تنها با شنیدن صدای پای طالبان همه دار و ندارشان را رها کرده فرار کردند

زیرا آن‌ها به صورت قطع از حمایت مردم محروم بودند. آن‌ها با تجزیه حاکمیت در داخل کشور، بی‌ثباتی سیاسی، عدم اعتقاد اعضای دولت بر سیاست مطروحه، بروز قوم‌گرایی، محل پرستی، ملیت پرستی، تقسیم ناعادلانه قدرت میان اجزای متشکله قدرت، نادیده گرفتن تجربه، لیاقت، اهلیت، شایستگی مسلکی در انتصاب اجزای متشکله اداره، ناتوانی در اداره کشور برای ایجاد یک دولت فراگیر و مردمی، ترویج فرهنگ خشونت، حاکمیت مطلق‌العنان قوماندانان

بی تجربه و بی سواد جهادی در سراسر کشور، غارت و چپاول ثروت عامه، دولتی و دارایی‌های مردم، ضعف فرهنگی و بلند رفتن درجه فقر میان همه مردم کشور گور خود را کردند و از حمایت مردم خود را محروم ساخته و مشروعیت خویش را مردود ساختند که اگر آن‌ها از وابستگان و افراد مورد اعتماد سازمان استخبارات پاکستان ISI و ایالات متحده امریکا نمی‌بودند دیگر هرگز توان اداره کشور و جلب اعتماد مردم را نداشتند. این که امروز با وصف سرا زیرشدن معاونت‌های میلیارد دالری بین‌المللی ثبات در کشور تأمین نمی‌گردد و مردم از حکومت حمایت نمی‌کنند موجودیت همین قطاع‌الطریقان و زورگویان در اداره کشور و حکومت‌های موازی و پنهان می‌باشد. حالا ببینید اگر همین مدیران دستگاه اجرایی، متخصصین امور و رهبری موجود به قوانین مطروحه خودشان که آن‌را در زیر سیطره خارجیان دیموکرات، دیموکراتیک هم می‌نامند توافق و اعتقاد داشته باشند و با این توافق و اعتقاد سراسر کشور را رهبری کرده و ناقضین قانون را به پنجه قانون بسپارند و جلو هرچه قانون شکن و غاصب است بگیرند و مردم را در زیر چتر حمایتی، امنیتی و قانون مداری قرار بدهند دیگر در داخل کشور و در میان مردم جا برای فعالیت اجنبیان و دشمنان افغانستان باقی نمی‌ماند و یک حکومت مقتدر و واقعی در سراسر کشور البته به شیوه‌های دیموکراتیک و بادر نظر داشت منافع ملی احمال قدرت می‌کند.

تجربه تاریخ معاصر کشور ما به صراحت به ما می‌رساند که هرگونه

سیاست‌های که بر محور ایدئالوژی، محل، قوم، زبان و مذهب متکی باشد نه تنها از حمایت مردم محروم است بلکه طراحان این سیاست‌ها شگاف عمیق تعصب بین خود و سایر باشندگان این سرزمان ایجاد می‌کنند. استنباط ما این است که هیچ نیرویی با سیاست‌های ایدئالوژیک و قومی ولو به هر عنوانی که باشد حاکمیت ملی را در کشور تأمین کرده نمی‌تواند.

آنچه دگر در ساختار سیاسی اداره موجود کشور محبوب ما افغانستان بسیار خطرناک تلقی می‌گردد همانا دولت پنهان در درون دولت به وسیله همین رجال دولتی و یا وابستگان شان می‌باشد. این دولت پنهان که گاهی آنها را بنام ستون پنجم هم می‌نامند دارای ساختار منظم، ارگانیکی و فعال بوده و همه ادارات پول ساز و کلیدی، شعب مهم کنترل و اداره و ادارات محلی را در سرتاسر کشور در دست گرفته و برطبق راهکار منظم گردانندگان اصلی فعالیت سیستماتیک آن‌را به پیش می‌برند. بر طبق راهکار این دولت پنهان در گام نخست در سراسر کشور از اهرم تا قاعده و هم به صورت افقی از کران تا کران کشور بی‌ثباتی، فساد و تضعیف نظام دولت بیشتر ترویج و نظام هرج و مرج حکمفرما باشد، به این معنی که حکومت پنهان بقای خویش را در بی‌ثباتی، ناامنی، عدم قانونیت و قانون پذیری در کشور می‌بیند همچنان این دولت پنهان برای حفظ خود و تشکیلات‌اش در گام‌های نخستین طبق دستور اربابان برون مرزی‌اش به تشکیل شرکت‌های امنیتی بزرگ در داخل کشور به منظور تأمین

امنیت شرکت‌های خارجی و ادارات شخصی و دولتی اقدام کردند یعنی ایجاد تشکیلات مسلح و به همین ترتیب به دستگاه استخباراتی کشور و وزارت‌های داخله و دفاع دسترسی پیدا کرده و امروز دیده می‌شود که به صورت کامل ارگان‌های امنیتی، دفاعی، عدلی و قضایی کشور همه در خدمت و حمایت کامل این دولت پنهان می‌باشد. این دولت پنهان بر علاوه تجارت و صدور مواد مخدر، استخراج و صدور غیرقانونی سنگ‌های قیمتی و معادن کشور، قطع جنگلات و صدور غیرقانونی آن به خارج کشور، غصب ثروت، اموال، زمین و جایدادهای دولتی و عامه و فروش آن، سرقت‌های زنجیره‌ای، پولشویی‌های بین‌المللی، ترور و آدم ربایی مصروف می‌باشد. همچنان دولت پنهان به منظور تضعیف حکومت مرکزی آشکار، نهادهای وابسته به حکومت، ادارات ملی، تداوم بی‌ثباتی و ناامنی عمومی مردم را در تحت شعارهای عوام‌فریبانه بر علیه حکومت ترغیب کرده و از مردم استفاده ابزاری می‌کنند که متأسفانه عده از رسانه‌های تصویری و شنیداری هم در این راستا این دولت پنهان را یاری می‌رسانند و به این ترتیب جلو اعتماد سازی را در جامعه گرفته و فاصله مردم را با دولت بیشتر و بیشتر ساخته و روحیه تساند، هم‌یاری و همکاری را در جامعه سد شده و هویت ملی و منافع ملی در تحت شعاع این حرکت مافیایی ذایل می‌گردد. بر علاوه بعد از حمله امریکا و متحدینش در افغانستان دسمبر ۲۰۰۱ متأسفانه ارگان‌های رهبری کننده کشور به آن‌هایی سپرده شد که در طول سال‌های متمادی در زیر چتر و حمایت بیگانه

در تحت اداره سازمان‌های استخباراتی استخبارات خارجی مخصوصاً کشورهای پاکستان و ایران هر چه ظلم، ناروا و خانه خرابی بوده بر این کشور و مردمش تحمیل کرده‌اند. منافع این گروه‌هایی که بنام گروه‌های جهادی بر سر نوشت مردم ما تحمیل شده‌اند کاملاً طوری دیگر رقم خورده‌است آن‌ها در طول سه دهه پسین منفعت خویش را در گریز از قانون، چور و چپاول دارایی عامه وزیر سیطره درآوردن ساحات تحت نفوذ جستجو و به دست آورده‌اند. ادارات استخبارات خارجی به آن‌ها آموخته است که چطور می‌توان نفوذ و تأثیر حکومت مرکزی را در محلات تضعیف و از بین برد و خود در جایش قرار گرفت. آن‌ها در وجود یک حکومت مقتدر هرگز منافع خویش را نمی‌بینند و یا بهتر است بگویم هنوز به این درک منافع ملی نرسیده‌اند. چگونه ممکن است آن‌ها یک شبه از سیطره این سازمان‌های استخبارات خارجی برکنار و به مادر وطن وفادار شدند؟ و یا ممکن است این تفویض و حاتم بخشی‌ها امریکا و متحدینش در تباری با همین سازمان‌های استخباراتی صورت پذیرفته‌باشد که این رجال رهبری هرچه از طریق اداره دولت مرکزی و ارگان‌های دولت در محلات اجرا می‌کنند مو به مو دساتیر این اجنبیان ضد اهداف ملی و منافع افغانی را به منصه اجرا قرار می‌دهند. بیشترینه اجراآت و عملکردهای این مدیران دستگاه حکومت بعد از اجلاس بن درست در جهت مخالف منافع ملی و استحکام حکومت مرکزی صورت پذیرفته است. همچنان بنابر حضور فعال نیروهای خارجی در دستگاه اداره

دولت و مخصوصاً در سیاست کادری اداره دولت همه مردم را نسبت به کادرها یا همین مدیران دستگاه حکومت بدبین و متردد ساخته و فضای بی‌اعتمادی را در کشور به صورت افقی و عمودی مسبب گردیده‌است.

این‌ها هم عواملی بازدارنده‌ای اند در سیستم مدیران اداره کننده کشور که اتحاد مردم، وحدت ملی و ایجاد همسویی، همدلی و همکاری همه مردم را در راه علیای منافع ملی سد گردیده‌است.

اگر این‌ها برای یک لحظه کوتاه به این می‌اندیشیدند که اوراق تاریخ کشور خود ما و سایر کشورها مالا مال است از مردم دوستان و وطن‌دوستان حقیقی که تمام زندگی شان را وقف خوشبختی مردم و آبادی و شگوفایی سرزمین شان و بشریت کرده‌اند و صدها سال است که نامشان از افتخارات جاودانه و فراملتی گردیده‌است. بی‌جا نخواهد بود تا در این جا شعری از زنده یاد داکتر قاسم رسا را به خوانش بگیریم:

خوشا آنان که با عزت ز گیتی رفتند

بساط خویش بر چیدند و رفتند

ز کالاهای این آشفته بازار

محبت را پسندیدند و رفتند

خوشا آنان که در میزان وجدان

حساب خویش سنجیدند و رفتند

نگر دیدند هرگز گرد باطل
حقیقت را پسندیدند و رفتند
خوشا آنان که بر این عرصه خاک
چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که از پیمانه دوست
شراب عشق نوشیدند و رفتند
خوشا آنان که با اخلاص و ایمان
حریم دوست بوسیدند و رفتند
خوشا آنان که در راه عدالت
به خون خویش غلطیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت
در این ویرانه پاشیدند و رفتند
چو نخل بارور در نخلستان
ثمر دادند و بخشیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی عشق
نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را
کشیدند و نرنجیدند و رفتند
رسا در راه خدمت باش کوشا
خوشا آنان که کوشیدند و رفتند

تجربه تاریخی رشد و تکامل انسان در روی زمین و تجارب تاریخی کشورها مؤید این حقیقت است که توسعه، انکشاف، پیشرفت و رشد اجتماعی کشورها تنها از طریق اراده جمعی همه مردم کشور به دور یک محور یعنی وطن واحد در وجود عناصر ملی فارغ از تمایلات قومی، مذهبی، سمتی، زبانی و.... ممکن است. چه باید کرد تا این اراده جمعی و این تفاهم ملی به دور این محور واحد ایجاد گردد؟

فرآیند توسعه و پیشرفت در اروپا بعد از ظهور رنسانس رونمایی کرد، که این تحولات فرهنگی رنسانس حدود سیصد سال یعنی تا سالهای ۱۴۰۰ میلادی طول کشید تا باورهای برای آن ایجاد شد، و حدود بیش از ۵۰۰ سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۵۰ بعد از جنگ دوم جهانی ضرورت بود تا این توسعه در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی که مبانی تیوریک آن را رنسانس بنیان گذاشته بود جامعه عمل بپوشد.

در کشور ما در گام نخست برای اتحاد مردم در محور منافع ملی و برای توسعه و پیشرفت لازم است تا فرهنگ این ترقی و پیشرفت در جامعه نهادینه گردد، زیرا برای هر سیستمی لازمی است تا فرهنگ آن سیستم ایجاد گردد یا به بیان دیگر سیستم به باور مردم تبدیل گردد. در حقیقت فرهنگ عبارت است از باورها، اعتقادات گروهی و الگوهای رفتاری مشترک مردم است که متکی بر پایه تجزیه و تحلیل علمی نیستند و حیثیت گارد محافظتی جامعه را داشته و وظیفه

نگهداری و محافظت جامعه را در برابر ورود اجنبی به دوش می کشد. این گارد در هر نوع شرایط آماده است تا از ورود هر جنس و شئی غیرخودی در جامعه جلوگیری کرده و یا اگر کدام شئی اجنبی وارد شود در برابر آن مقاومت کند و از حریم فرهنگی اش دفاع کند که جوامع با فرهنگ های قوی تر چون مصر، هندوستان و چین توانستند بیشترین مقاومت ها را در برابر توسعه و مدرنیته تجربه کنند تا این که آن ها توانستند بر اساس نظریات فوکو تساو یوکیشی ۱۸۳۵ - ۱۹۰۱ نظریه پرداز جاپانی که در کتاب مشهورش اش بنام (نظریه تمدن) که ترجمه فارسی آن را چنگیز پهلوان نویسنده و مترجم ایرانی کرده است بیان داشته است با تدریق عصاره تمدن در کالبد جوامع خویش با حفظ تمام آن بخش های فرهنگی خویش که با عقل محوری و انسان محوری مدرنیته در تضاد و مخالفت نبود راه توسعه در کشورهایشان را باز کنند. بسیاری نظریه پردازان کشور ما سنت های جامعه را یک سره در تضاد با توسعه و پیشرفت قلمداد می کنند که به باور من این کوتاه فکری خواهد بود تا همه سنت های جامعه را جاروب کرده به این ترتیب اصلیت خود را نیز با آن یکجا جاروب کرده به دور می افکنیم. به نظر من همان طوری که اساس توسعه و مدرنیته بر اصل خرد محوری، استدلال منطقی و انسان محوری استوار است در هر جامعه ای برای تحقق این اصول زرین توسعه و پیشرفت تنها همان بخش های فرهنگی چون نا برابری های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، عقل زدایی، برتری خواهی، موهومات و خرافات که با انسان محوری

و عقل محوری و مساوات در منافات است از مناسبات فرهنگی حذف گردد نه کل سنت‌ها و فرهنگ که با توسعه و پیشرفت مغایرت نداشته باشند. آن جاست که ما راه را برای تغییر در جامعه هموار می‌سازیم. آن بخش‌های فرهنگی که با انسان محوری و انسان باوری و علم محوری و علم باوری در تضاد نباشد لزوم ندارد تا در برابر معتقدین آن صف آرایي کرده و جامعه را دست‌خوش به حرانات درونی کرده و در کشوری آسیب‌پذیری چون افغانستان بدون یک تحلیل و ارزیابی منطقی از اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بی‌گدار به آب زدن تکرار تجارب سال‌های هفتاد خواهد بود که تا امروز اثرات ناگوار آن را تجربه می‌کنیم و از طرفی بسیار با اهمیت است تا جامعه برای پذیرش بدیل‌هایی فرهنگی که جانشین بخش‌های حذف شده فرهنگ می‌گردند با عطش و داوطلبانه آماده باشد نه این‌که با زور سر نیزه آن را بر مردم تحمیل کرد.

برای این کار اولین گام رشد سطح فرهنگ عمومی کشور الزامی می‌باشد، این اعتقاد جمعی به یک فرهنگ مشترک مهمترین عامل در ایجاد احساس هویت جمعی (collective identity) می‌باشد که این احساس در بین مردم کشور ما مهم‌ترین اصل زمینه ساز هویت ملی هم بوده و رشد سطح فرهنگ عمومی کشور مستلزم کاوش‌های علمی داشته‌های فرهنگی کشور و سطح بازتاب این داشته‌های فرهنگی در میان مردم و باورهای حاکم در گوشه و کنار کشور می‌باشد. برای ترویج فرهنگ ملی در میان همه مردم با حفظ رسوم و آداب محلی

شان اولاً باید با سواد گردند، تعمیم سواد عمومی متضمن سلامت کشور می‌باشد زیرا مردم با سواد قدرت تشخیص و تفکر سالم‌تر می‌داشته باشند. آنچه در ترویج سطح فرهنگ عمومی از اهمیت ویژه برخوردار است همانا اطلاع رسانی عمومی برای آگاهی مردم از رویدادهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. هر آنچه بر سرنوشت مردم تأثیر گزار باشد باید به آگاهی عامه رسانیده شود. این موضوع باید قانونیت یابد. نباید در غیاب مردم در باره سرنوشت شان تصمیم اتخاذ گردد، ادارات دولتی، ارگان‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی با رعایت این اصل اهم اعتماد مردم را به دست می‌آورند. احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و اتحادیه‌های اصناف همه در سرلوحه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خویش برحکم قانون اطلاع رسانی و آگاهی مردم را جا دهند نباید مردم را اغوا کرد و اجازه داده نشود تا اطلاعات دروغین، غلط، ناقص و تحریف شده به مردم ارایه گردد. به این ترتیب اعتماد عمومی ایجاد گردیده و مردم نه تنها در قبال احکام، دساتیر و فرامین دولت دیگر بدیده شک و تردید نمی‌نگرند بلکه متعهدانه در تحقق آن سهم فعال می‌گیرند. اگر چه جهان امروز جهان ناعادلانه است و همین دست رسی به اطلاعات نیز ناعادلانه است و رسانه‌های جمعی و اصحاب رسانه‌های شنیداری و دیداری و نوشتاری در تحت سلطه سیاست، اقتصاد و منافع استراتژیک تمویل کنندگان و گردانندگان هستند اما بازهم برای مردم دسترسی به اطلاعات و باخبری از اوضاع جهان

منطقه و کشورشان و رشد آگاهی و با خبری از انکشافات تکنالوژیک امریست نهایت ضروری و برای تفکیک و تشخیص اطلاعات حقیقی از اطلاعات اغوا کننده و فریبنده و یا تمیز اطلاعات راست و دروغ و وظیفه دوامدار ارگان‌های مسئول در اداره دولت، نهادهای جامعه مدنی، موسسات فرهنگی و همه مردم کشور می‌باشد.

در اینجا قابل ذکر پنداشته می‌شود که جامعه از سه لایه یا فضا متشکل می‌باشد، فضای نخستین فضای خصوصی یا حریم شخصی می‌باشد که مربوط شخص بوده و به هیچ کسی ارتباط ندارد و شخص در این فضای مربوط خویش از اختیارات تام برخوردار بوده، هر چه خواست می‌خورد، هر چه خواست می‌پوشد و کامل الاختیار عمل می‌کند تا جایی که دیگران از آن متأثر نگردد، فضای دوم فضای دولتی است که به عملکرد جمع و یا همه مرتبط بوده که برای جلوگیری از هرج و مرج، تصادمات و تشخیص حدود بانیست به وسیله قوانین، لوایح و مقررات اداره گردد که این قوانین، لوایح و مقررات با رأی و نظر همگانی و یا رأی اکثریت مشروع گشته و حکم قانون را پیدا می‌کند، فضای سوم فضای عمومی است که در بین فضای خصوصی و فضای دولتی وجود دارد که شامل شاروالی‌ها یا شهرداری‌ها، انجمن‌های شهری، انجمن‌های علمی، اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های اجتماعی و احزاب سیاسی می‌باشد ولی از گذشته‌های خیلی دور در بسیاری از کشورها و در بسا کشورها تا همین اکنون به این فضا امکان وجود و تنفس داده نمی‌شود یعنی

فضای دولتی از قصر و دفتر حاکم تا پشت دیوار خانه هر باشنده وحتى بعضاً تا درون خانه هر باشنده کشور حکومت می کرد و در بسا حالات تا همین اکنون حکومت می کند، که در پرتو سیستم های انسان محوری و خرد محوری توسعه و مدرنیته این فضای سومی برسمیت شناخته شد و اعلام وجود کرد، این فضا اصول زندگی و فعالیت، قوانین، مقررات، لوايح و طرز العمل های خویش را خود طرح و ترتیب می کنند وحتى عالی ترین مقامات قانونگذار و مجالس علیاً (مجلس سنا) و سفلا (شورای ملی) کشور هم صلاحیت ندارد تا برای این فضای سومی یا فضای عمومی قوانین طرح و تصویب کند، البته آن ها می توانند قوانین رابطه این فضا را با فضای دولتی تعیین و تشخیص کنند. برای عملی شدن و ایجاد چنین فضاها در جامعه کار خستگی ناپذیر و تلاش متداوم و بی وقفه همه مردم کشور ضرورت است و تنها از این طریق می توان بازسازی، نوسازی و ترقی و پیشرفت را به جامعه خویش به ارمغان آورد این مامول تنها از طریق اتحاد ملی، ترجیح منافع ملی، خرد ورزی، مثبت اندیشی و بامحوریت انسان ممکن و میسر است. اگر ما این درک و توانمندی را پیدا کنیم که اولاً خود را بحیث یک ملت واحد افغان که دارای فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک، تاریخ و خاطرات مشترک تاریخی، ارزش های مشترک تاریخی، دانشمندان، شعرا، فلاسفه و قهرمانان مشترک ملی هستیم از دل و جان بدانیم و متیقن باشیم که این ها همه مظهر تابان برای هویت ملی ما هستند و به هیچ وجه نباید این جفای بزرگ را مرتکب شویم که همه این مباحثات

تاریخی خویش را در باطلاق قوم فرو بریم هر که در هر کجایی این وطن خدمتی کرده این به مفهوم خدمت به عموم وطن است، همه داشته‌هایی هرکجایی این وطن داشته‌هایی مشترک همه‌ای ما و وطن ماست. این وظیفه دولت و همه مردم است تا به این ارزش‌ها حرمت گذاشته و از طریق رسانه‌های نوشتاری، دیداری و گفتاری در معرفی بیشتر پخش و اشاعه این میراث‌های بزرگ مشترک تاریخی ما اقدامات عملی کنند. به پوهنتون‌ها و مراجع اکادمیک کشور وظیفه مشخص برای پژوهش و تحقیقات بیشتر در باره تاریخ، محدوده جغرافیایی، فرهنگ و آداب این خطه در سیر تاریخ، دانشمندان، فلاسفه، شعرا، قهرمانان ملی و آثار تاریخی همت گمارند. نباید در رویدادهای تاریخی و ارزش‌های مشترک تاریخی به احساسات و قهرمان سازی‌های تصنعی تاریخ نگاران و تبصره نگاران اجازه داده شود، تاریخ علم است و در آن به خیال پردازی و احساسات فردی جایی نیست به این سبب تمام فصول تاریخ کشور، رویدادهای تاریخی، فرهنگ و آداب این مرز و بوم در مراجع اکادمیک مورد پژوهش علمی قرار گیرد و از این طریق در بین همه مردم کشور روحیه‌ایی ایجاد گردد که همه مردم یک‌سان به این داشته‌های فرهنگی - ملی - تاریخی خویش افتخار و مباهات کنند. نباید به افسانه‌های واهی و خیالی دشمنان مردم افغانستان اجازه داده شود تا مردم ما را چون مردمان داستان زاغ و کبوتر عزیز نسین نویسنده شهیر ترک به نزاع بکشانند. بی‌جا نخواهد بود تا فشرده ماجرای زاغ و کبوتر

عزیز نسین را یاد آور گردم:

محمت نصرت با نام مستعار عزیز نسین نویسنده مترجم و طنزپرداز مشهور ترکی متولد ۲۰ دسامبر ۱۹۱۵ وفات ۶ جون ۱۹۹۵ در یکی از طنزهای پر مفهومش دو دوستی را به تصویر می کشد که آن دو بالای کوهی نشسته اند و پرنده ای از بالای سرشان عبور می کند. دوست اولی می گوید: آن پرنده زاغ بود، دوست دومی مدعی می گردد که آن پرنده کبوتر بود. این دو دوست هر کدام بر موقف شان در باره پرنده پریده تأکید مکرر دارند. تأکیدات و سخت گیری شان بلاخره به نزاع می کشد و پای این نزاع به قریه کشانیده می شود و هر کدام در قریه طرفدارانی پیدا می کنند و کار این نزاع لفظی به جنگ می کشد و مردم قریه به دشمنان خونی یک دیگر تبدیل می شوند. این ماجرا ی خونین در این قریه نسل به نسل به میراث مانده و مردم یک طرف همچنان تأکید دارند که آنچه جد آنها دیده کاملاً درست و برحق زاغ بوده و آن طرف دیگر تأکید دارد که جد آنها از بینایی فوق العاده برخوردار بوده و آنچه را جد آنها دیده کبوتر بوده است و ایشان برحق اند و به این ترتیب سال های فراوان یک دیگر را به خاک و خون می کشند.

به خیالات واهی عده مغرض ویا هم افسون شدگان افسانه های بیگانگان نباید اجازه داده شود تا احساسات پاک مردم را به بازی بگیرند و آنها را در نزاع و افتراق نگهداشته و خصم را کامیاب و در برآورده گشتن آرمان شان همکار گردند.

آنچه بسیار مایه امیدواری برای امروز و فردای کشور ما است همانا به جود آمدن نسل جوان درس خوانده و مسلکی ما هستند که به روایت تجربه از اعتقاد بزرگ به وحدت ملی، تأمین دیموکراسی و حکومت‌های قانون سالار و مردم سالار برخوردار اند و این نسل بنابر خصوصیت تحصیلی و زندگی‌اش منافع خویش را در حاکمیت قانون می‌بینند که همین مسئله می‌تواند پایه‌ای محکم برای دستیابی به رفاه همگانی شده و همچنان تأمین حقوق شهروندی مردم را در جهت وحدت ملی رهنمون می‌گردد.

بر اساس آمارهایی کمیسیون انتخابات حدود بیش از ۷۰ درصد رای دهندگان آخرین انتخابات کشور را نسل جوان تشکیل می‌داد، بخش اعظم منسوبین ادارات دولتی و خصوصی کشور را جوانان تشکیل می‌دهند، بیش از ۸۰ درصد منسوبین و مشمولین پولیس، اردو و اداره امنیت ملی را جوانان تشکیل می‌دهند، تقریباً تمام رسانه‌های آزاد و وابسته کشور به وسیله جوانان اداره و رهبری می‌گردد. از یک نگاه اجمال بر مسئله جوانان در کشور چنین بر می‌آید که این قشر از سال ۲۰۰۱ بدین سو در اداره دولت و ادارات غیردولتی نقش بزرگ اجرایی‌ویی داشته‌اند ولی متأسفانه در طراحی سیاست‌ها و بازبینی سیاست‌ها به آن‌ها میدان داده نشده‌است یعنی که از این نیروی بالنده جوان و با امکان به حیث وسیله تحقق سیاست‌ها استفاده شده‌است یا بهتر بگوییم سؤاستفاده شده‌است. آنچه بیشتر مایه تأسف است که این نسل با وصف اکثریت بودن، خصلت‌های دیموکراتیک و

خصوصیت‌های قانون‌پذیری‌اش طوری عرصه‌برایش تنگ شده تا بحیث نیروی فرعی بدون صلاحیت تصمیم‌گیرنده اجتماعی در تطبیق سیاست‌ها از آن‌ها استفاده‌ابزاری صورت گیرد. متأسفانه در فضای آشفته معامله‌گران سیاسی و احزاب سیاسی انجویی که در زیر اداره انجوها تشکیل گردیده‌اند تاکنون نتوانسته‌اند محوری را برای انسجام تعیین و انتخاب کنند. در حالی که این قشر مؤثرترین نیرو برای تشکیل هویت ملی در کشور بوده و مطمئن‌ترین قشر با تجارب عبرت‌انگیز از فعالیت‌های نیروهای چپ و راست سه دهه اخیر و اقشار محافظه‌کار سنتی می‌باشند، آن‌ها به خوبی دریافته‌اند که تنها با کارت منافع ملی کشور با داشتن هویت ملی بدون هر نوع تعصبات محلی، سمتی، زبانی، مذهبی، اندیشویی، قومی، قبیله‌ای، خانوادگی و جنسیتی از طریق حاکمیت قانون می‌توان به منزل مقصود همگانی رسید، تنها از این طریق می‌توان اعتماد مردم را جلب کرد و آن‌ها را به دور محور وطن ما افغانستان عزیز در زیر اداره حکومت که خود مردم آن را انتخاب کرده‌باشند بسیج کرد که عناصر اساسی هویت ملی برای مردمان یک سرزمین همانا دفاع از تمامیت ارضی کشور در برابر تجاوز خارجی و تجزیه طلبان داخلی، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور در برابر مخلین خارجی و داخلی که قصد همکاری برای تأمین سلطه خارجی دارند، دفاع از تمام حقوق شهروندی و دفاع از حاکمیت ملی و ارزش‌های دیموکراتیک، حرمت‌گزاری و گرامیداشت تمام میراث‌های فرهنگی و روزهای با ارزش ملی ما که بیانگر افتخارات

بزرگ همه مردمان کشور ما باشد می‌باشد، که البته در زیر عنوان جوانان به تفصیل در این باره توضیح خواهم داد.

اشتراک زنان این نیم پیکر جامعه در همه امور کشور یکی دیگر از فکتورهای اساسی نهادینه شدن هویت ملی محسوب می‌گردد، فقدان وجودی این نیم پیکر در فعل و انفعالات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خلای بزرگی اجتماعی است که همه امور کشور را به چالش کشیده است زیرا پروژه ملی را که بایست همه مردم کشور بدوش بکشند و آن را تحقق به بخشند برای نیمی از مردم کشور گران آمده و به هیچوجه امکان عملی تحقق آن موجود نمی‌باشد. بناً همه ادارات حکومت، سازمان‌ها و تشکیلات جامعه مدنی، رسانه‌ها و مراجع اطلاع رسانی مشترکاً زنان افغان را از این وظیفه با اهمیت ملی‌اش آگاه ساخته و برای اشتراکش در همه امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمینه ساز کردند. دستان مری و نامریی که تحت نام قشر محافظه کار سنتی و یا مبلغین مذهبی در این راه با تعصب سنگ اندازی می‌کنند قطع گردد، بر حکم قانون اساسی کشور همه افراد جامعه حق اشتراک در همه امور کشور را دارند بناً آن‌هایی که مردم را از این حق محروم می‌دارند بر حکم قانون مجازات گردند.

پژوهش رویدادهای تاریخی و تجارب تاریخی بایست دور از تعصبات سیاسی، مذهبی، فرهنگی صورت گیرد، نتایج این پژوهش‌ها بهترین سرمشق آینده برای همه طیف‌های جامعه باشد. لبه افناعی این پژوهش‌های علمی بایست برای همه مردم کشور قانع کننده باشد که

برای تکرار اشتباهات دیگر مجال باقی نگذارد.

ایجاد روحیه مشترک ملی بر پایه هویت ملی هیچگاه به مفهوم توقف زندگی در گذشته تلقی نگردد زیرا افتخارات تاریخی و فرهنگی گذشته ما به منظور ایجاد دلبستگی عمومی در میان همه مردم تکانه‌ای پرشوری برای ایجاد ملت واحد برای ساختن افغانستان آباد و مرفه برای امروز و فردا می‌باشد.

طوری که در مباحث قبلی بیان کردیم راه برون رفت از این چالش و محصله همانا باسواد سازی همه مردم و بلند بردن سطح آگاهی مردم و اطلاع رسانی مستدام به مردم در باره تمام رویدادهای ملی و بین‌المللی مخصوصاً آنچه به سرنوشت مردم ما تأثیر داشته باشد، تا مردم قدرت تشخیص و تفکیک بهتر پیدا کنند و درکی از منافع ملی داشته باشند.

شاید به ذهن خوانندگان این سطور خطور کند که همه آن‌هایی که در پشت این تفرقه افگنی‌های مذهبی، قومی، زبانی، سمتی و سیاسی قرار دارند و آن‌هایی که این کشور را به تاراج بردند و می‌برند و همه آن‌هایی که زنجیر غلامی بیگانه را به گردن آویختند متأسفانه همه و همه با سواد و تحصیل کرده بودند.... بلی همین‌طور است مراد ما از باسواد سازی، با سوادسازی مردمی است که متأسفانه در طول درازمنه تاریخ نادانسته بدون تشخیص درست خوب و بد، بدون تفکیک منفعت خودی و بیگانه، بدون فهم درست و کامل از اعتقادات مذهبی و دینی‌اش و اراجیفی که بنام مذهب و دین به وی

تلقین می‌گردد، بدون با خبری از حقایق موجود جامعه و جهان و آنچه بنام اوضاع کشور و جهان به وی از جانب مغرضین تداعی می‌شود، به حیث پایگاه مردمی و سپر آن‌هایی مورد سؤاستفاده و بهره‌برداری قرار می‌گیرند که هدف شان کاملاً در تقابل و ضدیت با منافع ملی قرار داشته و در پی تخریب و بربادی وطن بوده و اجنبیانی که آن‌ها را به استخدام گرفته‌اند تمام اهداف استراتژیک شانرا در کشور ما و در منطقه پیاده می‌کنند. دقیقاً هدف از باسواد سازی مردم و بلند بردن سطح آگاهی و شعور اجتماعی فقط همین تشخیص و تفکیک و تفاوت‌هایی است که متأسفانه تا کنون بنابر نبود سواد و آگاهی همگانی مردم تقریباً در تمام درازمنه تاریخ کشور ما مورد بهره‌برداری خلاف منافع خودش قرار گرفته است و حتی در مقاطع سرنوشت ساز تاریخ باعث تراژیدی‌های بزرگی ملی تا سرحد تهدید تمامیت ارضی کشور و تجزیه کشور گردیده‌است. مثال‌های فراوان در این زمینه را تاریخ کشور ما در دل دارد، شاهان و حکمرایان مستبد به عوض این که برای مردمش از طریق ایجاد مشغله‌های ملی، زراعت، تجارت، صنعت، هنر و ادب آن‌ها را مشغول آبادانی خانه خودشان گردانند برعکس با لشکرهایی چندین صدهزاری از بهترین فرزندان این وطن به کشورهای همسایه تاخته‌اند و خانه‌های آباد آن‌ها را نیز خراب کرده‌اند و ملک شان را ویران و به این ترتیب دشمنی‌های چندین قرنه همسایگان را به مردم و کشورشان کمایی کرده‌اند. چون مردم از حد اقل آگاهی برخوردار نبودند از جان‌های شیرین شان در کشورهای

همسایه تپه‌ها ساخته شد و افراد که جان سالم به در بردند با غنایم جنگی که از چور و چپاول دار و ندار مردم‌های بی‌گناه که هیچ نوع مشترکاتی با این جنگ‌های ویرانگر نداشتند برگشتند و چهار صباپی با این امتعه حرام زندگی کردند. البته از دید همه ادیان و حکم انسانیت این غنایم حرام بوده و به آن دستبرد و سرقت می‌توان نام گذاشت، آن عده دیگر به خاطر انتقام‌گیری از برادر و برادر زاده، عمو و عموزاده و هم‌کیشان، خودخواهی و جاه‌طلبی بدون در نظر داشت منافع کشور به دامن اجنبی پناه برده و در پیشاپیش سواره نظام اجنبی به وطن آبایی خود یورش برده و کشور و مردم‌اش را به خاک و خون کشانیده‌اند همه این‌ها در پشت مردم بی‌چاره و ناآگاه خویش سنگر گرفتند و صدها هزار آن‌ها قربانی این سیاست‌های ضد ملی گردیدند، آیا اگر مردم قدرت تشخیص و تفکیک خوب و بد را می‌داشتند از آن‌ها سؤاستفاده می‌شد؟ یقیناً که نمی‌شد.

عده انگشت شمار حکمروایان ملی و نخبگان که در مسند رهبری کشور قرار گرفتند و خواستند کشور را از این بدبختی به سوی ساحل سعادت رهنمون گردند و راه رفاه را برای مردم کشور گشودند، سودجویان جاه‌طلب و غلام بچگان مزدور بیگانه در همکاری تنگاتنگ کشورهای متخاصم بنا بر نبود قدرت تشخیص در مردمان کشور از همین مردم ناآگاه استفاده سؤ کرده و به وسیله قوت و قدرت همین مردم ناآگاه این حاکمان ملی گرا و ملی اندیش و سیستم سیاسی و دولتی شان را از بیخ و بن کشیده و کشور را به خاک و خون کشیده و

به قهقرا سوق داده‌اند و در اولین صبحدم فردا ندامت‌ها کشیده‌اند (چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی؟). با تأسف فراوان در طول تاریخ مردم کشور ما بنابر همین بی‌سوادى، ناتوانى فکرى، نداشتن آگاهی از اوضاع کشور- منطقه و جهان و رهبران فاسد، ناتوان و نوکر بیگانه ده‌ها مرتبه این پشیمانی‌ها را به تکرار و تکرار گرفته‌اند. که نتیجه هر بار این حرکات جاهلانه به قیمت صدها هزار انسان این وطن و نابودى تمام هستی این کشور تمام شده‌است. به قول داکتر اکرم عثمان فقید نویسنده شهیر کشور ۱۹۳۷ - ۲۰۱۶ که در عنکبوت زدگی خویش چنین می‌نگارد:

"در دنیا تمام موجودات اعم از پرند و چرنده، گوشت خوار و گیاه خوار در یک صفت و خصیصه باهم شریک اند و آن این که در باد و باران، زیر سقف و آشیانی پناه بگیرند و نفسی براحت برآورند. اما تا جایی که من خبر دارم از آن‌شمار فقط دوتا زنده جان از دیگران فرق دارند یکی ما افغان‌ها و دیگر عنکبوت‌ها! شنیده‌ام که عنکبوت‌ها بعد از روزها سعی و تلاش تار می‌تنند و سقف و در و دیواری برای شان آباد می‌کنند اما همین که کار ساختمان آشیان شان به پایان رسید دست و آستین بر می‌زنند و با هر چه دم دست شان بود آن خانه ولانه را خراب می‌کنند و باز این کار را از سر می‌گیرند

آن دیگری که ما هستیم، به تقلید عنکبوت‌ها با ماه‌ها مرارت و خواری خانه و پناه‌گاهی برای خود درست می‌کنیم و بعد از اتمام کار، با بیل و بلدوزر ساختمان نوآباد را بر سر خود منهدم می‌کنیم تا

زیر سقف خود ساخته با صد خواری و خفت بمیریم.

ولی بین ما و عنکبوت‌ها یک تفاوت کلی وجود دارد و آن این که آن‌ها خانه خود را بر سر خویش ویران می‌کنند و کاری به کاری همسایه، کوچکی و خواهر و برادر خود ندارند، بالعکس ما با جنون مضاعف هم هست و بود خود و هم هست و بود هم وطن خود را به باد فنا می‌دهیم، و در اصطلاح به این می‌گویند «Vandalism» جنگ‌های میان گروهی بین سال‌های ۱۳۷۱ - ۱۳۷۴ نمونه‌ای بارز این ادعاست. کسانی که آن رویدادها را دیده و یا قصه‌هایش را شنیده‌اند بیاد دارند که در آن سال‌ها گله‌های گرگ‌ها از چند طرف هم یک‌دیگر را می‌دریدند و هم مردم را - مردمی را که نه پای فرار داشتند و نتوان ماندن را. از فرط ناتوانی راه‌های زمین و آسمان به روی شان بسته شده بود. اسناد و شواهد زنده به اثبات رسانده‌اند که توانمندی هر هموطن ما از بد حادثه! متناسب به توان جیب و امکانات شان بود. ثروتمندترین آدم‌ها به دور دست ترین و امن ترین جاها پناه بردند و کوچیدند و فقیرترین و مستاصل‌ترین آدم‌ها در متن و بطن دوزخ کابل سوختند و زنده کباب شدند - این وضعیت را می‌توان «عنکبوت زدگی!» نامید - جنون و صرع ریشه داری که خبر از فطرت خبیث و خون آشام شماری از آدم نماهای معمم می‌دهد که با بی‌پروایی تمام، از روی نعش آن هزارها مسلمان ساده دل گذشتند و یکی از هولناک‌ترین فجایع بشری را شکل دادند. اکنون که کشورهای زیادی کمر به آبادی افغانستان بسته‌اند باز هم همان خصیصه ویرانگری در

تمام عرصه‌ها خدمات آن‌ها را در کار بازسازی نقش بر آب می‌کند. اگر بنای یک شفاخانه را به اتمام می‌رسانند ما با استفاده از فرصت آن بنای شریف را آتش می‌زنیم.

همچنین اگر یکی از کشورهای مدرسان با صرف مبالغ هنگفتی می‌خواهد کوره راهی را تسطیح و پخته کند شب‌شب بر سر مهندسان و کارگران آن نهاد نازل می‌شویم، شماری از آن خدمتگذارها را سر می‌بریم و شماری را گروگان می‌گیریم تا از طرق مختلف آن اسرا را وجه‌المصالحه قرار می‌دهیم و در ازاء بازسازی آن بیچاره‌ها پولی به جیب بزنیم و خدمت آن‌ها را با خیانت پاسخ بگوئیم.

از این قبیل تعداد زیادی از مکتب و موسسه مدنی و اجتماعی و انسان‌کاردان چون معلم و داکتر و مهندس و پرستار و نجار و گلکار قربانی بیماری «عنکبوت زدگی!» شدند و سرزمین ما را به تلی از خاکستر مبدل کردند.

باید از خود پرسیم که چرا چنین؟

مگر ما کور و کر، حیوان درنده و غول بیابان هستیم که پیشرفت و ترقی و امن و آرامش، رفاه روحی و جسمی را دیده‌نداریم و خود تیشه به ریشه خویش می‌زنیم؟ پاسخ این سوال اینست که ما دنیا را در قطی نسوار! می‌بینیم در قطی کوچک ماده تخدیر کننده که از عرض، طول، پهنا و گستره دیدگاه‌های ما میکاهد و اجازه نمی‌دهد که جهان پیرامون خود را با تمام وسعت آن ببینیم و تمامت دیدنی‌ها را در مقیاس واقعی آن باور کنیم. به این می‌گویند کوتاه نظری! بیماری ساری

و مزمنی که گریبان همگان را گرفته است.

تا وقتی که پرامترهای ما نسبت به دنیا و عقبا، عدالت و ظلم، دموکراسی و ستمبارگی تغییر نکند ما کماکان در منجلاب کژاندیشی دست و پا خواهیم زد. باشد که هر چه زودتر خود را تغییر بدهیم و با تغییر دادن! به روشن اندیشی برسیم."

واقعاً که مرحوم داکتر اکرم عثمان بسیار بجا و نغز نوشته‌اند ما از یک طرف آبادی و آرامش خویش را دیده نداریم و قدرت اعمار هم در توان و وجود ما نیست. به دست خود خانه خود را ویران می‌کنیم چون نه خود ما و نه کشور ما پوتانسیل و ظرفیت اعمار مجدد را نداریم و هرگز هم نداشته‌ایم هرگز نداشته‌ایم بناً بایست برای اعمار مجدد خرابه‌های خویش وطن و مردم خویش را در گرو بیگانه می‌گذاشتیم. از تحلیل اوضاع کشور محبوب ما افغانستان در صده متأخر چنین استنباط می‌گردد که همه آزمندان بین‌المللی، کشور گشایان و آن‌هایی که منافع شان را در کشور ما جستجو دارند همه و همه از بی‌سوادی، سطح پاهین آگاهی مردم ما از منافع ملی و تشخیص نادرست آن‌ها از حاکمیت ملی سؤاستفاده کرده و بدون در نظر داشت نورم‌های بین‌المللی قبول شده روابط بین‌الدول در تجهیز مادی و فکری مردم خود ما بر علیه حاکمیت ملی کشور ما مبادرت ورزیده و کشور ما را روز تا روز با وصف میثاق‌های بین‌المللی به طرف هرج و مرج، بی‌ثباتی و نابودی سوق می‌دهند.

در جهان تجارب فراوان در این زمینه وجود دارد آنچه برای رشد آگاهی ملی، درک منافع ملی و اتحاد مردم به دور محور وطن ضرورت است همانا باسوادى مردم و فراگیرى زیست باهمی، احترام متقابل به حقوق شهروندی و حرمت گزاری به همه داشته‌های ملی این سرزمین می‌باشد و آنچه مردم ما نیازمند آن است همانا درک عمیق از وطن دوستی و مردم دوستی است، مردم بایست از نعمت سواد بهره مند گردند تا در هر شرایطی خوب را از بد تفکیک کرده‌توانند، این همدلی و همزیستی مردم ما در زیر درفش رسمی کشور و اعتقاد راسخ به قوانین کشور و قانون‌پذیری اساسی‌ترین عامل در تثبیت هویت ملی مردمان بوده و راه را برای استحکام دولت - ملت باز می‌کند. همچنان مردم بایست به این معتقد باشند که اقتصاد غارتگر که از طریق قاچاق مواد مخدر، استخراج و صدور غیرقانونی معادن، قطع و صدور غیرقانونی جنگلات به هیچوجه نمی‌تواند پایا و دایمی باشد، قاچاقبران و مافیا نمی‌توانند تأثیر دایمی بر سیاست و اداره کشور داشته‌باشند. تاریخ کشور و تجربه جهانی حاکی از آنست که بلاخره حکومت‌های مافیایی با یک حکومت دیموکرات استوار بر پایه منافع ملی تعویض می‌گردد. گرچه امریکایان و متحدینش اداره قدرت کشور را به عده معدود افراد معتمد و وفادار خویش حاتم بخشی کرده‌اند ولی این به هیچوجه نمی‌تواند دیر پا و دایمی باشد. بلاخره جوانان و افراد که به آرمان‌های مردم افغانستان وفادار باشند و در سرلوحه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی‌شان در عرصه ملی و بین‌المللی خدمت به وطن و

مردم بادر نظر داشت اصل منافع ملی درج باشد جای آن‌ها را می‌گیرد. خوشبختانه شرایط مناسب ساختاری برای ایجاد دولت - ملت در کشور ایجاد گردیده است. آنچه برای ملت شدن و یا به دور محور وطن جمع شدن بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است همانا قانون اساسی کشور می‌باشد. قانون اساسی و شیوه تحقق و تطبیق آن اساساً معرف مردمی بودن و غیرمردمی بودن حکومت می‌باشد. قانون اساسی ضمانت با اعتبار یک ملت است که معرف هویت، اصالت و عناصر درون دولت بوده و افکار ملی یک ملت را بیان می‌کند همچنان اهداف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و خصوصیات مختص ملی یک ملت را باز تاب می‌دهد که می‌توان آن‌را بنام میثاق وحدت ملت نیز یاد کرد. بر علاوه قانون اساسی کشور لوایح و قوانین مکمل قانون اساسی در عرصه‌های تأمین امنیت، امور دفاعی، استفاده از خدمات اجتماعی و بیمه‌ها، تنظیم سیستم قانون‌گذاری و قضاً، صنایع و تولید داخلی، صادرات و واردات، فعالیت جامعه مدنی، اتحادیه‌های مسلکی و صنفی، روابط خارجی، معضلات سرحدی و آب، تعریف‌های دقیق از تروریزم، موجودیت قوت‌های خارجی در کشور و رابطه آن با همسایگان، مسایل سرحدی، دیموکراسی و سایر مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌تواند معرف اصلی نظام و حاکمیت محسوب می‌گردد.

حمله و تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ کشور ما را در متن سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و متحدین غربی‌اش قرار

داد که با عث شد آن‌ها مشترکاً سرمایه‌گذاری‌های بزرگی نظامی و لوژستیکی و سیاسی را برای سبوتاژ و ناکام‌سازی سیاست‌های اتحاد شوروی در جنوب آسیا در داخل افغانستان و در ماورای سرحدات کشور ما هزینه کرده که همه این سرمایه‌گذاری‌ها و فعل و انفعالات به نابودی کامل کشور انجامید. این سرمایه‌گذاری‌ها استراتژیست‌های پاکستانی را واداشت تا سیاست‌هایشان را در قبال افغانستان باز بینی کرده و از اوضاع ایجاد شده بهره بزرگی ببرند که قبلاً در خواب هم نمی‌دیدند. پاکستان بحیث متحد استراتژیک ایالات متحده امریکا و غرب حمایت بی‌قید و شرط امریکا و غرب را به دست آورده و کمک‌های میلیاردی از سراسر جهان برایش سرازیر گردید، آن‌ها توانستند با تبلیغات زهر آگین ضد افغانی، تحریک و شوراندن مردم بر علیه حکومت افغانستان با استفاده از این کمک‌های جهانی توانستند حدود بیش از سه میلیون افغان را به حیث مهاجر در آن کشور بکشانند و از آن‌ها به طور ممتد در گروپ‌های چریکی و گروپ‌های مسلح مخالف دولتی استفاده می‌کرد همچنان بحیث نیروی ریزف برای فعالیت‌های تخریبی آن‌ها را در اختیار داشت که تا امروز از این کتله بحیث مجاهد، طالب، داعش و نیروهای دولت پنهان در درون دولت در دسترس داشته و استفاده می‌کند، همچنان با سازماندهی و اداره تعلیم، تربیه و تجهیز نیروهای مخالف دولت افغانستان بنام مجاهد و اداره و سازماندهی تنظیم‌های سیاسی جهادیون در آن کشور را به دست گرفته و توانست به حیث بازیگر اصلی مسئله افغانستان عرض

اندام کرده و به وسیله نفوذ سیاسی، نظامی، استخباراتی، اقتصادی بامهره‌های جهادی، طالبی و داعشی همچنان کلید حل مسایل افغانستان را در دست دارد. پاکستان تا قبل از سال ۱۹۷۹ اختلافش با افغانستان تنها مسئله خط دیورند بود ولی امروز دیگر اهداف بزرگی چون حکومت دست نشانده و یا حداقل اداره سیاست خارجی افغانستان زیر نظر مستقیم اسلام آباد را در سر می‌پروراند، همچنان سیاست‌های دسترسی مستقیم بی‌قید و شرط به بازارهای آسیای میانه از طریق افغانستان و استفاده از منابع انرژی، برق، نفت و گاز آن منطقه، استفاده تجارتي افغانستان از بنادر کراچی و گوادر پاکستان به جای سایر بنادر بحری منطقه چون بندر عباس و بندر چاه‌بهار ایران، قطع کامل مناسبات افغانستان با هند و کشور رقیب پاکستان در منطقه و جهان و تبدیل افغانستان به بازار مصرفی تولیدات پاکستانی شامل اهداف پالیسی سازان پاکستان می‌باشد.

اما بعد از حمله امریکا به افغانستان و موجودیت قوت‌های مسلح ایالات متحده آمریکا و ناتو در کشورما نقش پاکستان در کشورما و منطقه به بازیگر فرعی تنزیل کرده و در بسا موارد سیاست‌های استراتژیک ایالات متحده امریکا در منطقه با منافع پاکستان در تقابل قرار می‌گیرد که این مسئله خشم پاکستان و استخبارات نظامی آن را برانگیخته و با تشدید فعالیت‌های تخریبی در وجود طالب و داعش، تشدید تفرقه‌های قومی، مذهبی، زبانی بی‌ثباتی و ناامنی را در کشورما به پیش برده که متأسفانه بنابر نبود مدیران معجرب سیاسی و اداری در

افغانستان و ناتوانی دولت افغانستان برای برون رفت از این بحران‌ها کفاره همه این سیاست‌های تخریبی پاکستان را مردم ما می‌پردازد. ایران یکی دیگر از بازیگران اصلی مسئله افغانستان بوده که بعد از حمله اتحاد شوروی در افغانستان میزبان حدود یک‌نیم میلیون مهاجرافغان بوده و بنابر تعلق زبانی و مذهبی بیشتر از میان شیعیان افغانستان سربازگیری کرده و همانند پاکستان گروه‌های مسلح شیعه را تربیه، تسلیح، تجهیز و سوق و اداره کرده و برای تخریب کاری و فعالیت‌های ضد مردمی و ضد حکومتی به کشور ما گسیل داشته و در تخریب و بربادی وطن ما سهم کمتر از پاکستان نداشته‌است.

امروز با آن‌که ایالات متحده امریکا و ناتو منحنی دشمنان ایران در افغانستان حضور دارند و با سیاست‌های دیکتات از حضور پررنگ ایران در اداره سیاسی افغانستان و منطقه جلوگیری به عمل می‌آید که ایران با فرستادن نیروهای طرفدارش در درون دستگاه اداره کشور و تاسیسات فرهنگی ما هنوز هم نقش کلیدی خویش را در مسایل افغانستان حفظ کرده‌است. ایران که از موجودیت قوای امریکا در افغانستان شدیداً ناخشنود است از تمام ابزار دست داشته استفاده می‌کند تا سد راه تحقق پلان‌های منطقوی و ستراتیژیک امریکا در افغانستان گردد که این امر شدیداً در بی‌ثباتی افغانستان تأثیر گزار بوده و کشور ما را نا امن نگه‌میدارد، گرچه تاکنون شواهدی از مداخلات مسلحانه و تسلیح گروپ‌های خراب‌کار از جانب ایران موجود نیست ولی از تحلیل وضع چنین بر می‌آید که ایران نه تنها در مخالفت

باموجودیت قوای امریکا در افغانستان دارد بلکه به حیث رقیب منطقوی پاکستان از ازدیاد نقش پاکستان در افغانستان هم در هراس است، بنأ جای شک باقی نمی ماند که ایران نیز محتاطانه از همه وسایل و ذرایع برای تحقق اهدافش در افغانستان استفاده می کند.

هندوستان من حیث یک قدرت منطقوی بنابر همسایگی اش باافغانستان و اختلافات شدید و دشمنی اش با پاکستان در طول فراز و نشیب های سیاسی - نظامی در کشور ما نقش پررنگ داشته و به هیچ صورت با نفوذ پاکستان در افغانستان توافق نداشته و تمایل ندارد تا یک حکومت اسلامی رادیکال متعصب چون طالب و داعش در کشورما مستقر گردد زیرا هندوستان هم در مسایل کشمیر قربانی تروریزم توسط اسلامگراهای رادیکال می باشد که در پاکستان تجهیز و تسلیح می گردند و پاکستان در زمان حکومت های مجاهدین و طالبان بعد از سال ۱۹۹۲ مخصوصاً بعد از به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ گروپ های تروریستی کشمیری را در افغانستان تربیه، تسلیح و تجهیز کرده و به کشمیر گسیل می داشت.

در شرایط موجود هندوستان با استفاده از موجودیت امریکا و ناتو درگسترش مناسبات اش با افغانستان در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی سعی بلیغ دارد و تلاش های دیپلوماتیکش برای کم رنگ ساختن نقش پاکستان در افغانستان بسیار محسوس است. روسیه به حیث وارث اتحاد شوروی احتمالاً ریزف ها و عناصر تأثیر گزار خویش را برای ایفای نقش در مسایل افغانستان دارد ولی از

سقوط طالبان تاکنون به جز چند سفر تشریفاتی مقامات دولتی افغانستان به آن کشور و دید وادیدهای کاری در جریان جلسات دوره‌ای شانگ‌های کدام حرکت محسوس در قضایای افغانستان نداشته‌است، ولی ترافیک و صدور مواد مخدر از طریق آسیای میانه به آن کشور و صدور و نفوذ بنیادگرایی اسلامی به وسیله گروپ‌های افراطی طالب و داعش از طریق افغانستان به کشورهای آسیای میانه هم‌پیمان روسیه و موجودیت قوای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو را در سرحدات کشورهای هم‌پیمانش و نزدیک سرحدات جنوبی‌اش به هیچ‌وجه برایش پذیرفتنی نبوده و بی‌ثباتی روز افزون افغانستان در موجودیت قوای نظامی امریکا شک و تردیدهای فراوان را برای سیاست‌گزاران روسی به بار آورده‌است و احتمالاً در فکر آرایش و باز آرای نیروهای تأثیر گزار طرفدارش در مسایل افغانستان می‌باشد.

جمهوریت‌های آسیای میانه چون تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان از به دو جدایی شان از اتحاد جماهیر شوروی تاکنون در قبال افغانستان سیاست‌های نه چندان فعال داشته‌اند و مناسبات دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی‌شان مقطعی و بیشتر وابسته به واکنش‌ها و برخوردهای جانب افغانی بوده‌است ولی در موجودیت قوت‌های امریکا و ناتو در کشور ما مخصوصاً در شهرهای هم‌سرحد با این کشورها پیوسته مراقب جابجایی‌ها و حرکت‌های استراتژیک این قوت‌ها بوده و در برخوردهای سیاسی و اقتصادی‌شان جانب احتیاط را در نظر دارند و نقش شان در حل مسایل افغانستان بیشتر وابسته به تأمین

منافع‌شان از جانب دولت افغانستان می‌باشد. گرچه پروژه طالبان در گام‌های نخستین بنابر عقد قرار داد پایپ لاین انتقال گاز ترکمنستان از جانب کمپنی‌های یونیکال و برایداس که تأمین امنیت پایپ لاین و انتقال مصئون گاز از طریق افغانستان به کشور پاکستان و بندر کراچی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI به همین منظور ایجاد گردید که بعداً قدرت را از جمعیت اسلامی و شورای نظار آن به زور تصاحب کرد. همچنان کشورهای متذکره با عقد قراردادهای انرژی برق امروز به بزرگترین تأمین کننده انرژی برق افغانستان تبدیل شده‌اند که اگر از جانب حکومت افغانستان روابط با همسایگان درست مدیریت نگردد در آینده می‌تواند در بسا مسایل سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مشکل ساز باشد.

عربستان سعودی یکی دیگر از کشورهای که در طول بیشتر از سه دهه اخیر در مسایل افغانستان ایفای نقش کرده و سهم کمک‌های نقدی معادل کمک‌های امریکا به جهادیون افغانستان داشته‌است علاوه‌تاً از نفوذش در بین کشورهای اسلامی استفاده کرده همه آن‌ها را یک‌سان غرض تأسیس و گسترش حوزه‌های بنیادگرایی افراطی در پاکستان همکار و شریک خویش ساخت و به این ترتیب در رقابت بارشد سیطره ترکیه و ایران در میان کشورهای اسلامی، خلیج و جنوب آسیا سرمایه‌گذاری‌هایی بزرگی را برای تحت نفوذ داشتن افغانستان بنابر موقعیت جیو پولیتیک‌اش انجام داد که بعد از حمله اتحاد شوروی در افغانستان عربستان سعودی طرح ایجاد مراکز تربیه و پرورش بنیاد

گراهای افراطی و احزاب افراطی را از میان مهاجرین افغان برای اولین بار با جنرال ضیاالحق حاکم نظامی پاکستان طرح کرد و از طریق کمک‌های مالی مستقیم خود عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی خلیج هزاران مدرسه دینی تربیه افراط‌گرایی تحت اداره مستقیم سازمان استخبارات پاکستان زیر نظر احزاب اسلامی افراطی پاکستان چون جماعت اسلامی پاکستان تحت رهبری قاضی حسین احمد و جمعیت العلمای اسلام تحت رهبری مولانا فضل الرحمن و تأثیر پذیری مستقیم از افکار اخوان المسلمین و اندیشه‌های وهابیت و سلفی توسط استادان عربی و پاکستانی ایجاد گردید و عربستان سعودی از این طریق در مسایل افغانستان احمال قدرت و نقش کرده و به این ترتیب حضور خویش را در منطقه فعال نگهداشته است.

امروز با توسعه روز افزون قدرت اقتصادی سیاسی و نظامی چین، تلاش‌های ایران برای دسترسی به سلاح هستوی و ارتقای پوتانسیل نظامی و اقتصادی ایران، احیای مجدد قدرت و پوتانسیل بزرگ نظامی و اقتصادی روسیه، منابع سرشار انرژی در آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر و خلیج فارس و رشد قدرت اقتصادی و هستوی شدن هندوستان کشور ما را بنابر موقعیت جیوپولیتیک، جیواستراتژیک، جیواکونومیک و جغرافیای راهبردی آن در محراق سیاست‌های خارجی ایالات متحده امریکا، کشورهای اروپایی، روسیه، چین، هندوستان، ترکیه، پاکستان، ایران و کشورهای آسیای میانه قرار داده است، اگر این درایت، خردمندی و فهم در دستگاه رهبری کشور ما

وجود داشته باشد که چگونه از این موقعیت مهم در تأمین امنیت سراسری، تحکیم پایه‌های حکومت مقتدر ملی، تربیه و تجهیز کادر مسلکی برای اداره کشور، حصول و تأمین منافع ملی کشور و آبادی و رفاه همگانی استفاده اعظمی کرده و دگرگونی‌های مثبت را در زندگی مردم آورده و کشور را به سوی شگوفایی رهنمون گردند. به یقین که فرصت طلایی برای کشور ایجاد شده است و رهبران خردمند و بادرک سالم از منافع ملی می‌توانند بادر نظر داشت منافع متقابل کشورهایی که مصمم اند از مجاری کشور منفعت ببرند منافع ملی کشور محبوب ما افغانستان را به صورت علمی و اندیشمندانه و در پرتو یک سیاست ملی و استراتژی طولانی مدت به وسیله کادر متخصص با تجربه فنی تأمین کنند.

از تحلیل اوضاع درون کشور و ارزیابی اوضاع بین‌المللی بر می‌آید که همه ظرفیت‌ها، پیش زمینه‌ها و شرایط برای بهره برداری سیاسی، اقتصادی، نظامی و راهبردی برای رهبری جمهوری اسلامی افغانستان هم در داخل کشور و هم در جو بین‌المللی ایجاد شده است و نیازمند تیم‌های با درایت و نخبگان ملی می‌باشد که از همه این اوضاع و ظرفیت‌ها برای حصول منافع ملی کشور، تحکیم پایه‌های یک حکومت ملی باثبات و مقتدر، حل ریشه‌ای معضلات سرحدی و آب مطابق به نورم‌های قبول شده بین‌المللی با همسایگان، نهادینه کردن دیموکراسی در تمام عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و اداری البته با شیوه‌های اقناعی از طریق آگاه سازی مردم از

مزایای دیموکراسی و زندگی با همی با اخلاق عالی انسانی نباید چیزی را به زور بر مردم تحمیل کرد به قول کارل پوپر دانشمند و جامعه شناس اطریشی انگلیسی ۱۹۰۲-۱۹۹۴ "کسانی که می‌خواستند در زمین بهشت بسازند جهنم ساختند"، حکومت و ارگان‌هایی که خود را موظف و مکلف تعمیم دیموکراسی در کشور تعریف می‌کنند باید این درک را داشته‌باشند که احترام به عقاید و نظریات مردم خود مشخصه تعیین کننده‌ای دیموکراسی می‌باشد، نباید تحت نام دیموکراسی و آزادی به عقاید مردم تاخت و به آن‌ها توهین روا داشت، این پروژه بسیار منفعت بار دشمنان افغانستان است که در خارج از مرزهای کشور ما طراحی شده و عملی می‌گردد تا اقشار متدین و میانه روی که به روال عادی زندگی در کشور مشغول اند و به ترویج روحیه اعتدال مذهبی و سنتی در میان اقشار مختلف کشور نقش بسزایی می‌توانند ایفا کنند با این توهین‌ها و حقارت‌ها به طرف تشدد و بنیادگرایی رفته و بلاخره بدامان آن‌هایی که در خارج از مرزهایمان بی‌صبرانه در انتظارشان هستند می‌افتند. بسیار علمی و عقلانی خواهد بود تا اولاً از طریق مراجع اکادمیک و تحقیقاتی البته در اینجا تأکید می‌کنم که از طریق مراجع پژوهشی افغانی جامعه با تفکیک خواسته‌های مدنی، فرهنگی و نظریاتی به ارزیابی گرفته شود تا از این طریق الویت‌های مدنی، فرهنگی، سیاسی و عقیدتی در کشور معین گردد و بدانیم که کدام پروژه و پروگرام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و مذهبی چه تعداد طرفدار در کشور دارد که به پیمان

طرفدارانش در آن عرصه فرهنگی سرمایه‌گذاری‌های مادی و معنوی صورت گیرد و به آن سرو سامان اجرایی‌وی داده شود نه باید جامعه رازیر نام دیموکراسی به ابتدال کشید.

تحکیم حاکمیت قانون و رشد قانون‌پذیری در جامعه میان مردم و دستگاه اداره دولت از رکن بسیار باارزش و اساسی حکومت داری خوب است، ایجاد سیستم نظارت بر قانون و مجازات متخلفین، تعریف مشخص، معین و شفاف از حضور قوای مسلح ایالات متحده امریکا و ناتو وظایف و مدت استقرار این نیروها و مشروعیت آن از طریق یک اجماع ملی و یا ریفراندم یا همه‌پرسی سرتاسری ارایه شود تا شک و تردیدهای ایجاد شده هم در میان مردم خود ما و هم در میان همسایگان برطرف گردد، تعریف مشخص از تروریزم داده شود و وظایف دستگاه دفاعی، نظم عامه و سیستم قضایی و عدلی کشور در قبال این پدیده شوم تعیین گردد.

اساسی‌ترین و مهمترین ترس و شعار مخالفین مسلح چون طالبان و داعشیان و سایر مخالفین موجودیت قوای خارجی در کشور می‌باشد. طوریکه من قبلاً در زمینه توضیح دادم هم پاکستان و هم ایران بحیث دو همسایه افغانستان که نقش‌های کلیدی و پوتانسیل تأثیرگذار در امور کشور ما دارند از موجودیت قوای خارجی ناراض اند و بنابر ضعف رهبری و اداره کشور ما، درک نازل مردم ما از منافع ملی، موجودیت دولت پنهان مافیایی در درون دولت، افراد مسلح غیرقابل کنترل در محلات توانسته‌اند حکومت‌هایی در درون حکومت

تأسیس کنند که مؤثریت‌اش در میان مردم در مراکز و محلات به وضاحت دیده می‌شود. مردم از نبود امنیت، قانون شکنی‌ها، فساد در دستگاه اداره دولت، عدم توجه به خواسته‌های اساسی و ابتدایی مردم، بیکاری، فقر و ده‌ها ناتوانی و کم‌کاری دولت به ستوه آمده‌اند و گروپ‌های مسلح خود سر که هیچ‌نوع احساس مسئولیت ملی در برابر وطن و منافع ملی ندارند جای کمبود دولت را در مرکز و محلات پر کرده‌اند و بدین ترتیب فضا برای فعالیت عناصر گماشته شده بیگانه باز و بازتر شده و مردم هم به هر اندازه‌ای که از سیطره قانون و قانونیت و حاکمیت دولتی به دور شده می‌روند به همان اندازه در تحت تأثیر اداره و تبلیغ دشمنان کشور و در زیر سیاست‌های افغان دشمن بیگانه کشورما را به سوی هرج و مرج و بربادی و تباهی سوق می‌دهند.

همان‌طوری که قبلاً اشاره‌های مکرر در زمینه داشتیم مهم‌ترین چالش‌های فراروی دولت در کشور نبود روحیه‌ای ملی، وطن‌دوستی، بی‌سوادی، نبود فهم و آگاهی از منافع ملی، تعصبات فرقه‌گرایانه و کج‌اندیشانه، فقر فرهنگی و فساد در مقیاس کل کشور می‌باشد که این عوامل با اضافه مداخلات و تهدیدات خارجی در وجود طالبان و داعشیان و اندیشه‌های بنیادگرانه افراطی سلفی در تحت اداره سازمان‌های استخباراتی منطقوی و بین‌المللی باعث گشته که روند دولت‌سازی مدرن و یا دولت مقتدر به کندی پیش رفته و در بسا مقاطع و حالات سیر عقب‌گرایانه داشته‌باشد.

وظیفه بسیار با اهمیت دولت مداران و تیم‌های متعلق آن در ساختار اداره کشور اینست تا در گام نخست همه تلاش و خرد شان را در جهت استحکام یک دولت مقتدر که ساختارهای کاری آن در سراسر کشور تا دورترین قرأ و قصبات وجود داشته باشد که مردم وجود آن را در کلیه مسایل حیات روزمره به خوبی احساس کنند و دریابند که دولت یگانه مرجع احوال قدرت در کشور است و یگانه مرجع برآورده کردن خواسته‌ها و نیازمندی‌های آنان می‌باشد، معطوف دارند. گرچه این پروسه بادشواری‌های فراوان داخلی از قبیل موجودیت افراد مسلح بی‌بند و بار و وابسته به گروه‌های افراطی مجاهدین دیروز و زورگویان قطاع‌الطریق امروز در محلات، کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر گرچه قاچاق اموال و انسان از زمانه‌های بسیار طولانی شیوه زندگی ساکنان ولایات سرحدی هم مرز با ایران و پاکستان می‌باشد که در این اواخر برای صدور مواد مخدر ولایات شمال و شمال غربی نیز به آن اضافه گردیده است اما در سه دهه اخیر کنترل شبکه‌های سیاسی و نظامی همه انواع قاچاق منجمله سلاح، مواد مخدر و انسان، ترانسپورت غیرقانونی در داخل کشور به وسیله دولت پنهان در درون دولت و در خارج کشور با استفاده از ضعف حکومت مرکزی در محلات و شاهراه‌ها و فسادگسترده در درون دستگاه اداره به وسیله سازمان استخبارات پاکستان در رأس و گروه‌هایی که بنام طالب از جانب این سازمان ایجاد می‌گردد اداره و رهبری می‌گردد و عواید ناشی از آن و عواید ناشی از استخراج

غیرقانونی معادن و قطع جنگلات و صدور غیرقانونی چوب قسمت اعظم مخارج نظامی و اداری این فعالیت‌های تخریبکارانه را تأمین می‌کند و یک بخش بزرگی جنگ در ولایات بیشتر به خاطر حفظ موقعیت و منافع همین شبکه‌های قاچاق می‌باشد که استقرار منظم و نامنظم طالبان برطبق پلان‌های استخبارات نظامی پاکستان در گوشه و کنار کشور و مخصوصاً در محلات در همین راستا عملی می‌گردد و همچنان استخبارات نظامی پاکستان مطمئن است که موفقیت ساختن یک دولت مقتدر و مدرن در افغانستان که منافع همه مردم را برآورده سازد هم از همین راه می‌گذرد و موجودیت گروه‌های نو بنیاد داعش در بخش‌هایی از کشور و سایر نبوده‌ها و کمبودهایی که تا اینجا آن را برشمردیم مواجه است که برای برون رفت از همه این مشکلات و ناتوانی‌ها به تیم‌های متخصص کاری از بهترین نخبگان و متخصصان امور اداره، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ، قضا و امور امنیتی و دفاعی بدون در نظر داشت سلیقه‌ها و مصلحت‌ها ضرورت اشد احساس می‌گردد. بیشترین شاخص‌ها و معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی در موسسات تحصیلی و اکادمیک به بحث گذاشته شود و از تیم‌های مجرب دانشگاهی دعوت به عمل آید تا با تمام ظرفیت مسایل مبرم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی و اداری را موشگافانه به ارزیابی و تحقیق گرفته نتایج تحقیقات شان را به ادارات مربوط ارسال دارند. این روند به یک سیستم دائماً فعال اداری - اکادمیک تبدیل گردد تا دیگر از دست‌اندازی و دست‌درازی افراد غیرمتخصص در امور

تخصصی جلوگیری به عمل آید. عرف معمول در کشور ما متأسفانه اینست که سی میلیون نفوس افغانستان در همه موارد کمبودی‌ها، ناتوانی‌ها، نا امنی‌ها، معضلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فقط یک نفر را ملامت کرده و با انگشت آن را نشان می‌دهند در حالی که در کلیه موارد به نحوی از آن‌ها همه مردم کشور یک‌سان مسئولیت دارند، این مسئله برای همه مردم با شفافیت و صراحت تفهیم گردد که ریشه‌های همه معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در بطن خود جامعه بارور گشته و از اثر کم کاری و ضعف مردم تکثر کرده و گسترش می‌یابد.

شفافیت عمل و گفتار مسئولین در اداره کشور و طرح و تطبیق قوانین در کلیه امور زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی مسئله با اهمیتی دیگر است که می‌تواند از یک‌طرف در جامعه اعتماد سازی صورت گرفته و باعث تحرک مردم در ایفای نقش شهروندی شان در کلیه امور کشور می‌گردد و از طرف دیگر دقیقاً جلو تبلیغات و فعالیت مخالفین کشور را سد می‌گردد. اگر امور دولت با شفافیت به پیش برده شود مردم این تشخیص را پیدا می‌کنند که کجای کار می‌لنگد. برای اطلاع رسانی شفاف و غیرجانبدار از همه امور دولت داری و فعالیت ارگان‌های اداره اجرایی، تقنینی و قضائی و دست اندرکاران و سایل ارتباط جمعی کشور مسئول اند. آن‌ها مسئولیت تاریخی در قبال اطلاع رسانی و ارتقاء سطح آگاهی مردم دارند. آن‌ها با مسئولیت پذیری حتی می‌توانند فعالیت این مراجع را سمت و سو بدهند. همچنان

در این مرحله نقش پولیس، ارتش، ارگان‌های عدلی و قضایی بسیار برجسته می‌گردد. منسوبین این نیروها بایست قانوناً از زیر چتر احزاب سیاسی، سازمان‌ها و تعلقات تنظیمی، گروهی و شخصی خارج گردند. به هیچوجه نباید منسوبین ارگان‌های حافظ منافع همه مردم در گرو گروپ‌ها و احزابی که منافع یک طیف خاص را تأمین می‌کنند قرار داشته‌باشند، این مسئله از اهمیت خاص برخوردار می‌باشد زیرا همین فعالیت‌های سیاسی احزاب و سازمان‌های سیاسی در میان اردو، پولیس و ارگان‌های تأمین نظم عامه، عدلی و قضایی باعث می‌گردد که از یک طرف مردم را نسبت به حافظین جان، مال و منافع شان بی‌اعتماد ساخته و هم خودشان را در میان خودشان بی‌اعتماد می‌سازد که وقوع سبوتاژها، کار شکنی‌ها، فساد و کودتاها از همین جا ناشی می‌گردد. آنچه از همه مهمتر تلقی می‌گردد همانا آسیب‌پذیری منسوبین این ارگان‌ها که عضویت یک حزب یا سازمان سیاسی را کسب کرده‌اند از جانب سازمان‌های استخبارات خارجی در زیر پوشش اندیشه‌های حزبی و سیاسی می‌باشد. کودتاها و تاریخ معاصر کشور درست در همین راستا به وقوع پیوست که نتایج خونبار آن از چند نسل کشور قربانی گرفت. تجارب تلخ در کشور ما اتفاقاتی را به خاطر دارد که دولت در بسا موارد مجبور شده تا برای جلوگیری از کودتای یک جز و تام اردو یا پلیس اجباراً اردوهای حفاظتی و تشکیلات پولیسی ضد کودتا تشکیل داده‌است تا از این طریق از وقوع کودتاها و دیگر جلوگیری کرده‌باشد که در نتیجه فضای بی‌اعتمادی در سراسر

تشکیلات ارتش و پلیس و ارگان‌های تأمین نظم، عدلی و قضایی ایجاد شده و این خود به ضعف اداره و پاهین آمدن درجه مسؤولیت در قبال تأمین امنیت در کشور منجر گردیده و در پهلوی آنکه روحیه میهن‌دوستانه در میان این نیروها تضعیف گردیده بحران اعتماد در کشور عمیق و عمیق‌تر می‌گردد.

برای محار کردن بحران‌ها و ایجاد یک افغانستان با ثبات با دولتی مقتدر نیاز است که این دولت از یک‌طرف پایه‌های وسیع مردمی داشته باشد و از طرف دیگر از مشروعیت لازم برخوردار باشد. دولت قدرتمند مشروع در افغانستان ثبات را در کشور و منطقه تأمین می‌کند و این دولت قدرتمند و باثبات نباید هیچ کشوری را در منطقه تهدید کند برعکس مداخلات کشورهای همسایه چون پاکستان و ایران در امور کشور و افزایش ناامنی و بی‌ثباتی نه تنها چالش‌هایی بزرگی را فراروی دولت افغانستان قرار داده و امنیت این کشور را تهدید می‌کند بلکه این مداخلات سبب ادامه جنگ و ناامنی بوده و به این ترتیب بستر ساز ادامه حضور قوت‌های خارجی در افغانستان می‌گردند که این امر در دراز مدت به هیچوجه با منافع منطقه و افغانستان سازگار نیست و خاصاً کشورهای ایران و پاکستان از این ناحیه بیشترین ضررها را خواهند تجربه کرد. دستگاه اجرایی دولت تمام سعی و تلاش به خرج دهد تا کشورهای بزرگ، اتحادیه اروپا، سازمان‌های بین‌المللی و اداره ملل متحد را به این باور برساند که تجاوز مستقیم و جنگ اعلام نشده از جانب کشور پاکستان علیه کشور جریان دارد.

فصل پنجم

و اما مسئله خط دیورند

چنانچه در مباحث قبلی با اختصار در باره خط دیورند یا معضل اصلی اختلاف افغانستان - پاکستان سخن گفتم، چون این مسئله بحران‌زا در سده اخیر ریشه و عامل اصلی ادامه خشونت و جنگ در افغانستان بوده و آرامش را از مردم گرفته‌است و بیشترین افتراقات و انقطابات جامعه ما بنابر موجودیت همین تابوی دیورند از جانب پاکستان و کشورهای که برای تحقق استراتژی‌هایشان نیازمند این سیاست تباه کن هستند، حمایت می‌گردد و از طرفی حکومت‌ها در افغانستان هم از روی دیدگاه شان با این مسئله مورد رد و حمایت بین‌المللی و منطقوی قرار گرفته‌اند، لازم است تا مکث بیشتر در زمینه صورت گرفته و خود مسئله و پیامدهای آن در بعد ملی، منطقوی و جهانی به ارزیابی گرفته شود.

در این جا خالی از مفاد نخواهد بود تا با ارائه تاریخچه و پس‌منظر خط دیورند برآگاهی خوانندگان افزوده تا آن‌ها بتوانند دیدگاه روشنی در زمینه داشته‌باشند.

در کشمکش‌های فراوان در سیر تاریخ منطقه مناطق مورد منازعه آن‌طرف خط دیورند بین دولت‌های افغانستان و هندوستان بعدها هند برطانوی بسیار دست به دست گشته و چنانچه در مباحث قبلی تذکار دادم حاکمیت گذرگاه‌های خیبر، بروخیل، چترال، کرم، گومل و بولان برای دولت‌های منطقه و استیلگران خارجی از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بوده‌است، انگلیس‌ها در سال ۱۸۰۴ میلادی در

ست بیست و پنج سال بعد از تجاوز و تسخیر دهلی از پیشروی روس‌ها در آسیای میانه باخبر شده و عمیقاً از این بابت نگران بودند، به همین خاطر به کمک و تطمیع سرداران افغانی به افغانستان حمله کرده که طی قیام کابلان آن‌ها شکست مدهشی خورده که این رویداد بنام جنگ اول افغان و انگلیس ثبت تاریخ گردیده‌است. در سال ۱۸۷۶ روس‌ها به سرعت به سوی آسیای میانه پیشروی کرده و خود را به کناره‌های دریای آمو رساندند، که این امر برای انگلیس‌ها بسیار نگران کننده بود و باعث دومین جنگ افغان و انگلیس گردید، البته این زمان اوج بازی بزرگ بود که مداخلات بیشرمانه انگلیس‌ها در امور کشور و تبدیل کشور به میدان جنگ رقابت‌های تسخیر آسیای میانه و هندوستان از جانب امپراطوری‌های اروپایی را باعث گردید.

جنگ‌های اول و دوم افغان و انگلیس که بر طبق سیاست پیشروی و یا استراتژی‌های (Fotward policy) در کشور به پیش برده شد و نتایج تلخ این جنگ‌ها و ناکامی قوت‌های انگلیس در میدان‌های نبرد و رویا رویی در جلگه‌های ناشناخته افغانستان آن‌ها را واداشت تا سیاست (Fotward policy) استراتژی یا سیاست پیشروی هند برتانوی را در قبال کشور بازنگری کنند و آنها مصمم گشتند تا سیاست یا استراتژی جدید (Back to the Indos) سیاست بازگشت به سوی سند را اتخاذ کرده و به این ترتیب از سرزمین پهناور هند دفاع کرده و به وسیله عمال نفوذی‌اش عمق استراتژیک خویش را برای جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری تا دریای آمو یا حد اقل جنوب هندوکش تحت

نفوذ داشته باشند و به حکم این استراتژی زیر نظر متخصصین سیاسی و نظامی انگلیس برای جلوگیری از حملات کشور گشایانه افغان‌ها و جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری ساحه سرحدی سه مرحله‌ای ایجاد گردید که هر کدام دارای موقعیت معین سیاسی یا جیوپولیتیک بودند و شامل سرحد اولی ایالت پشتونخواه امروزی، سرحد دوم شامل مناطق قبایلی یا اجنسی‌های امروزی چون باجور، مومند، خیبر، اورکزی، کورم، وزیرستان شمالی و جنوبی و سرحد سوم شامل کشور افغانستان می‌باشد که پاکستان بعد از تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان و جلب حمایت بین‌المللی در راستای جلوگیری از نفوذ پیشروی روس‌ها عین همین سیاست انگلیسی را دو باره تجدید کرده و اکنون نظامیان پاکستانی در تحت همین پالیسی دکترین نظامی خویش را تدوین کرده‌اند.

که به منظور توضیح بیشتر رویدادهای سال‌های ۱۸۰۰ میلادی در افغانستان فشرده‌ای از نگارش‌های پژوهشگر تاریخ اعظم سیستمی را که طی مقالات متعددی از رویدادهای تاریخی افغانستان در دوره‌های سلطنت شاهان متأخر افغانستان تا استرداد استقلال افغانستان و همچنان مقاله پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند منتشره سایت افغان جرمن پورتال در این جا بیان می‌دارم:

«در سال ۱۸۳۲ میلادی، شاه شجاع به کمک انگلیسی‌ها و سیک‌ها بر قندهار حمله آورد و سرداران قندهاری از سردار دوست محمد خان استمداد نمودند. سردار دوست محمد خان به تدویر جرگه‌یی در کابل

پرداخت و از برادرش - سردار سلطان محمد خان - حکمران پشاور و برادرزاده اش - نواب محمد زمان خان - حاکم جلال آباد خواست تا در این جرگه شرکت جویند. اما برادر و برادر زاده امیر، شخصاً در این جرگه شرکت نورزیدند و پسران خود را فرستادند.

سردار دوست محمد خان تصمیم گرفت به کمک سرداران قندهاری بشتابد اما قبل از آن باید خود را از پشت سر خاطر جمع می نمود. بنا برین، ابتدا بر جلال آباد لشکر کشید و نواب محمد زمان خان را پس از یک نبرد سخت اسیر گرفت و به کابل فرستاد و به جای او برادر خود - سردار امیر محمد خان را مقرر و ننگرها را به کابل ملحق ساخت و سپس به عزم قندهار حرکت نمود. سردار سلطان محمد خان - حکمران پشاور از این اقدامات و سوقيات سردار دوست محمد خان ترسید و خود را تحت الحمايه رنجيت سنگ حکمران مقتدر پنجاب قرار داد. از آن تاریخ به بعد پشاور عملاً در کف سیک ها قرار گرفت و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان مشکلات و دردرهای فراوانی را به بار آورد.

در سال ۱۸۳۶ میلادی امیر دوست محمد خان به آرزوی الحاق پشاور به افغانستان، لقب «امیرالمومنین» بر خود گذاشت و برضد سیک ها به خاطر استرداد پشاور از چنگ آنان اعلام جهاد داد و از تجار و سوداگران و مردم کابل به «دم و درم و قدم» استعانت خواست. فقط پنج لک روپیه از این اعانه به دست آمد که بسیار ناچیز بود. لذا به ضرب سکه پرداخت.

«امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد - کمر بیست و بزد سکه ناصرش حق باد» در جنگی که میان لشکریان افغان و قوای سیک در آن سوی دره خیبر رخ داد، بنا بر دسایس جاسوسان سیک و تلاش‌های «هارلان» جاسوس امریکایی سیک‌ها، دسته‌یی از قوای افغانی به سرکردگی سردار سلطان محمدخان به طرفداری سیک‌ها از جنگ دست گرفتند و به صف دشمن پیوستند و پول و امتیاز به دست آوردند. دسته دیگر هم که خود را ناتوان می‌دید، از مقابله و مقاتله با دشمن سرباز زد و منهزما به کابل برگشتند.

در سال ۱۸۳۷ میلادی دوباره امیر دوست محمدخان بر ضد سیک‌ها اعلام جهاد کرد و پسران خود سردار افضل‌خان و سردار اکبر خان را همراه با برادرش سردار جبارخان و برادر زاده‌اش سردار شمس‌الدین خان در رأس ۱۲ هزار نفر به جنگ سیک‌ها فرستاد.

سیک‌ها با لشکر چندین برابر لشکر افغانی در محل جمروود جلو قشون افغانی را گرفتند و باحملات پیاپی خود تلفات سنگینی را بر قوای افغانی وارد آوردند. در روز دوازدهم جنگ اتفاقاً سپهسالار قوای سیک با سردار اکبرخان رو به‌رو شد و در یک جنگ تن به تن سردار اکبرخان او را ضربه‌یی زد که از زین بر زمین افتاد و دیگر از جا نجنبید. غریو در لشکریان دشمن افتاد و پشت به لشکر افغان دادند و منهزما خود را تا پیشاور رسانیدند. اکبر خان می‌خواست دشمن شکست خورده را تعاقب کند و پیشاور را تصرف نماید. اما نواب جبارخان برادر امیر دوست محمدخان که مردی سالمند و بی‌حرارت

بود، مانع پیشروی قوای افغانی به سوی پیشاور شد و حمله بر پیشاور را موکول به تصمیم و هدایت امیر دوست محمد خان نمود و بنابراین نامه‌یی به امیر نوشت و آن را به وسیله پیکی تند رو به کابل فرستاد و از تلفات جانی قوای افغانی و شکست دشمن تذکر داد و هدایت خواست. امیر دوست محمد خان که نیروی کمکی آماده نبرد در کابل نداشت و می‌دانست که تدارک یک چنین نیرویی وقت زیادی در بر می‌گیرد و طبعاً تا آن زمان دشمن نیز امکانات دفاعی خود را اکمال خواهد نمود، لذا به قوای افغانی دستور بازگشت داد. ولی این بدان معنا نبود که امیر از فکر تصرف و الحاق مجدد پیشاور به کشور دست گرفته و منصرف شده باشد.

در سال ۱۸۳۷ میلادی برنس به نمایندگی گورنر جنرال هند بریتانیایی همراه با کاروان بزرگی وارد کابل شد و با امیر دوست محمدخان پیرامون ایجاد یک بازار تجارتي بزرگ در دیره غازیخان و اشتراک تجار کابلی و بخارایی در آن بازار سال یک‌بار، به گفتگو پرداخت، امیر دوست محمد خان که می‌دانست موضوع تجارت و بازار تجارتي محض حرف است و اصلاً مقصد انگلیس‌ها چیزهایی دیگری است، به سوالات برنس پاسخ‌های مناسب داد و به زودی معلوم شد که اهداف و نیات انگلیس از فرستادن برنس به دربارش چیز دیگری است.

برنس امیر را از نیات روس و ایران نسبت به هرات آگاه ساخت و از او خواست تا همراه با سرداران قندهاری در دفاع از هرات بپرازد.

امیر هم که تا حدودی در سیاست انگلیس وارد بود، از برنس خواست تا به اولیای امور هند بگوید، که او حاضر است تا از هرات در برابر حمله ایران به دفاع پردازد، به شرط آن که بر متحد خود، سیک‌ها، فشار آورند تا پشاور را دوباره به افغانستان مسترد نمایند. برنس به این پیشنهاد امیر دوست محمدخان موافقت مقدماتی خود را ابراز داشت و ضمن نامه‌یی به ویسرای هند نوشت که دوستی با امیر افغان مواضع انگلیس را در این کشور مستحکم‌تر خواهد ساخت و بنأ برین حکومت هند بریتانیایی بایستی این شرط امیر افغان را بپذیرد.

هنوز برنس در کابل بود که سفیر روس به نام ویتکورویچ به دربار امیر دوست محمدخان از طریق قندهار مواصلت ورزید. امیر افغان سفیر روس را به طور عادی پذیرفت و از مذاکرات جدی با او تا آمدن جواب انگلیس خود داری ورزید. مدتی بعد پیام انگلیس‌ها به برنس رسید که هرچه زودتر به هندوستان برگردد. تا این وقت امیر دوست محمدخان با سفیر روسیه مذاکرات خود را تمام کرده بود و یک کاپی مذاکرات را به برنس داد تا به اولیای امور خود آن را در میان گذارد.

هدف امیر دوست محمدخان از آگاه کردن انگلیس‌ها از نتایج مذاکرات خود با سفیر روسیه این بود تا انگلیس‌ها را به استرداد پشاور از چنگ سیک‌ها و دوستی با خود تشویق کرده باشد. زیرا سفیر روسیه در ملاقات با امیر دوست محمدخان کمک دولتش را به امیر برای به دست آوردن مجدد سرزمین از دست رفته پشاور وعده داده بود. ولی انگلیس‌ها که قصد داشتند سرحدات هند را در صورت امکان تا آمو و

در غیر آن اقلا تا کوه‌های هندوکش وسعت دهند، این تقاضای امیر افغان را چونان دست درازی به قلمرو هند بریتانیایی تلقی نموده و با عقد معاهده سه جانبه در لاهور در ۱۸۳۸ و پخش اعلامیه‌ی پر از دروغ و افترا نسبت به اعمال و نیات امیر دوست محمدخان، دست به لشکرکشی به افغانستان زدند و با بیرون راندن یک رهبر قانونی افغان، و جانشین ساختن یک شخص ضعیف‌النفس و فاقد وجاهت ملی به نام شاه‌شجاع بر تخت کابل، افتضاح بزرگ تاریخی را به راه انداختند که سرانجام نه سرحدات هند را تا آمو کشانیدند و نه تا کوه‌های هندوکش، بلکه با تلفات فراوان جانی و خسارات هنگفت مالی، مجبور به عقب‌نشینی فزاینده از افغانستان شدند.

بدینسان، آرزوی الحاق مجدد پشاور و مناطق قبایلی به افغانستان، نه تنها تاج و تخت کابل را از امیر دوست محمدخان گرفت و مدت چهار سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) او را، آواره کوه و بیابان و زندانی دیار بیگانگان نمود، بلکه جان فرزند عزیز او، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی ما را هم از او گرفت. زیرا یک سال پس از جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیس‌ها سند را از دست امیران سند متصرف شدند (۱۸۴۳) و دو سال پس از تصرف سند، پشاور را هم از چنگ زمامداران سیک به تصرف خود در آوردند (۱۸۴۵)، وزیر اکبرخان برای تصرف مجدد پشاور از چنگ سیک‌ها در سال ۱۸۴۵ قوایی بدون اجازه پدر به پنجاب فرستاد که در جنگ گجرات شرکت ورزیدند. مگر موفق نشدند. بعداً به وزیر اکبرخان که در لغمان بر بستر مریضی افتاده بود، به

دستور مخفی انگلیس به وسیله طیب هندی که از کابل برای معالجه‌اش فرستاده شده بود، زهر خورانده شد. گویا او به جرم الحاق پشاور به افغانستان توسط زهر ترور شد و از جهان در گذشت.

انگلیسی‌ها که با لشکرکشی و صرف مبالغ هنگفت و تحمل تلفات بزرگ انسانی در جنگ اول خود با افغان‌ها نتوانسته بودند سرحدات هند بریتانیایی را لااقل تا هندوکش توسعه ببخشند. پس از حمله ایران به هرات در سال ۱۸۵۷ و امضای معاهده پاریس با آن کشور دو ضربه مهلک و تاریخی بر پیکر افغانستان وارد کردند و بعد به عقب نشستند.

ضربه اولی، تشویق ایران به اعمال نفوذ در سیستان و تقسیم آن ناحیه با آب هیرمند بین دو کشور با حکمیت انگلیس در ۱۸۷۲ بود که تا ۱۹۷۲، برای یک صد سال مایه نزاع میان ایران و افغانستان واقع شد و این دو کشور همسایه و هم‌نژاد و هم‌زبان و هم‌کیش را از هم جدا ساخت و مانع رشد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی میان آنان گردید. سرانجام در ۱۹۷۲ با گذاشتن قرار داد تقسیم آب رودخانه هلمند از پارلمان و صحنه‌گذاری شاه افغانستان و بعداً تأیید پریزدنت داوود، این زخم ناسور گویا التیام یافته باشد؟

...و اما ضربه دومی که مهلک تر و خون چکان‌تر از ضربه اولی بود، جدا کردن قسمت‌هایی چون: بلوچستان شامل سیبی، دارو و چاگی، کویته، چمن، پشین، کرم، وزیرستان، پاراچنار، سوات، باجور، بنیر، دیر، چپلاس، چترال، باشگل و غیره از پیکر افغانستان و پیوستن آن به هند بریتانیایی در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده تحمیلی گندمک بود که

بعدا در معاهده نوامبر ۱۸۹۳ م بین امیر عبدالرحمن خان و انگلیس به طور دایم از افغانستان جدا و توسط خط دیورند به هند بریتانیایی تعلق گرفت.

مجموع مناطق قبایل آن سوی خط دیورند، از کویته بلوچستان تا دیره جات و پیشاور و از بنو و وزیرستان تا خیبر و چترال، سرزمینی را در بر می گیرد که در سال های پس از جنگ جهانی دوم و به طور خاص در ۱۹۴۷ بعد از به میان آمدن پاکستان از بطن نیم قاره هند به نام «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

همچنان برای آگاهی بیشتر خوانندگان این سطور متن معاهده دیورند را با متون دری و انگلیسی آن در این جا می آورم تا شک و تردیدهای ایجاد شده میان مردم در باره این معاهده در خصوص صد ساله بودن این معاهده و یا آنکه این معاهده تا کدام زمان قابلیت اجرایوی داشته و سایر نظریه ها در این راستا برطرف گردد:

موافقتنامه (Agreement) دیورند یا کنوانسیون کابل (Convention Kabul) میان امیر عبدالرحمان خان، جی، سی، اس - امیر افغانستان و بستگانش از یک سو و سرهبری مورتیمر دیورند، ک.سی، آی. ای، سی. اس. آی - سکرتر خارجی حکومت هند به نمایندگی از حکومت هند، از سوی دیگر به علت مطرح شدن [یک رشته] مسایل در رابطه با حد (frontier) افغانستان به طرف هند، و به علت این که هر دو، عالی جناب امیر و هم حکومت هند خواستار حل این مسایل با تفاهم دوستانه و تعیین حدود ساحه نفوذ خود برای این که در آینده هیچ

اختلاف نظری در این زمینه میان دو حکومت موتلف رخ ندهد، قرار زیر توافق نمودند:

۱- Frontier یا حد شرقی و جنوبی قلمرو عالی جناب امیر از واخان تا مرز پارس خطی را که در نقشه پیوست موافقتنامه کشیده شده است، تعقیب خواهد نمود.

۲- حکومت هند در سرزمین‌های واقع در عقب این خط به طرف افغانستان، هیچگاهی مداخله نخواهد نمود و عالی جناب امیر نیز در سرزمین‌های واقع در عقب این خط به طرف هند، هیچگاه مداخله نخواهند نمود.

۳- حکومت بریتانیا توافق می‌نماید که به عالی جناب امیر، اسمار و وادی بالای آن را تا چنک واگذار می‌نماید. از سوی دیگر، عالی جناب امیر توافق می‌نماید که هیچگاه در سوات، باجور و چترال به شمول وادی ارنوی یا باشگل مداخلت نخواهند کرد. حکومت بریتانیا همچنان توافق می‌نماید، چنانی که در نقشه مفصلی که از پیش به عالی جناب داده شده، نشان داده شده است، ملک برمیل را به والا شان عالی جناب واگذار نماید و عالی جناب از ادعای خود به بقیه سرزمین وزیری و داور دست می‌کشند. والا شان عالی جناب همچنان از ادعای خود به چاگی دست بردار می‌باشند.

۴- خط frontier پس از این، تا جایی که عملی و مطلوب باشد، از سوی کمیسونرهای (هیات‌های بلند پایه) مشترک بریتانیایی و افغانی با تفصیل پیاده و نشانه گذاری خواهد شد و هدف هیات‌ها این خواهد

بود که با تفاهم یکدیگر به سرحدی (boundary) موافقت نمایند که با بالاترین دقت ممکن مطابق خط مرزی پیوست نقشه این موافقتنامه، با در نظر داشت حقوق محلی موجود روستاهای متصل به frontier باشد. ۵- در رابطه به مسأله چمن، امیر از ادعای خود بر پاسگاه‌های جدید حکومت بریتانیا دست می‌کشند و به حکومت بریتانیا حق خود را که در آب سرگی تلری با خرید به دست آورده‌اند، به حکومت بریتانیا می‌سپارند. بر این بخش frontier، خط بر گونه زیر کشیده خواهد شد: از قله کوه سلسله خواجه عمران- در نزدیکی پشاکوتل که در قلمرو بریتانیا می‌باشد، خط به گونه‌یی می‌رود که مرغه چمن و چشمه شر او به را در افغانستان می‌گذارد و چشمه شر او به خط عدل میان قلعه چمن نو و تهنه افغانی مشهور در آنجا به نام لشکر دند می‌گذرد. سپس، خط حد عدل میان ایستگاه راه آهن و کوه بچه به میان بولدک می‌رود و به سوی جنوب گشته، شامل سلسله کوه خواجه عمران می‌شود و پاسگاه گواشه را در قلمرو بریتانیایی می‌گذارد و راهی را که به سوی شورواوک از جانب غرب و جنوب گواشه می‌رود، به افغانستان وا می‌گذارد. حکومت بریتانیا هیچ مداخلتی تا به فاصله نیم میل از این راه نخواهد نمود.

۶- همه مواد این موافقتنامه که از سوی حکومت هند و عالی جناب امیر افغانستان توافق گردیده‌است، رهیافت کامل و دلخواه همه اختلاف نظرهای اصولی که در میان ایشان در باره این frontier، است، می‌باشد و هر دو، حکومت هند و عالی جناب امیر بر ذمه خود

می گیرند که هر گونه اختلافات در جزییات، مانند اختلافاتی که بر آن در آینده ماموران رسمی مقررہ برای نشانه گذاری خط boundary خواهند داشت، با شیوه دوستانه حل خواهد شد تا برای آینده تا جای امکان همه گونه اسباب سؤ تفاهمات میان دو حکومت بر داشته شود.

۷- [به خاطر] رضایت کامل عالی جناب امیر در وفاداری به حکومت بریتانیا و آرزومندی ایشان که افغانستان را مستقل و نیرومند ببینند، حکومت هند هیچ اعتراضی بر عالی جناب امیر در باب خریداری و وارد کردن مهمات جنگی [در خاک هند] نخواهد کرد و این حکومت به ذمه می گیرد که در زمینه به وی تا اندازه یی کمک هم خواهد نمود. افزون بر این، برای نشان دادن روحیه دوستانه شان برای این که عالی جناب امیر وارد این گفتگوها شده اند، حکومت هند به ذمه می گیرد که بر آن وجه عطیه سالانه دوازده لک روپیه که کنون به عالی جناب پرداخت می گردد، شش لک روپیه افزود شود.

امضای اچ. م. دیورند

امضای امیر عبدالرحمان خان

کابل، ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳

متن انگلیسی موافقتنامه دیورند (کنوانسیون کابل)

The Durand Agreement or the Kabul Convention of ۱۸۹۳
Whereas certain questions have arisen regarding the frontier of Afghanistan on the side of India, and whereas both His Highness the Amir and the Government of India are desirous of settling these questions by friendly understanding, and of fixing the limit of their respective spheres of influence, so that for the future there may be no difference of opinion on the subject between the allied Governments, it is hereby agreed as follows:

۱. The eastern and southern frontier of his Highness's dominions, from Wakhan to the Persian border, shall follow the line shown in the map attached to this agreement.

۲. The Government of India will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of Afghanistan, and His Highness the Amir will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of India.

۳. The British Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the Arnawai or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to his Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

۴. The frontier line will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall adhere with the greatest possible exactness to the line shown in the map

attached to this agreement, having due regard to the existing local rights of villages adjoining the frontier.

With reference to the question of Chaman, the Amir withdraws his objection to the new British cantonment and concedes to the British Government the rights purchased by him in the Sirkai Tilerai water. At this part of the frontier the line will be drawn as follows:

From the crest of the Khwaja Amran range near the Psha Kotal, which remains in British territory, the line will run in such a direction as to leave

Murgha Chaman and the Sharobo spring to Afghanistan, and to pass half-way between the New Chaman Fort and the Afghan outpost known locally as Lashkar Dand. The line will then pass half-way between the railway station and the hill known as the Mian Baldak, and, turning south-wards, will rejoin the Khwaja Amran range, leaving the Gwasha Post in British territory, and the road to Shorawak to the west and south of Gwasha in Afghanistan. The British Government will not exercise any interference within half a mile of the road.

The above articles of agreement are regarded by the Government of India and His Highness the Amir of Afghanistan as a full and satisfactory settlement of all the principal differences of opinion which have arisen between them in regard to the frontier; and both the Government of India and His Highness the Amir undertake that any differences of detail, such as those which will have to be considered hereafter by the officers appointed to demarcate the boundary line, shall be settled in a friendly spirit, so as to remove for the future as far as possible all causes of doubt and misunderstanding between the two Governments.

Being fully satisfied of His Highness's goodwill to the British Government, and wishing to see Afghanistan independent and

strong ,the Government of India will raise no objection to the purchase and import by His Highness of munitions of war, and they will themselves grant him some help in this respect. Further, in order to mark their sense of the friendly spirit in which His Highness the Amir has entered into these negotiations, the Government of India undertake to increase by the sum of six lakhs of rupees a year the subsidy of twelve lakhs now granted to His Highness.

H. M. Durand,
Amir Abdur Rahman Khan.

Kabul, November ۱۲, ۱۸۹۳

عده از مردم افغانستان به این باور اند که موافقتنامه دیورند برای مدت صد سال اعتبار داشته و در سال ۱۹۹۳ تاریخ آن منقضی گشته و از اعتبار ساقط است. اما رویدادهای تاریخی بعد از امضای این موافقتنامه به وضاحت می‌رساند که به نظر دولتمداران انگلیسی هند برتانوی این موافقتنامه تنها تا زمان حیات امیر عبدالرحمن خان اعتبار داشته و با وفات امیر مذکور این موافقتنامه نیز از اعتبار ساقط گردیده‌است. به همین منظور بعد از جلوس امیر حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان لاردرکرن (Lord Curzon) از ایشان دعوت به عمل آورد تا از هندوستان بازدید کرده و در باره بسا مسایل مورد علاقه با مقامات هند برتانوی ملاقات و گفتگو کنند که مسئله بازنگری موافقتنامه‌های سرحدی در متن مسایل مورد علاقه انگلیس‌ها شامل بود. امیر حبیب الله خان مایل سفر به هندوستان نبود و به جواب لاردرکرن پیام فرستاد که نیازی به این سفر نمی‌بیند زیرا با همه تفاهماتی را که پدر مرحومش با انگلیس‌ها داشت احترام گذاشته و به آن پابند می‌باشد. ولی این پاسخ برای انگلیس‌ها قانع کننده نبوده و وایسرا به سفر امیر حبیب الله خان تأکید بیشتر کرده و به جانب افغانی خاطر نشان کرد که توافقات ایشان با شخص امیر عبدالرحمن خان بوده و تنها در طول حیات وی اعتبار داشت و اکنون امیر جدید باید این موافقتنامه‌ها را تجدید کند. و برای این که امیر حبیب الله خان را تحت فشار قرار داده تا این توافقات را مجدداً تأیید و امضاً کند ارسال

مبلغ مقررہ ۱۰۸ میلیون روپیہ ہندی اجازہ ترانزیت جنگ افزار بہ افغانستان از راہ ہندوستان کہ در موافقتنامہ دیورند درج شدہ بود را قطع کرد۔ این ہم بہ این منظور کہ توافق ارسال پول ترانزیت ہم در موافقتنامہ دیورند درج بود کہ با وفات امیر عبدالرحمن خان فسخ شدہ است۔

عدہ ہم ادعا دارند کہ موافقتنامہ دیورند با زور و فشار بر امیر عبدالرحمن خان تحمیل گردیدہ است و این معاہدہ تحمیلی است۔ در حالی کہ امیر عبدالرحمن خان پس امضای موافقتنامہ دیورند در حالی کہ شخص ہنری تیمور دیورند ہم حضور داشت درباریانش را در یک مجلس بزرگ دعوت کردہ ضمن سخنرانی مفصل در بارہ توافقات انجام یافتہ برای حل و فصل مسایل سرحدی با انگلیس ہا چنین بیان داشت: "سایر ملل امور خویش را منظم کردند الا افغانستان۔ چہارہ سال است کہ من مصروف اصلاحات ام۔ ہر ملتی در مقابل دشمنان خود دوستانی دارد۔ مگر افغانستان۔ امروز ما نیز دوست لایق و شریک در سود و زیان خود یافتیم و لازم دیدم کہ حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی رفع گردد۔ من با دولت انگلیس سخن گفتم و حدود شمالی مملکت شما را بہ واسطۂ او با دولت روس تعیین نمودم، ہمچنین حد بندی مغرب مملکت شما را با دولت ایران نمودم و اندک اشتراک سرحدی کہ با دولت ختای (چین) داشتیم، بہ نامہ و پیام معین گردید۔۔۔ ولی پس ازین ترک کینہ کردیم ... دولت انگلیس ہیچگاہ از فاصل سرحد بہ این سو تخطی نخواہد کرد۔ من ہم وثیقہ بی بہ او

دادم که از جانب دولت در برابر مستقلة افغانستان تجاوز متصرفانه به عمل نخواهد آمد. سر هنری دیورند نیز ضمن تأکید سخنان امیر گفت که این سخنان سراپا حقیقت است که ما در سود و زیان هم شریکیم. اکنون که مسأله سرحد فصل شد، امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتر شود."

امیر حبیب الله خان با آن که حاضر نشد تا به هندوستان سفر کند اما موافقه کرد تا وزیر دولت در امور خارجی بریتانیا در هندوستان آقای لویی دین (W.Dane Louis) را در کابل به منظور گفتگو به حضورش بپذیرد و در نتیجه گفتگوهای دو طرف بلاخره به تاریخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۰۵ موافقتنامه جدید را غرض تأیید تمام تعهدات قبلی ذکر شده در موافقتنامه دیورند را به شمول مبلغ ۱۰۸ میلیون روپیه هندی حق ترانزیت و ارسال قرضه‌های قبلی تأیید گردید. امیر حبیب الله خان در این موافقتنامه که بنام موافقتنامه (دین - حبیب الله) مشهور است چنین تعهد سپرده است:

"من اعلیحضرت امیر حبیب الله بدین وسیله توافق مینمایم که در امور مهم اساسی و فرعی مندرج موافقتنامه خط دیورند در رابطه با امور داخلی و خارجی و سایر تفاهماتی که اعلیحضرت پدر مرحوم من با حکومت اعلی بریتانیا منعقد نموده و مطابق به آن عمل کرد، من هم مطابق به آن موافقتنامه عمل نموده‌ام، عمل می‌نمایم و عمل خواهم کرد، و من در هیچ معامله یا پیمانی آن‌ها را نقض نمی‌نمایم." یعنی این که این موافقتنامه تا زمان در گذشت امیر حبیب الله خان سال ۱۹۱۹

یعنی تا جنگ سوم افغان و انگلیس اعتبار داشت که بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس یک هیئت عالی رتبه افغانستان تحت ریاست علی احمد خان به راولپندی رفته و به تاریخ ۸ اگست سال ۱۹۱۹ میلادی معاهده صلح را با نمایندگان دولت بریتانیا به امضای رسانیدند، که براساس این معاهده دولت بریتانیا استقلال افغانستان را برسمیت شناخت ولی انگلیس‌ها در این معاهده افغانستان را متجاوز خواند و همچنان تمام موافقتنامه‌های طرف انگلیس را با امرای قبلی افغانستان به شمول پرداخت سالانه ۱۰۸ میلیون روپیه هندی حق ترانزیت را فسخ اعلام کرد و در باره مشروعیت خط دیورند در ماده پنجم این معاهده چنین توافق کردند:

"دولت افغانستان سرحد هند و افغان را همان‌طوری که توسط امیر مرحوم (حبیب الله خان) پذیرفته شده بود می‌پذیرد." به این ترتیب تعیین حدود سرحدات افغانستان با هند تذکر یافته در معاهده دیورند از قید زمان حکمروایی امرا و سلاطین افغانستان خارج و مشروعیت آن به وسیله حکومت دو کشور افغانستان و بریتانیا به طور دائمی تسجیل و تأیید گردید.

همچنان جانب انگلیسی طی این معاهده متعهد شدند که اگر دولت افغانستان با رفتار نیک خویش در برابر دولت برتانیای در جریان شش ماه دوره امتحانی حسن نیت نشان دهد، دولت برتانیای برای برقراری مناسبات سیاسی دوستانه هیئت مجددی را به افغانستان اعزام می‌دارند و همان بود که در جنوری ۱۹۲۱ هنری دابس (Henry R.C. Dobbs)

نماینده فوق العاده بریتانیا به کابل آمد و معاهده جدیدی برای برپایی مناسبات سیاسی _ تجارتي میان دولتین انگلیس و افغانستان با امضای نماینده دولت انگلیس دابس و نماینده دولت افغانستان محمود طرزی به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ در کابل به امضا رسید. گرچه این معاهده معاهده صلح راولپندی مورخ ۸ اگست ۱۹۱۹ را منسوخ اعلام کرد اما در باره سرحدات افغانستان معین شده در معاهده دیورند در ماده دوم این معاهده جدید چنین قید کردند:

"دو طرف مرز هند و افغان را همان طوری که از سوی دولت افغانستان در ماده پنجم معاهده ۸ اگست ۱۹۱۹ منعقد راولپندی پذیرفته شده بود، متقابلاً می پذیرد" قابل یادآوری است که در ماده چهاردهم معاهده سیاسی - تجارتي ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ منعقد کابل همچنان به حکومات هر دو کشور صلاحیت داد تا در صورت اعتراض به مفاد این معاهده طرفین می توانند در ظرف سه سال طی یادداشت رسمی آن را فسخ کنند. برای آگاهی بیشتر خوانندگان این سطور متن ماده چهاردهم را می آوریم:

«مواد این معاهده از تاریخ امضای آن نافذ گردیده، و از همان تاریخ تا سه سال دوام می نماید. هرگاه هیچ یک از دو طرف، دوازده ماه پیش از پایان سه سال متذکره، طرف دیگر را از تصمیم خود مبنی بر فسخ آن آگاه نسازد، معاهده مرعی الاجرا می باشد الی اختتام یک سال پس از همان تاریخی که یکی از دو طرف آن را فسخ نموده باشد.»

شاه و طندوست، ترقی پسند و محصل استقلال افغانستان امان الله خان در زمان زمامداری اش هیچگاهی این معاهده را فسخ نکرد زیرا او و مشاوران وطن دوستش به خوبی می دانستند که دشمنی با امپراطوری انگلیس عواقبی ناگواری را برای کشور و مردم ما به بار می آورد و از طرفی دیگر اداره مناطقی که در طول صدهای فراوان هست و بود کشور را بلعیده و هیچ سودی از آن نبرده ایم چه دردی ما را دوا خواهد کرد. در زمان حکومت محمد نادر خان طی یک یادداشت دیپلماتیک میان شاه ولی خان وزیر مختار حکومت افغانستان و آرتور هندرسن (Arthur Henderson) وزیر خارجه بریتانیا به تاریخ ۶ جولای ۱۹۳۰ که در ماده دوم آن چنین آمده بود: «در پاسخ به یادداشت شما من نیز افتخار دارم تا رسماً ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده ۱۹۲۱ و معاهده جون ۱۹۲۳ دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الاجرا اند.»

بعد از تجزیه کشور هند و ایجاد کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ حکومت افغانستان از هند برتانوی خواست تا برای ایجنسی ها یک سال مهلت داده شود تا در باره سرنوشت شان در پیوستن و نپیوستن شان به پاکستان تصمیم اتخاذ کنند، ولی حزب مسلم لیک طراح ایجاد پاکستان و انگلیس ها این خواست حکومت افغانستان را نپذیرفته و به سوی انتخابات و همه پرسی میان مردمان ایجنسی ها رفتند، که با وصف کار توضیحی و تشویقی حکومت افغانستان و تحریم قطعی بزرگترین و مؤثرترین سازمان سیاسی پشتون ها یعنی جمعیت خدایی

خدمتگار تحت رهبری خان عبدالغفار خان و جمعیت رضاکاران زلمی پشتون پنجا و پنج درصد باشندگان ایجنسی‌ها به پیوستن به پاکستان رای دادند.

مراد از بیان این سیر تاریخ، جدال‌ها، جنگ و گریزها، تمهیدات، تعهدات و توافقات در قبال معضل سرحدات شرقی و جنوبی ما با پاکستان این است تا ذهن خوانندگان این سطور را در زمینه روشن ساخته تا بتوانند به دسایس و جنگ افروزی‌های بعدی در این باره را که کشور ما را تا پرتگاه امحا و نابودی کامل کشانیده و صدها سال از کاروان مدنیت و پیشرفت بازمانده به صورت منطقی داوری کرده و منافع علیای ملی را تشخیص داده بتوانند.

از این زخم خون چکان و پیش زمینه‌های آن صدها سال سپری شده که در سیر این حوادث صدها هزار انسان بی‌گناه ما کشته و قسمت اعظم هستی مادی و معنوی ما نابود گردیده‌است و دشمنی کشور همسایه‌ای را به جان خریدیم که از تأسیس‌اش هنوز چند دهه انگشت شمار نمی‌گذرد ولی با درایت و مدیریت مؤثری که داشته است توانسته جهان را به این اقناع برساند تا از موقفش در قبال ادعای افغانستان مبنی بر تردید بر خط دیورند در تمام محافل بین‌المللی و نشست‌های سازمان ملل متحد حمایت بیدریغ کرده و افغانستان پیوسته به انزوا کشیده شود. در سپتامبر سال ۱۹۴۷ عبدالحسین خان عزیز نماینده فوق العاده افغانستان در سازمان ملل متحد بر علیه عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد رای داد ولی چون جو بین‌المللی خلاف

ادعای افغانستان سیر داشت بناً در اکتوبر همان سال نامبرده رای منتفی خود را پس گرفت و به این ترتیب افغانستان با کشور نو تأسیس پاکستان به سطح سفارت روابط دیپلماتیک تأمین کرد. همچنان ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۴۷ در دوران جنگ سرد به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی یا کمونیزم پیشنهاد تأسیس پیمان‌های بغداد، سیتو و سنتو را در ساحات حوزه نفوذش یعنی شرق میانه، خلیج فارس و بحر هند ارائه داد که در سال ۱۹۵۵ حین عضویت‌اش در سازمان سنتو Central Treaty Organization با وصف آن‌که پارلمان افغانستان در سال ۱۹۴۹ به طور یک جانبه معاهده دیورند را ملغی اعلام کرده بود، خط دیورند را مرز بین‌المللی افغانستان با پاکستان اعلام کرد. همچنان با وصف پیشنهادات موکد و مکرر نمایندگان دولت افغانستان در کنفرانس‌های کشورهای اسلامی منعقد شده شهر لاهور پاکستان ۱۹۴۷ و کنفرانس کشورهای غیر متعهد یا عدم انسلاک منعقد شده الجزایر ۱۹۷۳ برای شامل ساختن «حق خود ارادیت خلق‌های پشتون و بلوچ» در اجندای این جلسات هیچگونه موفقیت را در موجودیت رهبران پر آوازه آن زمان چون جواهر لعل نهرو، جمال عبدالناصر، مارشال جوزف پروزتیتو و احمد سوکار نو به دست نیاورد و تا کنون هیچ کشوری از موقف افغانستان در این زمینه حمایت نکرده‌است.

محمد داود خان هم در زمان صدارت اش ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ و هم در زمان ریاست جمهوری‌اش به حیث اولین رئیس جمهور جمهوری افغانستان ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ در تحت افکار ناسیونالیستی بسیار مصمم بود

تا حمایت هند و اتحاد شوروی را به دست آورده ساز و برگ نظامی و دفاعی کشورش را تحکیم بخشیده و پاکستان را تحت فشار مضاعف قرار دهد به این منظور او مسئله را به لویه جرگه مطرح کرده و اجازه خریداری سلاح و مهمات نظامی را از هر کشوری که باشد به دست آورد چون ایالات متحده امریکا و غرب حاضر نبودند برای دشمن پاکستان اسلحه بفروشند بناً او به اتحاد شوروی غرض خریداری تسلیحات نظامی و تحکیم سیستم دفاعی کشور مراجعه کرد و این مراجعه فرصت طلایی را برای تحقق استراتژی‌های روس‌ها در منطقه فراهم کرد و در شرایط آن‌زمانی جو جهانی که اتحاد شوروی داعیه‌دار جنبش‌های ضد استعماری‌های بخش ملی بود، شعار‌هایی خلق‌های پشتون و بلوچ از تأثیرات استعمار بهترین گزینه برایشان محسوب می‌گردید و به همین ترتیب در و رای تحکیمات نظامی و دفاعی محمد داود خان روس‌ها با اعزام متخصصین نظامی و تربیت کادر عسکری راه‌های نفوذش را در همه عرصه‌ها اعم از ملکی و نظامی باز و تأثیرگذار در سیاست‌های داخلی و خارجی افغانستان گردید که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۶ جولای ۱۹۷۳) و هم در کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) صریحاً این نقش را به بیان می‌گیرد، که در آخرین تحلیل محمد داود خان این زمامدار وطن‌دوست و ترقی‌پسند به این حقیقت پی برد که شوروی‌ها برای رسیدن به اهداف شان در قبال حریف جهانی‌اش این سیاست‌ها و اقدامات تحریک‌آمیز را بر علیه پاکستان مدیریت می‌کنند در حالی که

آن‌ها می‌توانستند بحیث فاتح بی‌مثال جنگ جهانی دوم در زمان تأسیس کشور پاکستان با استفاده از نفوذ و اعتبار بین‌المللی‌اش مسئله خط دیورند و مسئله پشتونستان و بلوچستان را به آسانی و بی‌درد سر حل و فصل کنند، که نکردند زیرا برای سیاست‌های بعدی شان به آن نیازمند بودند. همان بود که با میانجگری عربستان سعودی و ایران راه تفاهم و مذاکره را با پاکستان اتخاذ کرد و طی دید وادیدها با ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان توانستند اساس روابط حسن همجواری با یک‌دیگر را بنیاد گذارند، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که مبارزات و فعالیت‌های سیاسی پشتون‌ها و بلوچ‌های پاکستان یک مسئله داخلی پاکستان بوده و رهبران این جنبش‌ها هرگز خواهان تجزیه پاکستان نبوده بلکه در رعایت قانون اساسی پاکستان خواهان امتیازات بیشتر سیاسی در ساختار پاکستان می‌باشند. آن‌چه را که امروز رهبران پشتون‌ها به صراحت لحجه اعتراف می‌کنند. به قول دکتور شیرزوی که در زمان سفر محمد داود خان به پاکستان سفیر افغانستان در اسلام آباد بود در مراسم یادبود از خاک سپاری مجدد محمد داود خان در سال ۲۰۰۹ در لندن بیان داشت، «در آن‌زمان ذوالفقار علی بوتو که داود خان را پدر خطاب کرد در اخیر سفر ضمن بیانیه در حضور تمام وزرای کابینه‌اش اظهارداشت که «پدرم (داود خان) هر فیصله‌یی که برای رفع اختلافات میان دو کشور بکنند من آن را قبول می‌کنیم و متیقنم که او هرگز راضی نخواهد گردید که پسرش را در برابر ملتش کم بیاورد.» که اگر سیاست گزاران بعدی این مامول را انکشاف و

توسعه می دادند احتمالاً ما اکنون موقعیت کاملاً متفاوتی در منطقه و جهان می داشتیم ولی متأسفانه با اشغال افغانستان به وسیله اتحاد شوروی و طرح شعارهای جهاد و مقاومت در برابر تجاوز روس ها برای پاکستان فرصت های طلایی را فراهم ساخت تا با استفاده از کمک های بین المللی خاصاً ایالات متحده امریکا، کشورهای عربی و کشورهای اروپای غربی استراتژی درازمدتی را برای حصول موقعیت عمق استراتژیک در افغانستان و ساحه مطمئن برای تمرینات نظامی و آماده سازی جهادیون کشمیر طرح و عملی کند که پروژه های آوردن مجاهدین افغان در صحنه سیاسی افغانستان و طالبان و مدیریت بحران افغانستان و دست بالایش در مسایل افغانی حکایت گر دسترسی پاکستان به این استراتژی می باشد. گرچه بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۱۱ و اشغال افغانستان از جانب ایالات متحده امریکا تا حدودی جا به جایی مدیریت بحران را به نفع استراتژی های ایالات متحده امریکا تغیر داده است ولی سیاست گزاران و دولت مداران افغان نتوانستند از این فرصت ها برای نیل به منافع ملی کشور بهره جسته و یک بار برای همیشه این زخم خونین را جراحی قطعی می کردند و هزاران حیف که سیاست گزاران و دولت مداران ما در تحت فشار و سایه شوم سیاست های طرح شده در خارج از مرزهای افغانستان با کتمان حقایق و نپذیرفتن خط دیورند به حیث مرز بین المللی و شناخته شده افغانستان - پاکستان و جلوگیری از یک گفتمان ملی در این زمینه مسئله را به یک تابو تبدیل کرده و مسئله خط دیورند را به چنان یک ارزش

بزرگ ملی تبدیل کرده‌اند که میلیون‌ها انسان این سرزمین را و تمام دارایی و هستی این کشور را قربان کرده ولی در باره آن حتی یک جمله هم به زبان نمی‌آورند. تا کنون به خاطر این تابوی شوم چندین بار تمامیت ارضی کشور ما در معرض تهدید مستقیم قرار گرفته و حتی سرحدات جدید خط کشی شده و پول جداگانه انتشار یافته‌است و منطقه را چنان بحرانی فراگرفته است که حتی در مدیریت آن قدرت‌های بزرگ هم اکنون ضعف نشان می‌دهند. صدور تروریزم از پاکستان و حاشیه‌های سرحدی افغانستان و پاکستان و مناطقی که افغانستان حاضر نیست آن‌را سرحد رسمی بشناسد امروز به معضله بزرگ بین‌المللی تبدیل شده که افغانستان یک‌جا با پاکستان و قدرت‌های بزرگ جهان در این معضل سهم مساوی دارند، این مسؤولیت بزرگ تاریخی است.

با ارائه معلومات که در بالا ذکر کردم ادعاهایی مبنی بر تحت فشار قرار داشتن امیر عبدالرحمن خان از جانب امپراطوری بریتانیا در زمان عقد این معاهده کاملاً منتفی گردیده زیرا همان‌طوری که برای روس‌ها سواحل شمال دریای آمو مناطق مطمئنی برای دفاع استراتژیک تشخیص گردیده‌بود برای انگلیس‌ها هم گذرگاه‌های خیبر بروخیل، چترال، کرم، گومل و بولان استراتژیک‌ترین نقاط دفاعی تشخیص داده شده‌بود، همچنان امیر عبدالرحمن خان هم خواستار همان ساحه نفوذ بود که بتواند حاکمیتش را تأمین کند. او در میان پادشاهان افغانستان یکی از محدود رهبران افغانستان بود که حاکمیتش در

سراسر قلمروش تأمین بود.

همچنان ادعا می‌گردد که خط استعماری بوده و قبایل پشتون را دو پارچه کرده‌است، در حالی که این حقیقت ندارد، از یک طرف این خط بیشتر به عامل جیوپولیتیک متکی است تا عامل قومی و اتنیک و از طرف دیگر اگر این خط در هر کجایی غیر از ساحات مندرج در عهدنامه دیورند هم می‌گذشت حتماً واحدهای قومی و نژادی را از هم جدا می‌ساخت. نگاه اجمال و مطالعه خطوط سرحدی کشورهای جهان این را به وضاحت می‌رساند که کمتر کشوری را در جهان می‌توان سراغ کرد تا مردمان و باشندگان سرحدی علایق مشترک نژادی، قومی و فرهنگی با هم نداشته‌باشند که به وسیله خطوط سرحدی از هم جدا شده‌اند. عده ممکن از روی بی‌اطلاعی در این زمینه وعده هم احتمالاً بنابر دستور مغرضین اجنبی و عده هم از علاقه مفرط خواب یک افغانستان بزرگ که سرحدات شرقی و جنوبی‌اش اتک و بندر گوادر باشد را می‌بینند، این که خط دیورند را ما قبول نداریم چنین افاده را مستقیم و غیرمستقیم می‌رساند که کشور پاکستان تجزیه شده تمام ایالت‌هایش به جز پنجاب به افغانستان تعلق بگیرد، اگر با عقل سلیم بیاندیشید آیا چنین چیزی عملی و ممکن است؟ چطور امکان دارد ما به حیث یک کشور منزوی، ضعیف و بی‌دفاع که قدرت دولتی را در پایتخت کشور خویش تمثیل کرده نمی‌توانیم سه ایالت و یک اداره فدرال قبایلی یک کشوری را که از قدرت بزرگ تهاجمی و دفاعی برخوردار بوده و به رغبت جامعه بین‌المللی صاحب

سلاح اتمی می‌باشد غضب کنیم؟ چرا ما و رهبران و سیاسیون نمی‌توانند همه مردم را به این امر ملتفت سازند که عنوان کردن خط دیورند پیوسته برای ما و کشور حیثیت انتحار و خودکشی را داشته است؟

بنابر این که موضوع خط دیورند به یک تابو غیرقابل بحث و گفتگو تبدیل شده هیچ رهبر، هیچ حزب سیاسی، هیچ مقام مسؤول و کوتاه سخن هیچ افغانی بخود اجازه نمی‌دهد تا در این باره ابراز نظر کند و آخر الامر از مسئولین کشور پرسند که تا کی کشورتان را در یک جنگ اعلام نشده با پاکستان قرار داده و مردمتان را در زیر حملات خونبار جنگ اعلام نشده غرقه در خون نگهمیدارید؟ بر علاوه تحت این بهانه و نبود سرحدات کنترل شده افغانستان آماج تهدید مافیای بین‌المللی در عرصه‌های مواد مخدر (تحت عنوان جداگانه توضیح گردیده‌است)، سنگ‌های قیمتی، معادن، جنگلات - چوب و چهارتراش، مواشی، انرژی و مواد غذایی قرار گرفته و هرروز ثروت عظیمی از این کشور در زیر سایه جنگ و ناامنی به وسیله همین مافیایی‌ها از کشور خارج می‌گردد. چون مرز معین و رسمی وجود ندارد بناً مسئله اسکان کوچی‌ها که یکی از معضلات بسیار مهم سیاسی و اجتماعی کشور می‌باشد لاینحل باقیمانده و پاکستان مدیریت این موضوع را در دستان خویش محکم نگهداشته و به حیث یک پروژه سیاسی، اجتماعی و استخباراتی هر از گاهی برای تشدید بحران‌های قومی از آن بهره برداری می‌کند.

سیاست کاران و پالیسی سازان ما باید به این بیاندیشند که یکی از عوامل اساسی باز دارنده وحدت ملی در کشور و نبود اراده واحد ملی در برابر تجاوز خارجی همانا نبود مرز معین و مشخصی با پاکستان می باشد، چرا به این مسئله بها داده نمی شود؟ اکنون به صورت قطع لازم است تا با اراده همه مردم افغانستان سیاسیون و دولت مداران ما با اراده و شهامت بزرگ ملی و سیاسی موضوع خط دیورند را در گام نخست به بحث مراجع اکادمیک و تحقیقاتی قرار داده و نتیجه گیری ها به بحث همگانی همه مردم گذاشته شود و در جریان این سلسله با حمایت مراجع بین المللی، اداره ملل متحد، سازمان کشورهای اسلامی، سازمان اتحادیه همکاری های کشورهای جنوب آسیا (سارک)، اتحادیه اروپا، اتحادیه همکاری های شانگ های و دول و کشورهای مؤثر در مسایل منطقه، افغانستان و پاکستان از طرق دیپلماتیک این موضوع را با پاکستان در میان گذاشته و توپ را در میدان سیاسی و اجتماعی پاکستان انداخته و به وسیله یک تیم مجرب، کاردان، متخصص و بادرایت سیاسی و اداره در چوکات وزارت خارجه و یا هم تحت نظر مستقیم رئیس جمهور کشور مدیریت گردد، از این جا می توان از یک طرف راه را برای یک صلح پایدار و تخفیف تشنج در منطقه هموار کرد و از طرف دیگر در موقعیت موجود وضعیت بین المللی در قبال افغانستان احتمال برآورده شدن هدف استراتژیک افغانستان یعنی راه یافتن برای تجارت و تبادل اموال از طریق بحر هند نیز میسر خواهد گردید. ما از اسناد تاریخی در قبال خط

دیورند می‌توانیم این بهره‌برداری را داشته باشیم که در تمام معاهدات از دادن امتیاز راه ترانزیتی به بحر هند یا بندر کراچی تذکار یافته‌است، البته که این یک امتیاز است در درون ساحه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یک کشور دیگر و می‌توان از طریق تفاهم، گفتگو، اعتماد سازی و بهبود روابط دو کشور به جانب مقابل آن را قبولاند. در این قسمت جادارد توضیح دهم که جهاد سازی، طالب سازی، القاعده سازی و داعش سازی‌ها و تفکر پان اسلامیزم استراتژیست‌ها و نظامیان پاکستانی بر علیه افغانستان اکنون تأثیرات برگشت هم پیدا کرده‌است زیرا این جهادگران و سربازان مسلمان در داخل کشور خودشان پاکستان هم خواهان تأسیس سیستم طالبانی و امارات اسلامی بدون سرحد بوده که با سیاست‌های موجود پاکستان در تقابل قرار گرفته که تاکنون باعث بروز برخوردهای مسلحانه در درون پاکستان گردیده‌است و اشاره‌هایی هم از پشتیبانی ارتش پاکستان را نیز در قبال خویش داشته‌است، که اراده دارم این موضوع را در مبحث جداگانه به بحث گرفته توضیح دهم. در غیر آن این سیاست منطقوی افغانستان و تابوسازی مسایل سرحدی با پاکستان که ریشه‌های اصلی بحران را در کشور و منطقه ما تشکیل می‌دهد باعث می‌گردد تا مانند گذشته از میان مردم ما قربانی گرفته و تمام هست و بود جامعه ما به تاراج برود و در دراز مدت ما را مجدداً منزوی ساخته و موجودیت حدود ارضی افغانستان هم تهدید گردد و پاکستان یکسره از همه رویدادها و پیش‌آمدهای هفت دهه اخیر نفع برده و همه آن عناصری را که

حکومت‌های افغانستان بالایشان سرمایه‌گذاری‌های بزرگی را انجام دادند با دادن امتیازنام ایالت پشتونخواه تمام و کمال در دست خود و منافع پاکستان قرار دادند، نه این که این عناصر قبلاً در خط مقابل منافع پاکستان قرار داشتند. بایست هرچه زودتر ذهنیت تقدیس خط دیورند به وسیله اطلاع رسانی شفاف در این باره برای مردم و سیاست‌گذاران افغانستان، ایجاد کانون‌های بحث، تبادل افکار و گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی در و رای منافع ملی کشور، زدوده شود و مردم باید آگاه شوند که همه این مصیبت‌ها، بلاها و آفات جنگ، برادرکشی، تاراج، مهاجرت و بی‌خانمانی، افتراق‌های ملی و مذهبی، اعتیاد و تولید مواد مخدر و فساد در کشور به همان مقداری که ریشه در نا فهمی‌ها، کج فهمی‌ها و کم فهمی‌های مردم ما دارد به همان اندازه ریشه در سیاست‌های نادرستی که دوراندیشانه منافع ملی را در نظر نداشته و هم یک تعریفی دقیقی از منافع ملی در تمام شئون زندگی و روابط بین‌الدول و همسایگان نداشتیم، سیاست‌ها و پالیسی‌های ما بیشتر بر پایه منافع کشورهای خارجی که در مقاطع معین تاریخی بنابر لزوم دید و ضرورت استراتژی‌هایشان خود را کشور دوست مامعرفی و قلمداد کردند طرح و تدوین گردیده‌است و همین هم باعث گردیده تا فضای بی‌اعتمادی منطقوی ایجاد شده و کشورهای همسایه برای اطمینان تحکیم قدرت دفاعی شان وضع داخلی ما را بحرانی و بحرانی‌تر ساخته اند تا ما و حمایت کنندگان بین‌المللی ما را در درون کشور در حالت تدافعی قرار داده و روز تا روز این عدم تعادل قدرت دفاعی کشور ما

با هسایگان کشورهای همسایه را در قبال افغانستان آزمندتر ساخته و سیاست‌های تحمیلی شان بالای ما تا سرحد عمق استراتژیک افزون و افزون تر می گردد.

برای برون رفت از این منجلا‌ب‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی باید درک همه مردم ما خاصاً سیاست مداران، رهبران دولتی و احزاب سیاسی از منافع ملی معین گردد و منافع ملی ما تعریف مشخص یابد، راه سالم دولت - ملت با اقتدار از طریق اعتماد همگانی و سرتاسری در کران تا کران کشور تأمین گردد، دیگر تابوها و تأثیرات آن از سیاست‌های رسمی کشور کاملاً زدوده شود، نباید به این تابوهای ذهنی گرانه چون خط دیورند و تابوهای همسان اجازه داد که همه کشور به پایش قربانی شود ولی هنوز هم شکمش از خون افغان سیراب نگردد، دیگرما نباید هنوز هم قربانی مرز بندی‌های بازی بزرگ امپراطوری‌های روس و انگلیس قرن نهم باشیم، هکذا امروز اتحاد شوروی منحيث حافظ و حمايت کننده (جنبش‌های رهایی بخش ملی) هم وجود ندارد و ميراث دارش جمهوری فدراتيف روسیه بنا بر استراتژی‌های سیاسی و دکتورین نظامی‌اش در مناسبات بین‌الدول دیگر این وظیفه را عهده دار نیست، بناً تا کی این زخم خونین را تخریش کرده و بهترین فرصت‌ها را از دست داده و سرنگونی خویش را مشاهده کنیم.

اگر حکومت افغانستان با درایت سیاسی و مدیریتی بتواند در قدم نخست جامعه بین‌المللی، شورای امنیت سازمان ملل متحد و

سازمان‌های با اعتبار جهانی را به این باور برساند که تشکل، تعلیم، تربیه، تجهیز، پناه دادن و گسیل طالبان، القاعده و داعش در قلمرو و پاکستان نه تنها امنیت را در افغانستان تهدید می‌کند بلکه امنیت منطقوی و جهانی را تهدید کرده و به مخاطره انداخته‌است و با افزایش نگرانی‌های کشورهای آسیای میانه، ایران، چین و جمهوری فدراتیف روسیه صلح و امنیت در منطقه تخریب شده و این امر بهانه‌ای به دست این کشورها می‌دهد غرض مداخلات آشکار و پنهان شان در امور کشور که این امر صلح جهانی را به مخاطره می‌اندازد، و در گام‌های بعدی با همان درایت در پرتو منافع ملی بتواند مسله سرحدات را با پاکستان همان‌طوری که در بالا اشاره کردم این بهانه را از پاکستان سلب کند و روابط حسنه حسن همجواری را جایگزین آن گردانند، هر دو کشور به این باور برسند که دشمنی و رویارویی برای هر دو کشور خاطرات تلخی را برای مردمان شان میراث گذاشته که با تفاهم و روابط حسنه و برادرانه می‌توان آن را دگرگون کرد در این صورت دیگر دلیلی برای تجاوز و مداخله برای پاکستان باقی نمی‌ماند همچنان هر دو کشور با ضمانت بین‌المللی متعهد گردند که فعالیت مخالفین مسلح و خشونت افروز یک‌دیگر را در قلمرو شان اجازه ندهند و متعهد گردند که در قلمرو شان هیچ‌نوع فعالیت تخریبکارانه علیه یک‌دیگر را اجازه ندهند. در عوض با مدیریت سالم، منطقی و با درایت روابط با همسایگان منجمله پاکستان در پرتو منافع ملی می‌توانیم راه ترانزیتی به بحر را هم برای رشد اقتصاد کشور ضمانت کنیم.

برای ایجاد دولتی که بتواند این پرابلم‌های عدیده را که در این نوشتار از آن ذکر به عمل آوردیم مهار کرده و بحرانی بزرگی را که کلید حل آن هم اکنون در دستان پاکستان و مخصوصاً سازمان استخبارات نظامی آن می‌باشد به صورت موفقیت‌آمیز مدیریت کند لازم است تا از طریق تیم‌های متخصص و مدبر اداره چپی، جامعه شناس، سیاستمدار، حقوق دان، کارآگاهان نظامی - امنیتی - دفاعی - کشفی و مجاری دیپلوماتیک تمام تدابیر و امکانات را بخرچ داده تا این دولت مقتدر بتواند با تدبیر کلید این بحران را به دست خود گیرد، اگر دست بیگانه و عمال داخلی‌اش از گوشه و کنار کشور و اهرم‌های اقتصادی کوتاه گردد به یقین به همان تناسب اقتدار دولت در محلات تأمین می‌گردد، نباید دولت به خلا قدرت در محلات تن دهد باید جایی که از وجود دزدان، رهنان، طالبان، داعشیان و قاچاقبران تخلیه و پاکسازی می‌گردد سریعاً نیروهای دولتی و ارگان‌های اداره دولت جا به جا گردد. توسعه ارگان‌های ادارات پاسخگو و کارآ دولت در محلات، ارگان‌های تعمیر و تأمین دیموکراسی در سرتاسر کشور و بلند بردن نقش و اشتراک فعال مردم محل در این ارگان‌ها کلید حل بسیاری از معضلات و چالش‌ها در راه ملت و منافع ملی می‌باشد. اشتراک و فزونی نقش مردم در مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت و اداره کشور مشروعیت بیشتر دولت را در میان مردم تضمین می‌کند همچنان توزیع عادلانه قدرت و ثروت جامعه در میان همه مردم مشروعیت دولت را صحه گذاشته، اعتبار دولت را بیشتر ساخته و

بحران اعتماد را در جامعه از بین می‌برد. ماکس وبر دولت مدرن ملت را متشکل از ارگان‌های سیاسی، اداری و امنیتی می‌داند که حق استفاده انحصاری از زور مشروع بر مردم را در سرزمین معین دارا می‌باشد. که با ایجاد ادارات قانون‌گذاری، تطبیق و تحقق قانون در محلات، برقراری نظم و امنیت در سراسر کشور، اداره قضایی سالم برای حل اختلافات مردم و انسجام امور برای اتحاد همه مردم این دولت‌ها را از دولت‌های خود کامه و مستبد متمایز می‌گرداند. باید متذکر شد که در هیچ کشوری در دنیا هویت ملی قبل از تأسیس دولت ملی به وجود نیامده‌است بنابر این اکنون دولت مردان افغانستان، جامعه مدنی، سازمان‌های سیاسی و اجتماعی، اتحادیه‌های صنفی، جوانان، زنان، کشاورزان، اهل کسبه و در یک کلام همه مردم افغانستان در گام نخست دست به دست هم بدهند و از یک حکومت مقتدر که توان حکمروایی در سراسر کشور را داشته‌باشد حمایت کنند، یک حکومت مقتدر می‌تواند امنیت را در سراسر کشور تأمین کند، در صورت تأمین امنیت در سراسر کشور همه به همه آزادی‌های خویش نایل می‌گردیم یا در بدترین حالت می‌توانیم در یک فضای امن برای رسیدن به همه آزادی‌ها و اهداف اجتماعی، سیاسی و صنفی خویش از همه شیوه‌های مبارزه مسالمت‌آمیز استفاده کرده و خود را به منزل مقصود برسانیم و به این ترتیب چون ملت متری و سربلند از هویت بزرگ ملی برخوردار شویم.

کشوری چون افغانستان که بحران‌های عمیق اجتماعی را پشت سر گذاشته لازم است تا دولت مداران ما با دقت بیشتر به اشتراک همه مردم در اداره کشور و توزیع عادلانه قدرت و ثروت کشور در میان ملت به صورت یکسان توجه داشته باشند. در غیر آن مثل همیشه دو لت‌ها شکنند و آسیب‌پذیر بوده و پروسه ملت شدن به درازا کشیده و با عدم اشتراک مردم در ساختارهای اداره بی‌ثباتی، ملوک‌الطوایف و بی‌نظمی در کشور حکمفرما بوده و آب به آسیاب دشمن ریخته و کفاره آن را مردم ما به قیمت جانهایشان می‌پردازند.

تجربه بما به وضاحت نشان داد که هیچ کشوری در جهان برای ما صلح و آرامش به ارمغان نمی‌آورد، بر عکس همه برای منافع خود و کشورهایشان تا کنون فقط جنگ، برادر کشی و ویرانی مادی و معنوی را به کشور به ارمغان آورده‌اند، یونانی‌ها، مغول‌ها، عرب‌ها، فارس‌ها، انگلیس‌ها، روس‌ها، پاکستانی‌ها، امریکایی‌ها و دیگران همه و همه با ورودشان در کشور جنگ را باخود آورده‌اند همه شان تنها استراتژی‌های حمله به کشور برای دستیابی به منافع خودشان را داشته اند و هیچ کدام شان در باره عواقب فاجعه بار این لشکر کشی‌ها حتی کمترین توجه را نکرده‌اند که بعد از هر حمله ویرانگر با چند دسته شدن مردم بومی در دفاع و مخالفت با سیطره بیگانه و نبود روحیه ملت واحد و منافع ملی کشور از لحاظ ساختار اداره و سرزمین دستخوش بحران‌ات عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گردیده‌است که هر بار اعمار مجدد کشور و ساختارهای آن برای مردم ما بسیار گران‌تر از

مخارج و تباهی‌های جنگ تمام شده است.

در این جا یک مکث کوتاه از راهبرد قدرت‌های بزرگ و شرکت‌های تسلیحاتی در بروز بحران‌ها و مدیریت این بحران‌ها هم خالی از مفاد نخواهد بود.

این کاملاً واضح است که بحران‌ات بین‌المللی و منطقوی عمدتاً به وسیله قدرت‌های بزرگ البته در زمان جنگ سرد بیشتر به وسیله آیالات متحده امریکا و اتحاد شوروی و بعد از آن بیشتر در تحت استراتژی‌های آیالات متحده امریکا و همکاری و همگرایی اتحادیه اروپا، روسیه به وسیله کشورهای زیر حوزه نفوذشان ایجاد می‌گردند و حق مدیریت این بحران‌ها را هم تقریباً همیشه برای خودشان محفوظ نگه می‌دارند. معمولاً بحران‌ها به وسیله نفوذی‌های این قدرت‌ها از طریق کودتاها، نظامی، تظاهرات و آشوب‌های خونین خیابانی، به قول این قدرت‌ها " نافرمانی‌ها"، تهیه اسناد جعلی از خطرات احتمالی منطقوی و بین‌المللی و جا به جایی مهره‌های کلیدی در دولت‌ها که منجر به مشاجرات، اختلافات و زد و خورد‌ها میان رهبران گردیده و هر کدام برای تقویت موضع شان در زیر شعارهای دروغین و اغواگرانه از میان مردم شان سربازگیری کرده و دامنه آشوب‌ها را تا خارج از مرزهایشان توسعه می‌بخشند و درست همین جاست که بنابر خود فروختگی، کوتاه نظری و درک ناکامل از اوضاع ملی و بین‌المللی و پیامدهای مداخله خارجی، زمینه مداخله خارجی برای کشورشان را فراهم می‌گردانند که کنترل اوضاع از دست شان خارج

شده و مدیریت بحران به دست آن‌هایی می‌افتد که روی این بحران سرمایه‌گذاری کرده‌بودند. اما آنچه برای کشور شامل حوزه بحران در بعد داخلی بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است همانا واکنش اداره این کشورها در قبال این بحران‌ها و دیدگاه‌هایشان برای برون رفت از این بحران می‌باشد اگر در افغانستان نه حکومت با طالب و نه سایر نیروهای سیاسی و شبه نظامی در میان خود و با دولت کنار نمی‌آیند، اگر در عراق حکومت با مخالفین سنی و شیعه و کردها با همه توافق ندارند، اگر در سوریه حکومت با مخالفین سنی و سیاسی و کردها و همه در میان هم توافق نمی‌کنند و اگر اسرائیل با فلسطینی‌ها به موافقه نمی‌رسند، اگر در یمن حوثی‌ها با سایر هم‌وطنان خودشان توافق ندارند، اگر در لیبیا همه مخالفین سرباز اجیر کرده‌اند و کشورشان را گرفتار آشوب بزرگ کرده‌اند و اگر عربستان سعودی با ایران بر سر یک اجماع منطقی توافق نمی‌کند و در هرکجایی دیگر این کره خاکی که نزاع و کشمکش جریان دارد معلومدار است که نظام‌های این کشورها نه بر پایه دولت - ملت استوار بوده بلکه بر پایه همین کشمکش‌ها و نزاع‌های ذات‌البینی در جدال دایمی بسر می‌برند و بدین ترتیب فضای نظامی - امنیتی حاکم بوده همکاری و همگرایی در میان نخبگان و مردم مفقود می‌باشد که بدین ترتیب فرصت بسیار ارزشمند برای شرکت‌های تسلیحاتی ایجاد شده و باعث حضور قدرت‌های بزرگ برای رقابت با هم‌دیگر بر سر توسعه جایگاه و نفوذ می‌گردد که کفاره مادی و معنوی همه این شاخ و شانه کشیدن‌ها و

رقابت‌های این قدرت‌های بزرگ را مردمان مسکون حوزه بحران می‌پردازند. چون مدیریت این بحران و کلید حل مسایل مورد مناقشه و خود مهره‌های نفوذی به دست قدرت‌های بزرگ بیرونی می‌باشد بناً مسایل آن‌قدر بغرنج، پیچیده و ذوجوانب می‌گردد که راه حل آن غیر ممکن به نظر می‌رسد و در حقیقت همین است خواست اصلی بازیگران بازی بزرگ در حوزه‌های منافع حیاتی یا استراتژیک شان.

به همین لحاظ تأکیدات مکرر من روی توافق ملی، اتحاد همه مردم، اشتراک همگانی بر پایه منافع ملی برای حمایت قاطع از حکومت می‌باشد، بایست تمام هویت‌های پراکنده قومی و قبیله‌ای و مذهبی زیر نام بزرگ هویت ملی افغان تمرکز و تجمع کرده و این سلاح مخرب که قدرت تخریب آن بزرگتر از بم هستوی می‌باشد از دست دشمن بگیرند تا یک حکومت مقتدر که توانایی اداره کل کشور و تأمین امنیت سراسری را پیدا کند و از طرف دیگر در معاملات بین‌المللی با مشروعیت بیشتر از موضع همه ملت توان چانه زنی را با قدرت‌های بزرگ و کشورهای ذیدخل پیدا کند و مردم بتوانند در فضای امن خواسته‌هایشان را مطرح کنند و حکومت توانمندی اجرا و برآورده ساختن این خواسته‌ها را داشته باشد در غیر آن این به هیچ‌وجه منصفانه نخواهد بود تا از کسی چیزی بخواهی که مطمئناً توان پرداخت آن را نداشته باشد و در سطح منطقه و جهان کشورهای مختلفی دنیا و همسایگان که گروه‌های از مردم ما را در زیر نام قوم، مذهب، اندیشه، منافع اقتصادی و سایر اختلافات در زیر

سیطره خود دارند زیر نام نماینده این گروه‌ها کلید حل مسئله را محکم به دست خویش نگهداشته و مانند یک پدیده منفعت بار استراتژیک از آن بهره می‌برند و حکومت افغانستان در وجود زورگویان محلی و ساحات تحت نفوذ طالبان و داعشیان در مسایل ملی و بین‌المللی از موضع ضعیف و مشروعیت کمتر برخوردار می‌باشد و همین مسئله باعث می‌گردد تا کشورهای جهان در برخورد سیاسی، اقتصادی و نظامی در قبال افغانستان محتاطانه برخورد کرده و در بسا موارد از طریق انجوها بازورگویان محلی و قوماندانان رابطه‌های تأمین کرده‌اند. مسئله با اهمیت دیگر برای کشور همانا دوران پسا داعش در عراق، سوریه و لیبیا می‌باشد، از قراین اخبار و تحلیل اوضاع کشور بر می‌آید که فعل و انفعالات و جا به جایی‌ها زیر نام دولت خراسان داعش که بر اساس اسناد منتشر شده داعشیان خراسان آن‌ها شامل مناطق افغانستان و پاکستان هند و گوشه‌هایی از چین می‌باشد طی سال‌های ۲۰۱۴ تا کنون در افغانستان این را به وضاحت می‌رساند که پروژه بعدی گردانندگان داعش بعد از عراق، سوریه و لیبیا احتمالاً افغانستان خواهد بود، به قول محترم حنیف اتمر مشاور امنیت ملی رییس جمهور افغانستان در مجلس سنای افغانستان مورخ اکتوبر سال ۲۰۱۵ که نیروهای داعش از میان طالبان مخصوصاً طالبان پاکستانی سربازگیری کرده و در حال گسترش به سمت کشور های آسیای مرکزی می‌باشند و هم‌چنان غرض تأمین مالی گروپ‌هایش در صدد دسترسی به بازار مواد مخدر می‌باشند. گرچه عده از صاحب‌نظران به این عقیده‌اند که

طالبان به هیچوجه حاضر به دادن مواضع خویش به داعشیان نخواهند بود مگر انکشاف اوضاع کاملاً عکس موضوع را به اثبات می‌رساند، هم اکنون در ولایات شرقی افغانستان خاصتاً ولایت ننگرهار و کنر قسمت اعظم مواضع قبلی طالبان در دسترس داعشیان می‌باشد و بسا فعالیت‌های تخریبی، دهشت افگنی و عملیات‌های انتحاری را بین سال‌های ۲۰۱۵ تا کنون را در شهر کابل و ولایات افغانستان این گروپ به عهده گرفته‌است. از آن جایی که تهداب ساختاری گروپ‌های داعش در پاکستان و افغانستان به قول اخبار خاور میانه مؤرخ ۱۴ جنوری ۲۰۱۵ از نیروهای طالب و رهبران آن‌ها که در سال‌های اخیر شدیدترین حملات تروریستی را علیه شیعیان پاکستان در ایالت‌های خیبر پشتونخواه و بلوچستان راه اندازی کرده بودند متشکل بوده این را می‌رساند که از یک طرف فعالیت‌های تروریستی و دهشت افگنانه سال‌های اخیر در مساجد و تکایای شیعیان در شهر کابل و ولایات افغانستان کار همین گروپ‌های داعشی می‌باشد و از طرف دیگر خطراتی را که این گروپ‌ها برای کشورهای همسایه افغانستان چون ایران، ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان می‌تواند در آینده ایجاد کند این کشور را به فعالیت‌های تدافعی و پیشگیرانه در ولایات سرحدی ما مجبور ساخته و بنابر همسایگی و روابط عنعنوی‌شان بافدراتیف روسیه این کشور را در مسایل افغانستان فعال ساخته و یک‌بار دیگر بازی بزرگ در منطقه ما و خاصتاً افغانستان به جولان خواهد آمد که برای کشور ما با این وضعیت شکنند و ناهنجاری که

دارد بسیار گران تمام خواهد شد. اگر مردم ما، سیاستمداران، سیاست گزاران، حکومتیان، قوای مسلح کشور اعم از ارتش، پولیس و ارگان‌های امنیتی و عدلی با روحیه عالی و طندوستی زیر شعار بزرگ منافع ملی دست به دست هم ندهند و جلو این دسایس بزرگ را نگیرند خطرات بزرگی ویرانگر و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما را تهدید می‌کند. عده از تحلیل گران به این باور اند که اگر قدرت‌های بزرگ تصمیمی اتخاذ کنند به هر نحوی و شیوه‌ای که باشد آن را عملی می‌کنند. اما به باور من هر قدرتی در جهان محدودیت‌ها و مشکلات خویش را دارند و همه به این باور اند که هیچ مشکلی در جهان به وسیله قدرت نظامی و جنگ قابل حل نیست. جنگ‌ها برعکس بی‌ثباتی‌ها را بیشتر ساخته و باعث بروز مشکلات عدیده جدید شده‌اند که این بی‌ثباتی‌های منطقوی بی‌ثباتی‌های بین‌المللی را باعث گشته است. بناً اگر مردم ما و حکومت ما بدرک کامل از منافع ملی گام بردارند یعنی مردم با درک از منافع علیای کشور کمر حکومت خویش را ببندند و حکومت هم با این درک به مفهوم واقعی آن در عرصه ملی و بین‌المللی گام بردارد، دستگاه دیپلوماسی کشور با این درک عالی بسیار به خوبی طرف‌دارانی بی‌شماری در عرصه بین‌المللی برایش دست و پا خواهد کرد تا کشور را در قبال این مصیبت و یا سایر تهدیدات یاری رسانده و همکار باشند. درک منافع ملی و تعریف مشخص از منافع ملی به همه مصیبت‌های ما نقطه پایان می‌گزارد.

بسیاری از جامعه شناسان افغان و یا خارجی برای برائت طرف‌های درگیر مسایل افغانستان بیشتر معلول‌ها را به جای علل به مردم ارائه می‌کنند و تفسیرهای ناجور از وضع کشور ما ارائه می‌کنند. در بیشترین تحلیل‌ها در عوض ذکر ملت افغان پیوسته از نام اقوام و در صدهای خود ساخته‌ای شان هم مردم، هم سیاسیون و هم حکومتیان را سر درگم ساخته و همه تنها به این می‌اندیشند که علل همه در خارج از مرزهای افغانستان نهفته است در حالی که علل در داخل مرزهای کشور و در خود ما نهفته است. ما خود نگری نداریم، هیچ کدام ما نه تنها مسؤولیت ملی خویش را درک نمی‌کنیم بلکه به کمبودی‌ها، اشتباهات و گناهان خویش معترف نبوده برای هر یک از ناتوانی و اشتباهات خویش ملامت جستجو می‌کنیم و همه کسر و قصورها را به گردن حکومت می‌اندازیم و حکومت هم با نهایت بی‌مسؤولیتی همه این تقصیرات را به گردن خارج و پلان‌های خارجی‌ها می‌افکنند و بدین ترتیب فرهنگ منحط بی‌مسؤولیتی روز تا روز وسیع‌تر شده تا این که حالا دیگر تروریستان بین‌المللی و قاتلین معلوم‌الحال مردم هم در تحت شعاع همین فرهنگ منحط دعوی رهبری و اداره کشور را دارند و عده هم رهبری می‌کنند. در حالی که همه مسایل بر می‌گردد به مردم خود، خانه ما را توسط خود ما خراب می‌کنند، ما افغانان هستیم که بالای ما نام‌های مجاهد، ملحد، طالب و غیره را گذاشته و وسیله کشتار و ویرانی را به دست ما داده و ما را به کشتار و ویرانی در میان خود ما مشغول ساخته‌اند و خود شان به فکر آرام در غارت کشور

ما و حصول اهداف شان در کشور ما و منطقه مصروف اند.

اگر مردم زیر نام بزرگ هویت ملی درک منطقی از منافع ملی داشته باشند و حکومت شان را در برابر هر نوع تجاوز خارجی حمایت کنند و خود فریب بیگانه را نخورند و حکومت هم با دستگاه طویل و عریض خویش و بادرک عمیق از منافع علیای ملی روابط خویش را با همسایگان بهبود بخشیده ثبات، صلح و آرامش در کشور را تأمین کرده و به این ترتیب پاکستان و ایران را به حیث همسایه های ما این باور برسانند که افغانستان و مردم آن نه تنها هیچ تهدیدی علیه آن کشورها نبوده بلکه در یک نظام امن منطقوی با درنظرداشت منافع ملی منافع استراتژیک و کوتاه مدت آنها را هم تأمین می کند. قناعت دادن استراتژیست های کشورهای همسایه، ایجاد یک اجماع منطقوی و حمایت بین المللی برای ثبات منطقه و افغانستان کار یک حکومت متخصص ملی با دستگاه دیپلوماتیک که اولاً خود مجهز با فهم منافع ملی آراسته باشد و راه های برون رفت هر بحران را با درنظرداشت منافع ملی افغانستان و کشورهای همسایه و منطقه ارائه داده بتواند می باشد. این کار شدنی است تجارب تاریخی و بحرانات معاصر در جهان نمونه های فراوان ارائه می کند که تنها ملت هایی توانسته اند از این بحران ها سرفراز و موفق بدرایند که درک سالم از منافع ملی شان داشته و بر پایه منافع ملی به دور حکومت مقتدر وحدت ملی تجمع کرده و نظام پسا بحران را عالمانه اداره و رهبری کرده اند و برعکس هستند همین اکنون مثال های فراوان از کشورهای چون عراق، لیبیا، سوریه،

یمن، سومالیا، ایتوپیا، سودان، کامرون، گینی، نایجریا، کینیا، اریتریا، جیبوتی، چاد و سایر کشورها که در آنجا مردمشان درکی از منافع ملی نداشته و پایبند به یک هویت ملی و دیدگاه وطن شمول نبوده‌اند در نتیجه جنگ‌ها به بحرانات عمیق‌تر و عمیق‌تر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی دچار شده‌اند که هر کدام تا حال صدمات خونباری را بر مردم شان همراه با تجزیه‌های متواتر بر کشورشان تحمیل کرده‌اند.

بنای این کوتاهی از ماست که مردم ما بنابر عدم درک از منافع ملی غلامی بیگانه را ترجیح داده علیه وطن خود قرار می‌گیرند و حکومت‌ها و حکومت داران ما همچنان بنابر نداشتن فهم از منافع ملی تنها جیب خود را اداره و حکومت می‌کنند و توان مدیریت بحران و اداره کشور را ندارند.

مشکلات، کمبودی‌ها و ناتوانی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و مدیریتی عدیده‌ای در کشور وجود دارد و تنها وقتی ما برای رفع این مشکلات و کمبودی‌ها چاره جویی کرده می‌توانیم که درگام نخست به صورت علمی و جامعه شناسانه این مشکلات را تشخیص و تعریف کرده بتوانیم. معمولاً تفاوت‌های بین داشته‌ها - امکانات - ظرفیت‌ها و نیازمندی‌ها - خواسته‌ها - آرزوهای مردم بیانگر مشکلات می‌باشد، مشکل از جایی بروز می‌کند که خواسته، آرزو و نیازمندی وجود داشته‌باشد ولی همه این‌ها برآورده نگردد که البته این مسئله در همه امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اداره و رهبری و نظامی یکسان صدق می‌کند و جامعه را زیانمند می‌سازد.

که موسسات پژوهشی، تحصیلات عالی و ارگان‌های ذیربط حکومت بانیست عوامل وجودی این مشکلات را به صورت علمی و جامعه شناسانه تجزیه و تحلیل کرده و بعد از تشخیص تعریف معین برای این مشکل ارائه کرده و در همکاری و همیاری با موسسات مربوط و اداره حکومت روش‌ها و ظرفیت‌های رفع این مشکلات را بنمایانند تا از یک طرف مشکل برای مردم شفاف باشد و هم راه‌های حل و برون رفت آن به مردم واضح بوده تا آن‌ها بدانند که قصور از موجودیت مشکل در کی و از کجا است؟ و قصور ادامه وعدم رفع مشکل در کجاست؟ در گزارشدهی شفاف حکومت طرف اعتماد مردم قرار گرفته و مردم سهم فعال‌تر در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تأمین نظم عامه گرفته و حکومت را در همه عرصه‌ها همکار می‌گردند. سرتاسری شدن این پدیده مشروعیت حکومت را افزایش داده و پایه‌های یک حکومت مقتدر را در محلات و از کران تا کران کشور استحکام می‌بخشد. در کنار کم آگاهی مردم از منافع ملی و ضعف حکومت در عدم اداره و مدیریت در عرصه ملی و بین‌المللی هستند چالش‌های فراوانی دیگری که هر کدام در جای خودش تأثیر بسیار ژرف در عقب‌مانی جامعه ما داشته که قابل تأمل بیشتر بوده و ایجاب آن را دارد تا کمی ژرفتر آن را به بحث بگیریم. موضوع مشارکت همه اقشار و طیف‌های جامعه به حیث یک کتله واحد ملت افغان در تمام عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تأمین امنیت مهمترین مسئله فرا روی مردم ما می‌باشد.

فصل ششم

جوانان

جوانان نیروی بالنده، متفکر، پیشرو و آینده ساز جامعه که بر اساس آمارهای ادارات دولتی حدود بیش از شصت و پنج درصد باشندگان کل کشور را احتوا می کنند و در تمام ساحه ها و سکتورهای آموزشی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی حضور پر رنگ داشته و تلاش و پیکار بی امان این قشر آینده ساز مایه ای امیدواری بزرگی برای امروز و فردای جامعه اند. قابل تصریح می پندارم که رشد اجتماعی انسان ها به تدریج صورت گرفته و در ایام جوانی به دوره کمال می رسد، این که جوان چگونه رشد کرده است؟ تا کدام حدود پهلوهایی خوب و زشت در کرکتر و عملکرد خویش دارد مستقیماً متأثر است از این که این جوان در چه شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی رشد و نمو کرده و در چگونه یک خانواده ای متولد و رشد کرده است زیرا محیط ماحول در ساخت فکری انسان ها و شخصیت شان نقش ارزنده ای را بازی می کند که نسل جوان امروز هم خود در اوضاع نابسامان جنگ و اختناق رشد و پرورش یافته و هم پرورش یافته والدین می باشند که چهار دهه جنگ، برادر کشی، افتراق، انقطابات شدید اجتماعی سیاسی، بحران اعتماد اجتماعی، مهاجرت، جا به جایی های اجباری، نبود امکانات و دسترسی به آموزش و پرورش - صحت همگانی - تحصیلات ابتدایی متوسط و عالی وده ها کمبودی دیگر را پشت سر گذاشته و این وضعیت کماکان ادامه دارد. بناً در میان این قشر آن عده جوانانی که با وصف آن اوضاع نابسامان ورقت باری که از شمه ای

کوچک آن در بالا ذکر به عمل آوردم توانستند با اتمام تحصیلات عالی، دانشگاهی و تخصصی خود را برای خدمت به وطن در پرتو منافع ملی آماده ساخته‌اند واقعاً قهرمانان حقیقی‌اند و نام‌هایشان با خط زرین در تاریخ کشور حک گردید. درک، قدر و ارزش حقیقی این جوانان امریست ملی که ارگان‌های مسئول اداره دولت و گزینش کادرهای متخصص با تمام امکانات، ذرایع و توانمندی این نسل را مانند گوهر گرانبها که مستلزم مراقبت همیشگی بوده با دلسوزی مراقبت کرده و از فرار این مغزها جلوگیری به عمل آورند.

اما مشکلات و چالش‌های بزرگی اجتماعی و سیاسی موجود و برخورد غیرمسئولانه ادارات ذیربط در قبال جوانان که فراروی این قشر بالنده قرار دارد مانع آن می‌گردد تا از این قشر با تمام ظرفیت در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی به نفع صلح، تأمین امنیت سراسری، رفاه همگانی، ترقی و تعالی و رشد کشور استفاده گردد. آنچه حلقه مفقود و گم گشته در میان این قشر محسوس است در گام نخست همانا سرگشته گی و نبود یک تفکر افغانستان شمول هویت ملی و درک مشترک از منافع ملی می‌باشد که این قشر در طول دو دهه اخیر نتوانسته تا از یک شکل سراسری ملی بدون وابستگی به اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب و افراطی برخوردار گردند. اکنون جوانان ما با آنکه اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند اما چون نیروی متشکل نیستند و در برابر نا برابری‌ها، حق تلفی‌ها، نارسایی‌ها، کاستی‌ها و سایر ضعف‌های اجتماعی نه خود می‌تواند از

خود دفاع کند و نه نیرویی سالمی را در ساختار سیاسی کشور سراغ دارند که به آن متکی باشند. همچنان پروژه‌ها و ساختارهای مردمی موجود کشور هیچ جذابیتی برای جوانان ندارند، آن‌ها تنها به حیث ماشین اجرایی در نظر گرفته شده‌اند آن‌هم در بسا موارد به صورت تصادفی و غیرقانونمند، در هیچ پروژه و ساختاری خواسته‌ها و نیازمندی‌های قشر جوان تعریف نگردیده‌است، این مسئله از لحاظ جامعه‌شناسی به وضاحت می‌رساند که ساختار سیاسی موجود کشور برای قشر جوان قابل اعتماد نبوده و این قشر بنابر ملحوظات سنت، افراطیت، وابستگی مضاعف جو سیاسی کشور به وسیله احزاب و تنظیم‌های جهادی و سیاسی وابسته به ایدیالوژی‌های غیرافغانی و تا حدودی مغایر منافع ملی نتوانسته‌اند و یا در ساختار زورگویی سیاسی اجازه نیافته‌اند تشکل ملی خود را با اندیشه‌های تابناک منافع ملی که به یقین خواست هر جوان کشور می‌باشد ایجاد کنند.

امروز خوشبختانه اکثریت جوانان از نعمت سواد برخوردار بوده گر چه تا هنوز هم ۷۵٪ از فارغان صنوف دوازدهم توان شمولیت به پوهنتون‌ها و موسسات تحصیلات عالی کشور را ندارند اما داشتن همین حداقل سواد هم روزنه امیدی است برای ایجاد یک جنبش بسیار بزرگ و تأثیر گزار سیاسی افغانستان شمول جوانان برای نقش آفرینی غیروابسته آن‌ها در حیات سیاسی جامعه، مدیریت تخصصی کشور برپایه منافع ملی، نهادینه کردن حکومت قانون و ارتقای ارزش‌های دیموکراتیک، مبارزه با همه انواع نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و

از بین بردن فساد و زورگویی در کشور. جوانان قشر بسیار بادرک اند و تناقض‌های این دنیا را می‌توانند بسیار به خوبی ببینند، آن‌ها بنابر خصوصیت طبعی رشد انسان آرزومند فراگیری دانش و حرفه هستند، آن‌ها عمیقاً عدالت پسند و شجاع اند اگر در پرورش‌شان غفلت صورت نگیرد آن‌ها بهترین و پرحرارت ترین مدیران آینده کشور می‌گردند.

اکنون دقیقاً زمان آن رسیده که این نیروی بالنده به عنوان بزرگترین نیروی انسانی کشور و سرمایه بزرگ ملی بر اساس اصول و هنجارهای دیموکراتیک در پرتو قانون اساسی کشور شکل و یا جنبش سراسری جوانان را راه اندازی کرده و اداره کشور و جامعه استوار بر ارزش‌های دموکراتیک، حاکمیت قانون، جامعه‌ای عاری از تبعیض، شایسته سالاری، جامعه مدنی کارا، نهادینه شدن فرهنگ دموکراسی را در دستان متخصص وفنی خویش گیرند. آن جامعه و کشوری از رفاه و ترقی برخوردار می‌گردد تا که از همه ظرفیت‌ها و نیروی انسانی خویش در همه عرصه‌های اقتصاد، اداره، صنعت و سیاست به بهترین شکل ممکن استفاده کند که جوانان در کشور بزرگترین نیروی انسانی محسوب می‌گردد. بناً اگر از این نیروی بزرگ به شکل مناسب و با برنامه ریزی علمی استفاده به عمل آید کشور به مدارج عالی توسعه، ترقی و پیشرفت خواهد رسید در غیر آن نه تنها کدام ترقی و پیشرفتی نصیب ما نخواهد گردید بلکه جامعه در وجود سیل بیکاران، منحرفین اخلاقی و معتادان به هرج و مرج رفته و

امنیت ملی به خطر مواجه می‌گردد. یعنی این که مشارکت جوانان در اداره کشور مستقیماً متناسب است با توسعه ملی و پیشرفت که مستلزم ترویج زیرساخت‌های فکری در سطح کل کشور می‌باشد تا تمام قدمه‌های تصمیم گیرنده همه عرصه‌های سیاست، اقتصاد و اداره کشور به این آگاهی برسند که به همه مردم به ویژه قشر جوان فرصت مشارکت را بدهند و به این ترتیب به تضامین شان مشروعیت بیشتر ببخشند ناگفته نماند که قشر جوان کشور به عنوان منبع انرژی و موتور حرکت پیشرفت و توسعه کشور می‌باشند، نبود آن‌ها در سیستم اداره و تصمیم‌گیری سیستم را لنگان کرده و تضامین را ناقص می‌گرداند به هر اندازه‌ای که جوانان در سیستم اداره، اقتصاد، سیاست و امور دفاعی مشارکت (مشارکت در تصمیم‌گیری و سیستم اجرایی) بیشتر داشته باشند به همان اندازه احساس هویت و تعلقیّت ملی‌شان افزایش می‌یابد. اساساً مشارکت در کلیت مسئله یکی از حقوق اساسی شهروندی می‌باشد ولی مشارکت این رویا را به حقیقت مبدل می‌گرداند در اینجا جا دارد کمی در باره مشارکت هم توضیح ارائه گردد.

مشارکت یا به زبان انگلیسی آن را "Participation" می‌گویند به مفهوم استفاده از منابع شخصی یا فردی در یک عمل جمعی البته به صورت آگاهانه و داوطلبانه می‌باشد. اقتصاد دانان و جامعه شناسان متفق‌الرأی به این نظر اند که مشارکت عملی داوطلبانه و آگاهانه اتباع کشور در همه امور عمومی، ارگان‌های اداره کشور، اجرایی، اداری، سیاسی، موسسات و کارخانه‌های تولید و باز تولید، جریان انتخابات

هم انتخاب شونده و هم انتخاب کننده، سازمان‌های اجتماعی، مذهبی، انجمن‌ها و موسسات فرهنگی، جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی که حیات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به طور مؤثر می‌توان گفت که مشارکت اساساً تشریک مساعی داوطلبانه مردم برای بهتر شدن زندگی می‌باشد که بنیاد آن بر اصل برابری استوار بوده و رویای اندیشه‌های شهروندی در تعمیم مشارکت صورت عملی به خود می‌گیرد. مشارکت انواع مختلف داشته چون مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی، مشارکت اجتماعی و مشارکت فرهنگی و..... ولی از آن جایی که مشارکت در تمام عرصه‌های حیات یک کشور به هم پیوسته می‌باشند، در بحث اساسی از مشارکت استفاده می‌کنیم ولی متخصصین امور اداره، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان هر بخش مشارکت را به صورت جداگانه در نظر می‌داشته‌باشند چون مشارکت اقتصادی یعنی سهمگیری و شرکت آگاهانه فعالانه و داوطلبانه مردم در نظام تولید و شیوه آن، وسایل مادی، سیاست اقتصادی و توسعه آن، مشارکت سیاسی یعنی اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم برای تأثیرگذاری عمیق روی تصمیم‌گیری‌های سیاسی حکومت می‌باشد که به زبان دیگر آن را مردم سالاری نیز می‌نامند. هانتینگتون آن را چنین تعریف می‌کند «فعالیت شهروندان خصوصی به منظور تأثیر نهادن بر فرایند تصمیم‌گیری سیاسی دولت.» تنها از طریق مشارکت است که می‌توان حاکمیت سیاسی را به صورت مسالمت‌آمیز دست به دست کرد، تنها از طریق مشارکت سیاسی مردم می‌توان از وقوع کودتاها

جلوگیری کرد، این مشارکت سیاسی مردم در اداره و تصمیم‌گیری است که به حکومت مشروعیت می‌بخشد و از طریق مشارکت سیاسی رهبران مورد اعتماد مردم برگزیده می‌شود و مشارکت اجتماعی از سهم‌گیری آگاهانه، فعال و هدفمند مردم در روابط عمومی و بین گروهی چون اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، باشگاه‌ها، سازمان‌های مذهبی و صنفی و غیره تشکلات دولتی و غیردولتی که به منظور جلب همکاری بیشتر مردم به رویداد‌های معین اجتماعی تأسیس گردیده‌باشد حکایت دارد و همچنان مشارکت فرهنگی سهم‌گیری فعال و داوطلبانه مردم را در وفاق فرهنگی و اجتماعی مخصوصاً در جوامع باخصوصیات مختلف اتنیکی ارتقای سطح فرهنگ عمومی در میان همه مردم می‌باشد. مشارکت در حالی که بهترین وسیله و ابزار در راه توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشور می‌باشد از طرف دیگر اشتراک فعالانه مردم در رویدادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یکی از اهداف زرین انسانی برای تشکل مردم به‌در و یک ملت به هم پیوسته برای قطع جنگ و برادرکشی بوده که ما را به سرمنزل مقصود دولت ملت رهنمون می‌گردد. در هر آن جایی که شهروندان فعال دارند آن‌جا جنگ نیست، آن‌جا برادرکشی نیست، آن‌جا بی‌رحمی نیست، آن‌جا وحشت نیست، آن‌جا فقر نیست، آن‌جا بی‌عدالتی نیست، آن‌جا ترقی است، آن‌جا پیشرفت است، آن‌جا رفاه است، آن‌جا برادری است، آن‌جا برابری است، آن‌جا مساوات است، آن‌جا مردم خود حافظین منافع کشورشان اند، آن‌جا مردم خود متخلفین را به پنجه قانون

می‌سپارند، آن‌جا مردم خود حکومت را در تطبیق قانون همکاری می‌کنند و.... این‌است مفهوم اصلی مشارکت مردم در همه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور.

اما به نظر من بهتر خواهد بود موضوع مشارکت جوانان در اداره و مراجع تصمیم‌گیرنده کشور (بعد از یک تحلیل و ارزیابی کاملاً علمی به وسیله مراجع پژوهشی) قانونیت پیدا کند و در پرتو قانون آن‌ها بایست خود را مسؤول احساس کنند.

نقش خانواده در پرورش جوانان و آماده‌سازی‌شان برای کار فردای کشور نیز از اهمیت فوق‌العاده برخوردار می‌باشد، موسسات مراقبت خانه و خانواده و وسایل اطلاعات همگانی خاصاً تلویزیون برنامه‌های مشخص تربیتی و روان‌شناختی برای تربیه سالم جوانان در نخستین مدرسه زندگی یعنی خانواده تنظیم کرده و به والدین بیاموزند که اساساً مشارکت فردای فرزندشان در اداره کشور از همین‌جا از همین‌کانون خانواده آغاز می‌گردد. او در همین‌جا به شخصیت و هویت اصلی خویش می‌رسد، خانواده باید تمام تلاشش را انجام دهد تا فرزندان سالم مطابق مقتضیات زمان تربیه کرده و از این طریق جامعه را سالم نگهدارند. بر اساس نظریات جامعه‌شناسان و روانشناسان برای انسان‌ها سنین ۱۳ تا ۱۸ سالگی دوران بسیار با ارزشی برای یافتن و یا کسب هویت می‌باشد، جوانی بهار زندگی انسان‌هاست در این آوان است که تمام استعدادهای انسان فوران می‌کند که درک و به کارگیری درست و برنامه‌ریزی معقول و بامفهوم این دوران تمام

زندگی انسان را ضمانت می‌کند، در این جا با تأسف باید اذعان داشت که در فرهنگ کشور ما توجه لازم و ارزشمند به شخصیت و نظریات جوانان و نوجوانان صورت نمی‌گیرد، اولاً این که در کشور چه در محیط منزل و یا در حیات اجتماعی در هیچ موردی از جوان و نوجوان نظر مطالبه نمی‌گردد و همچنان شخصیت جوان و نوجوان روزانه بار بار تحت عنوان «تو هنوز کوچک هستی، دهنه به وی شیر می‌دهد، عقلات خام است، تو حق نداری، این کار طفلان نیست، بلستی، شصتی، نو چندانک» تحقیر می‌گردد در حالی که جوانان و نوجوانان مانند بزرگ سالان به صورت طبعی آرزومند حرمت‌گزاری و ارزش دادن به نظریات‌شان را هم در محیط کوچک خانه و هم در اجتماع دارند و همین حرمت‌گزاری و تکریم شخصیت باعث رشد تفکر سالم جوان گشته و ایشان را در حیات سیاسی، اجتماعی و مسلکی به عنصر فعال و مبتکر به بار می‌آورد، سعی بر آن می‌دارد تا بیشتر شخصیت خویش را شایسته احترام و نظریات‌اش را قابل قبول جامعه و رقبتارش را خدمت‌گزار صادق گرداند. یعنی این که اگر جوانان ما در دوران جوانی و نوجوانی هم از طریق خانواده و والدین و هم از طریق مدرسه و مکتب بتواند هویت سالم افغانی کسب کنند و تصویری روشن از خود و جامعه پیدا کنند و با یک برنامه ریزی سالم از تمام خطرات و آسیب‌های اجتماعی که آنان را تهدید می‌کند مصئون و در امان نگهدارند جوانان می‌تواند با تمام شور و علاقمندی فراوان و اعتماد به نفس بیشتر به فردای مطمئن بنگرند در غیر آن او به یک فرد

نامطمئن، بدون اعتماد به نفس، متزلزل و متردد تبدیل شده که هر آن در برابر سؤاستفاده‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آسیب‌پذیر می‌باشند، همچنان موضوع مشارکت جوانان به حیث یک سیستم در پروگرام درسی مکاتب و موسسات تحصیلات تخصصی و عالی گنجانیده شود. جوانان باید از مدرسه و در جریان تحصیل به این مامول آشنا گردند. اگر جوانان هم در حمایت قانون بوده و هم حمایت بزرگسالان کشور را با خود داشته‌باشند مایحصل مشارکت شان در اداره، ترقی و پیشرفت به مراتب بلند رفته و بلند بردن نقش جوانان در نهادهای دیموکراتیک منجمله ساختارهای انتخاباتی و روند انتخابات بسیار به خوبی می‌تواند این سیستم و روند را از گزند دست اندازی‌های زورمندانان و غاصبان به دور ساخته و در دراز مدت به یک روند واقعاً دیموکراتیک برگرداند. همچنان مشارکت جوانان در اداره و اقتصاد کشور این قشر را به کسب اندوخته‌ها و تجارب بیشتر و امیداری آن‌ها درک می‌کنند که بدون فراگیری دانش مسلکی مشارکت در تصمیم‌گیری امریست ناممکن.

از مشارکت جوانان در اداره کشور- اقتصاد و امنیت به این نتیجه می‌رسیم که بلند بردن نقش جوانان خود یک روند منطقی بازتاب هویت ملی در میان قشری که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند بوده و این مشارکت کشور را به تدریج به سوی دیموکراتیزه شدن و در نهایت به منزل دولت - ملت رهنمون می‌گردد.

فصل هفتم

زنان

مسئله زنان و مشارکت این قشر در اجتماع، سیاست، اقتصاد و اداره بخشی دیگری از آسیب بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه می‌باشد که باعث ناتوانی، عقب ماندگی و درماندگی کشور افغانستان گردیده‌است که بدون رفع این آسیب بزرگ اجتماعی رسیدن ما به منزل مقصود ملت یک‌پارچه و راه‌یابی به شاهراه ترقی و پیشرفت میسر و ممکن نیست. تجربه کشورهای توسعه‌یافته به وضاحت این را می‌رساند که میزان شرکت زنان در اجتماع، اقتصاد، اداره و سیاست مستقیماً متناسب است با درجه رشد و توسعه یافتگی آن کشورها. همچنان توسعه پایدار به مثابه فرآیندی که مردم یک کشور برای دستیابی به یک زندگی مرفه به آن نیازمند اند بدون استفاده مؤثر از همه ظرفیت‌ها و امکانات و مشارکت همه مردم که زنان بخش قابل توجه پنجاه درصدی این ظرفیت را تشکیل می‌دهند، در این روند امریست غیرمحمول. زیرا برای بشر پیوسته امکانات محدود بوده و نیازمندی‌های جامعه نامحدود بوده‌است، این افزایش نامحدود نیازمندی‌ها سیاست‌گذاران و متخصصین اداره و اقتصاد را به این نقطه عطف می‌رساند که در سیاست‌گذاری‌هایشان اشتراک همه اقشار به ویژه قشر زن را در اداره و اقتصاد به صورت مؤثر در نظر داشته‌باشند.

زنان نیمی از باشندگان کشور را احتوا می‌کنند اما بنا برنگرش نابرابر جامعه در قبال این قشر، موجودیت فرهنگ مردسالاری، موجودیت خشونت علیه زن، منفعل بودن این قشر در برابر انواع

تبعیضات و نابرابری‌ها و عدم مشارکت فعال در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره، سؤاستفاده ابزاری از عده نمایندگان زن در ساختار بروکراتیک، ارگان‌های رهبری، پروسه‌های انتخاباتی و جامعه مدنی کشور و جازدن آن به عنوان مشارکت عمومی زنان در جامعه و تقسیم فطری امور منزل و کارخانه و فرزند داری برای زنان و امور کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اداره امور کشور برای مردان باعث آن شده تا این قشر در کشور از شرکت در همه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به دور نگهداشته شده و جایگاه‌اش در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه همچنان خالی نگهداشته شود. در افغانستان زیر نفوذ فرهنگ مردسالار جامعه، سؤاستفاده از ابزار مذهب، بی‌باوری، عدم اعتماد به نفس و منفعل بودن خود زنان برای مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان در همه عرصه‌های زندگی اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار اندک داشته و در جامعه منحیث فرد کامل تلقی نمی‌گردد بیشتر این تلقیات بر می‌گردد به خود زنان ایشان اند که مردان فردای مردسالار جامعه را در دامن خویش پرورش می‌دهند، زنان کشور خود در مشارکت فعال‌شان در اجتماع بی‌باور اند، خودشان احساس ناتوانی و بی‌انگیزگی می‌کنند، آن‌ها سیاست و کار اجتماعی را خارج از توان و ظرفیت خویش می‌دانند و به تأثیرگذاری خویش در جامعه و سیاست باورمند نیستند، در بسیاری از حالات آن‌ها حتی برای انتخاب همسر خود را ناتوان می‌پندارند، در سطح خانواده بیشتر از مردان خانواده زنان بالای

دختران شان تأکید به رعایت سنت‌ها و عادات بازدارنده از تحصیل، مخصوصاً تحصیلات عالی، مشارکت و برابری دارند آن‌ها هستند که دختران شان یا زنان فردای کشور را با افکار نا سالم گذشته باز تولید می‌کنند. بناً اگر مسئله مشارکت زنان را به صورت قانونمند در برنامه‌ریزی‌های آینده ساز کشور در نظر بگیریم، توجه نخست باید به فرهنگ حاکم در کشور مبذول گردد، در ساختار فرهنگی کشور که عبارت از مجموعه‌ای عادات، عقاید، باورها، هنرها، آداب، اخلاق و حقوق متداول در میان مردمان می‌باشد، این باور حاکم است که زن ضعیف است، این باور باور خود زن است بایست این باور از ریشه دگرگون گردد، زنان کشور باید اولاً خود اعتماد به نفس پیدا کنند. رفتارهای نمایشی و حرکات سمبولیک درد زن جامعه را دوا نمی‌کند، بلکه برعکس پروسه بیداری و آگاهی زن را بیشتر به مشکل مواجه می‌سازد. برویت قوانین کشور به ویژه قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زن راه‌های قانونی برای مشارکت زن در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره کشور هموار گردیده‌است اما این به هیچ‌وجه کافی نیست زیرا از یک‌طرف در شرایط ناامن امروز کشور ما که دولت حتی در پایتخت توان تطبیق قانون را ندارد و در سراسر کشور ملوک‌الطوایف با اندیشه‌های سنتی و تفکر زن ستیز حاکم است این قانون اساسی و یا قوانین در این راستا چه دردی را دوا می‌کند، از طرف دیگر در جایی که حتی قدرت دولتی با همین قانون حامی حقوق زنان حکمرانی داشته‌باشد نمی‌تواند به زور وارد حریم

خانواده‌ای که در آن فرهنگ و تفکر تبعیض علیه زن و مشارکت او در اجتماع حاکم است، گردد. بناً با آنکه قوانین نقش ارزنده‌ای را در این راستا دارند اما زنان کشور به آگاهی از نقش خویش در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمنداند، نخست باورهای حاکم در ذهن خود زن تغییر یابد، زنان باید به مؤثریت مشارکت شان در جامعه باورمند گردند، آن‌ها هم پسران و هم دختران‌شان را با باورهای نو برای مشارکت عموم مردم بدون تبعیض جنسیتی و سایر نابرابری‌های اجتماعی تربیت کرده و به جامعه بسپارند. به قول جواهر لعل نهرو «برای بیدار شدن مردم این زنان است که باید بیدار شوند، وقتی دختری حرکت می‌کند خانواده به جنبش در می‌آید پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهند خورد. اگر وال Aggrawal این راه یک شبه نیست زحمات و قربانی‌های بی‌شماری را مطالبه دارد، تکانه‌های بی‌شماری در کشور وجود داشته و دارد که بیداری و آگاهی زنان را در پسوند خویش نهفته داشت ولی زنان کشور بنابر نبود سیستم اداره کننده و رهبری کننده نتوانست از آن بهره‌جویی مؤثر کند، حادثه فرخنده شهید در شهر کابل و حوادث بی‌شماری سنگسارها، خودسوزی‌ها و خودکشی‌ها در سرتاسر کشور مؤثرترین محمل‌های بیدار کننده محسوب می‌گردند تا ارگان‌های مدافع برابری حقوق زنان، رسانه‌ها و ادارات فرهنگی در افغانستان با بهره‌جویی مؤثر از آن در بیداری این قشر بسیار با اهمیت و محوری جامعه و مشارکت‌اش در اجتماع، سیاست و اقتصاد استفاده می‌کرد. ما به هیچ پیشرفتی نایل

نخواهیم گشت که عنصر ضد پیشرفت در تفکر محوری ترین قشر جامعه یعنی زنان حاکم باشد. تا زمانی که خود زنان به این باور و آگاهی نرسند که آنها مانند مردان انسان کامل توانمند بوده و در جامعه نقش مهمتر و بیشتر از مرد را دارا می باشند، فرودست و فرادستی در جامعه در کار نیست و اگر زن خودش برای احراز جای و مقامش در تکاپو نگردد، این خودش است که سند محکومیت و فرودستی اش را با وصف مقام شامخ اش در جامعه تسجیل می کند و اگر زنان جامعه ما بیدار نگردند این جامعه قرن های دیگر با این مشکلات که دارد تقلا خواهد کرد. زیرا همین زنان اند که پرورش دهندگان اعضای فردای این جامعه اند. آنها از یک طرف مادران و یا تربیت دهندگان فرزندان فردا را در خود پرورش می دهند و از طرف دیگر جوانان و پدران فرزندان فردا را به عهده دارند. ببینید در این دایره مستمر حیات زنان نقش تعیین کننده را دارند که بر علاوه اشتراک خودش در اداره، سیاست، اقتصاد و جامعه از اهمیت فوق العاده برخوردار می باشد بحیث زن و مادر فردا و فرداهای ما به بیداری و آگاهی ایشان وابسته می باشد. یعنی حقا که جواهر لعل نهرو به اهمیت مستمر این عیب اجتماعی پی برده و این قشر را آغازگر بیداری ملت دانسته است. همان طوری که در شروع این مبحث متذکر شدم مشارکت همه اقشار در پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک امریست نهایت ضروری ولی زنان کشور که نیمی از ظرفیت و امکانات کشور را احتوا می کنند از شبکه این مشارکت کاملاً به دور اند. برای رسیدن به این هدف والا در

گام‌های نخستین به شیوه‌های علمی و قانونمند اجتماعی این قشر از نعمت سواد بهره‌مند گردد، در کتب درسی سوادآموزی و سیستم تدریسی مکاتب و مدارس ضررهای ناشی از عدم مشارکت زنان در تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تربیتی به صورت فهما گنجانیده شود، ادارات مربوط شئون اسلامی و مدارس دینی آیات مبارکه قرآن مجید را که از انسان برغم موجود یک‌سان بدون تفکیک برتر و ابتر یا فرادست و فرودست به کرات یادآوری کرده‌است و آیاتی که در باره قدسیت زنان و مادران یادآور شده‌است طی درسنامه‌ها و مواد توضیحی و خطبه‌های نمازهای جمعه و سایر خطابه‌های دینی به همه مبلغین مذهبی و امامان مساجد بحیث وظیفه انسانی و دینی داده شود، سازمان‌ها و ارگان‌های حمایت از حقوق زنان به شیوه‌ها و ذرائع مؤثر و ممکن زنان را به این باور برسانند که بدون مشارکت آن‌ها در تحولات اجتماعی هیچ‌گاه خانواده خوشبخت نمی‌داشته‌باشد، یعنی خوشبختی خانواده و جامعه مستقیماً به او رابطه دارد، نباید در زیر فشار کشورهای خارجی و موسسات آن‌ها که از طرف تمویل کنندگان شان میلیون‌ها دالر را به این منظور دریافت می‌کنند تنها به اشتراک زنان به حیث سوژه‌های نمادین، سمبولیک و نمایشی در ساختار اداره بسنده کرد، نباید اجازه داده شود تا از زنان تنها در پرکردن صندوق‌های رای آن‌هم برای کامیابی همان جنگ‌سالاری که زن را در محکمه صحرایی در ملای عام دره زده و سنگسار می‌کند سؤاستفاده گردد، چنانچه این نکته از جانب همه جامعه شناسان کاملاً پذیرفتنی است که زنان تنها با

داشتن حق رای صاحب تمام حقوق شهروندی کامل سیاسی نمیگردند. بسیار ضروری است تا هویت، شخصیت و طرز فکر نمایندگان زن در ارگان‌های انتخابی و انتصابی کشور با هویت، شخصیت و طرز فکر رای دهندگان زن یکسان گردد آن وقت است که ما می‌توانیم از یک مشارکت قانونمند اجتماعی و نهادینه شده بحث کنیم، آنگاه است که زنان می‌توانند در تمام مشارکت‌ها اعم از مشارکت سیاسی یعنی شرکت ارادی و آگاهانه، دایمی و یا دوره‌ای در پرتو قوانین برای انتخاب شدن و یا انتخاب کردن مقامات رهبری کننده دولت قوه‌های مقننه، قضاییه و اجراییه و یا ادارات انتخابی دیگر، مشارکت اجتماعی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه در بسط و توسعه مسئولیت‌پذیری، خرد و رزی برای انکشاف جامعه که باعث ثبات و توازن جامعه می‌گردد و مشارکت اقتصادی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه مردم در پروسه تولید و توزیع مناسب و عادلانه، مصرف اشیای تولیدی، سرمایه‌گذاری، صرفه‌جویی و پس‌انداز، استفاده مؤثر از همه منابع به ویژه منابع کمیاب و به صورت کل مشارکت اقتصادی به مفهوم اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم در همه امور مربوط به معیشت و اقتصاد می‌باشد برخوردار گردند. ادارات تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و اطلاعات و فرهنگ در راستای با سوادسازی، آگاهی و دانش تخصصی و مسلکی زنان تدابیر جامعه شناسانه‌ای را به اجرا در آورند. جلب زنان در پروسه تولید صنعتی و تکنولوژیک و در عین زمان تدابیر آگاه‌سازی یکی از راه‌های

دیگریست که به بیداری و مشارکت زن در اجتماع کمک می کند. تأسیس باشگاه های مهد کودک، شیرخوارگاه ها، ادارات خصوصی نظافت و توسعه شبکه های غذای آماده و قابل دسترس برای عموم در سراسر کشور یکی دیگر از راه های رهایی زن از سیطره این مفکوره حاکم که او تنها فرد بی بدیل فرزند داری و نظافت خانه و خانواده است، می باشد.

استقلال فکری زن جامعه ما از سیطره فرهنگ حاکم موجود همچنان وابسته است به معیشت اقتصادی زن که از جانب مرد تأمین می گردد و زنان جامعه ما بنابر وضعیت موجود تنها امیدشان به مرد نفقه ده است، اگر اصل مشارکت در جامعه تأمین گردد و همه اتباع به ماهیت این اصل پی ببرند، زنان کشور در سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بحیث عناصر داوطلب، آگاه و هدفمند جا داشته باشند و خود را توانمند، مستعد، معاش بگیر و مستقل احساس کنند، آن گاهست که این فرهنگ جایش را به مشارکت یک سان همه اعضای جامعه می دهد و زن در ساختار جامعه جایش را به حیث انسان کامل الحقوق احراز می کند و رفاه و معیشت سراسری از این مشارکت حاصل می گردد. مشارکت زنان در حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور از یک طرف حقوق شهروندی و دیموکراسی را در تمام ساختارهای حیات کشور نهادینه و تکمیل کرده و از طرف دیگر متضمن پیشرفت و اعتلای جامعه بوده و باعث رفاه عمومی و بلند رفتن سطح درآمد خانواده ها می گردد.

فصل هشتم

اعتیاد، تولید و ترافیک موادمخدر

بحران اعتیاد، تولید و ترافیک مواد مخدر در کنار بحران‌های هسته‌ای، بحران ازدیاد جمعیت و بحران محیط زیست چهارمین بحران جهانی است که نه تنها برای کشور ما بلکه برای تمام کشورهای جهان به یک آفت بزرگ تبدیل شده و این فاجعه بزرگ بشریت را تهدید به نابودی می‌کند و لبه تیز آن متوجه نسل جوان یعنی نیروی فعال و سازندگان اهم جامعه می‌باشد.

در باره استفاده از مواد مخدر گفته می‌شود که به اندازه عمر بشر در روی زمین قدامت داشته در مومیایی‌های سومری‌ها ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد هم آثاری از روغن خاشخاش دیده شده‌است، ولی در باره کشت آن کدام تاریخ خاصی و یا در کدام منطقه مشخص جغرافیایی اسنادی در آرشیف‌های بین‌المللی وجود ندارد، به این مفهوم که کشت و استفاده مواد مخدر پدیده جدید عصر ما نه بلکه پیشینه‌ای طولانی در تاریخ دارد. در سال ۱۸۳۰ انگلیس‌ها که خریدار بسیار بزرگ چای چینی بودند و بنابر این که کالای بدیل برای معاوضه چای چینی نداشتند مجبور بودند از ذخایر بانکی نقره خویش قیمت چای را پردازند که این امر به کسر ذخایر نقره بریتانیا بیانجامید، نیروهای استعماری انگلیسی در هندوستان کالونی انگلیس دهقانان هندی را به کشت ترپاک تشویق و مجبور ساختند که صدور ترپاک به چین منحصراً کالای بدیل چای باعث آن گردید که بسیاری از چینیان معتاد گردند و بخش اعظم نیروی فعال کار و دهقانان چینیایی به نیروی

عاطل و باطل جامعه تبدیل گردیده و آفت اعتیاد همچنان ادامه داشت تا این که حکومت چین و اردات تریاک را ممنوع قرار داده و ذخایر تریاک انگلیسی ضبط و حریق گردید تا این که انگلیس ها در جولای ۱۸۴۰ به این کشور حمله کرده و جنگ خونین و خانمانسوزی برای چینایان که عواقب آن تباه کنی را هم در قبال داشت در گرفت که در تاریخ به جنگ تریاک معروف است. هدف از یادآوری تاریخ در این باره همانا جلب توجه خوانندگان می باشد به مسئله با اهمیت که کشور گشایان و استراتژیست های آنها از همه ذرایع و وسایل برای برآورده شدن اهداف شان استفاده می کنند. چنانچه در سال ۱۹۷۹ زمانی که ساندینست های انقلابی در نیکاراگوا حکومت را در دست گرفتند، سازمان سیا CIA کنتراها مخالفین حکومت ساندینست ها را به توسعه و گسترش مزارع درخت کوکا تشویق کرده و همچنان تولید و قاچاق کوکائین را مستقیماً زیر نظر داشتند تا از عواید حاصله این مواد مخدر که به شمول ایالات متحده امریکا به تمام دنیا قاچاق می شد سلاح و تجهیزات نظامی برای کنتراها تهیه کرده و آنها را بر علیه ساندینست ها تعلیم، تربیه و تجهیز می کردند، که رونالد ریگان رئیس جمهور وقت امریکا به این عملیات سری CIA صحنه گذاشته بود.

بعد از کودتای ثور سال ۱۹۷۸ و مداخلات اتحاد جماهیر شوروی وقت در امور افغانستان و سیاست های استیلانه گرانه شان در منطقه، ایالات متحده امریکا یک جا با متحدین غربی و عربی اش به یاری همه جانبه متحد منطقوی شان پاکستان پلان های بزرگ و استراتژیک را

در قبال دولت نو تشکیل افغانستان روی دست گرفتند که مهم ترین بخش آن را تشکیل سازمان ها و احزاب سیاسی زیر القاب تنظیم های جهادی در خاک پاکستان و ایجاد گروپ های چریکی مسلح در قرآ و قریه جات افغانستان که البته تربیه، تعلیم، تجهیز و سوق و اداره این گروپ ها به وسیله اداره استخبارات نظامی پاکستان ISI که بودجه آن از جانب ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، عده از کشورهای اروپای غربی و کشورهای عربی هم پیمان امریکا تمویل می گردید، تشکیل می داد. در جریان این مداخلات اداره استخبارات مرکزی امریکا CIA به همکاری اداره استخبارات نظامی پاکستان پلان مخرب و تباه کن کشت تریاک را به قوماندانان جهادی ساحات هم مرز افغانستان با پاکستان و ایران مطرح و به منصفه اجرا گذاشت. با تطبیق این پروگرام از یک طرف عواید به دست آمده مصارف نظامی و ملکی احزاب و گروپ های چریکی را که سهم ایالات متحده امریکا بود تأمین می کرد و از طرف دیگر با ترویج اعتیاد در بین جوانان مهاجر افغان در کمپ های مهاجرین پاکستان و ایران، که علاقه به شرکت در فعالیت گروپ های چریکی و به قول خودشان جهاد را نداشتند، آن ها را به عناصر بی اراده، عاطل و ناتوان تبدیل کردند و به این ترتیب از یکطرف کشت، تولید، قاچاق مواد مخدرو اعتیاد را به یک بحران بسیار بزرگ با ابعاد وسیع جهانی برای کشور ما تبدیل کردند و از طرف دیگر ابعاد جنگ را که از همین مسیر تغذیه می گردد وسیع تر ساخته و روز تا روز ساحات کشت تریاک وسیع تر و

وسیع تر می گردد. آن‌ها در همان زمان این را به خوبی می دانستند که با جهانی ساختن شبکه قاچاق مواد مخدر افغانستان به همکاری CIA با انبوه مشکلات که دامنگیر افغانستان می گردد، دولت این کشور در این نزدیکی‌ها هرگز قادر به حل این بحران نخواهد بود و آن‌ها از این تجارت همچنان سود خواهند برد. موجودیت عریض و طویل قوای ناتو و ده‌ها هزار نیروهای مسلح ایالات متحده متحده امریکا تحت پروگرام مبارزه علیه تروریزم و مواد مخدر از سال ۲۰۰۱ بدین سو در افغانستان خاصاً درست در همان کناره‌های سرحد افغانستان با پاکستان و ایران یعنی همان محلاتی که در جریان سال‌های ۱۹۸۰ به بعد زیر نظر CIA و ISI برای کشت تریاک در نظر گرفته شده بود این نظریه را ثابت می‌سازد که تا هم اکنون این پروگرام زیر نظر آن‌ها همچنان ادامه دارد. بر اساس گزارش اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر سازمان ملل متحد (UNODC) در سال ۲۰۰۰ در حدود ۸۰۰۰ هکتار زمین در ساحات جنوبی افغانستان مخصوصاً ولایات هلمند، ارزگان و نیمروز کشت تریاک صورت می‌گرفت که حدود ۸۰۰ تن تریاک تولید خالص داشت اما بعد از ورود قوای خارجی در افغانستان و آن‌هم مستقر شدن شان در ولایات جنوبی هلمند، ارزگان و نیمروز در سال ۲۰۰۲ تولید تریاک به ۲۱۰۰ تن، در سال ۲۰۰۳ این تولید به ۳۶۰۰ تن، در سال ۲۰۰۶ تولیدات تریاک به ۶۱۰۰ تن، در سال ۲۰۰۷ به ۸۲۰۰ تن و در سال ۲۰۱۷ این رقم به ۹۰۰۰ تن افزایش یافت، بر اساس گزارش همان سازمان عواید ناشی از صدور و قاچاق تریاک بین سال‌های

۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ به ۷۰ میلیارد دالر رسیده است که از آن جمله ۲۰۰ میلیون دالر آن یعنی سالانه ۲۰ میلیون دالر به مخالفین مسلح دولت افغانستان غرض پیشبرد فعالیت‌های تخریبی و تروریستی آنها در داخل افغانستان به آنها داده شده است. با تأسف فراوان باید گفت که امروز ارگان‌های مبارزه با مواد مخدر افغانستان رقم ۳،۵ میلیون نفر هموطنان ما را که به نحوی از مواد مخدر استفاده می‌کنند راجستر کرده است که وضعیت ۱،۵ میلیون نفر آنها بسیار نگران کننده توصیف گردیده است، فیصدی درشت این آمار را جوانان بین سنین ۱۶ تا ۴۰ سال تشکیل می‌دهند. آخرین آمار منتشره اداره مبارزه باجرائم و مواد مخدر ملل متحد و ارگان‌های مبارزه با مواد مخدر افغانستان از سال‌های ۲۰۱۷ - ۲۰۱۶ حکایت از کشت کوکنار در حدود ۳۲۸ هزار هکتار زمین دارد که این رقم چهار برابر بیشتر از زمین است که در افغانستان در سال ۲۰۰۱ کوکنار کشت می‌شد، بر اساس آمار منتشره اداره مربوط ملل متحد (UNODCP) و وزارت مبارزه علیه مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۰۱ حدود کم‌تر از ۸۰۰۰ هکتار زمین در افغانستان کوکنار کشت می‌شد، هم اکنون از برکت موجودیت و حمایت قوت‌های مسلح خارجی افغانستان در راس هلال طلایی کشورهای مولد مواد مخدر در جهان چون پاکستان، ترکیه، لبنان و سایر کشورهای تولید کننده مواد مخدر بزرگترین تولید کنند و صادر کننده مواد مخدر در جهان می‌باشد. در حالی که مقامات ایالات متحده آمریکا و شرکای غربی‌شان تا هنوز هم ادعا دارند که ادامه موجودیت

قوت‌هایشان در افغانستان بر علاوه مبارزه با طالبان برای جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به دولت مواد مخدر (نارکو ستیت) است. به هر حال مواد مخدر یک بلا و مصیبت جهانی بوده که نه تنها امنیت ملی و بین‌المللی را تهدید می‌کند بلکه سلامت فکری، جسمی و اخلاقی همه انسان‌های روی زمین را تهدید می‌کند.

بر اساس آمارهای ارائه شده از جانب اداره مربوط سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ بیش از ۲۵۰ میلیون نفر در جهان مواد مخدر استفاده کرده و بیش از ۵ میلیون نفر در جهان با اعتیاد دست و پنجه نرم می‌کنند، به قول خانم ما رسیدن سفیر بریتانیا در کابل " ۹۵٪ هیروئینی که در بریتانیا به فروش می‌رسد تولید شده در افغانستان است." ببینید کی این مسئله را عنوان می‌کند؟ نماینده سیاسی کشوری که حدود بیش از دوصد سال در متن سیاست‌های افغانستان بگونه مستقیم و غیرمستقیم حضور داشته و در این دو دهه اخیر نیروهای مسلح و ساز و برگ جنگی‌اش در افغانستان و به ویژه در همان ولایاتی که حدود ۸۵٪ هیروئین تولید شده را کشت و پروسس می‌کند حضور مستقیم داشته‌اند. ببینید چطور از زیر بار مسئولیت طفره می‌روند و به جهانیان نقش قربانی را بازی می‌کنند، در حالی که طراح و عملی‌کننده این توطئه خودشان‌اند.

تریاک، شیر و سوخته تریاک، هروئین، کودئین، مورفین، کوکائین، چرس یا حشیش و ماری جوانا مشهور ترین و شایع‌ترین مواد مخدر در جهان می‌باشند، تریاک از غوزه گیاه خشخاش که در

افغانستان بنام بوته کوکنار شهرت دارد به دست آمده و منبع اصلی هروئین، مورفین و کودئین هم همین تریاک می باشد. کوکائین از برگ های درخت کوکا به دست می آید که این درخت تنها در کشورهای امریکای جنوبی رشد و نمو می کند و چرس یا حشیش نوع دیگری از مواد مخدر بوده که از سرشاخه گیاه شاهدانه یا بوته چرس بدست می آید، همچنان ماری جوانا از برگ های گیاه شاهدانه یا بته چرس به دست می آید و سایر انواع تابلت های مواد مخدر و تابلت های شادی بخش چون اکستاسی و یا ال - اس - دی همه و همه از همین منبع تریاک تولید می گردند.

نقش دولت ها و سازمان های استخبارات شان در استفاده از کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر برای پیشبرد اهداف تاکتیکی و استراتژیک نظامی و سیاسی شان در گوشه و کنار جهان خاصاً در کشورهایی که با معضلات و بحران های درونی و منطقوی درگیر اند در گسترش این آفت یک معضل بزرگ جهانی را ایجاد کرده است و این جنگ های مخفی تریاک روزانه هزاران قربانی از میان مردم به ویژه جوانان گرفته و حکومت های مافیایی را در این کشورها به قدرت رسانیده و دنیا را با این فساد تهدید می کنند. هم اکنون کارتل های افغانستان، مدلین و کالی بوگوتا در کلمبیا و تریادهای چینایی و هنگ کانگی که تقریباً تمام دنیا را زیر پوشش فعالیت های جنایتکارانه و قاچاق مواد مخدر خویش دارند. که تمام این فعالیت ها در راستای منافع کشورهای بزرگ و مخفیانه زیر پوشش و نظر سازمان های استخباراتی آنها فعال

اند. هم اکنون این باندها و کارتل‌ها تبهکار بر علاوه مواد مخدر به تجارت اسلحه هم مصروف بوده و از زیر ساخت‌های مدرن عصر حاضر چون کمپیوتر، ماهواره یا ستلایت، تجهیزات الکترونیک برای ارتباطات وسیع بین‌المللی، سلاح‌های مدرن و همه وسایل حمل و نقل مجهز می‌باشند. فروش مواد مخدر به وسیله فروشنده‌های ناشناس و بی‌هویت از طریق دارک نت (Darknet) و با پرداخت دیجیتالی بیت کاین (Bit coin) فرصت جدیدی است که به قاچاقچیان مواد مخدر داده شده تا مردم را با دست باز تر به این آفت مبتلا سازند. فروش مواد مخدر از طریق دارک نت بین سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۶ افزایش ۵۰٪ داشته است و این پروسه به شدت دارد توسعه می‌یابد.

امروزه در جهان بین همه انواع فعالیت‌های جنایتکارانه، دهشت افگنی، تروریسم، بنیادگرایی اسلامی در اشکال مختلف آن، فحشاء، ناهنجاری‌های اخلاقی و فرهنگی، خشونت و مواد مخدر رابطه مستقیم وجود دارد حتا در تهاجم و نفوذ فرهنگی، انحطاط اخلاقی و سایر انحرافات اخلاقی در جوامع مواد مخدر نقش بسیار بزرگی را ایفا می‌کند. یعنی همه این آفت‌های سازمان یافته چون جهاد و جهادیزم، طالب و طالبانیزم، داعش یا دولت اسلامی، کشت و قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان در گوشه و کنار دنیا، قاچاق سنگ‌های قیمتی و معادن کشورها، به روز و تشدید جنگ‌های ذات‌البینی میان مردمان کشورها تحت عناوین و محمل‌های مختلف فرهنگی، مذهبی، قومی، زبانی، تشدید اختلافات کشورها خاصاً همسایگان و ده‌ها اعمال جنایت‌کارانه همه و همه یا مستقیماً از جانب قدرت‌های بزرگ و یا

تحت نظر و حمایت مالی آن‌ها در راستای منافع و استراتژی‌های آنان در کشورها و در میان مردمانی به منصفه اجرا در می‌آید و به ثمر می‌نشیند که باشندگان آن سرزمین‌ها در کی از منافع ملی نداشته و باور به هویت ملی و اتحاد مردم در دفاع از منافع عموم وجود نداشته باشد که در نتیجه حکومت‌های ضعیف، دست نشانده، فاسد، مافیایی، برآورده ساز و تعمیل کننده منافع اجنبیان و در نقطه مقابل منافع ملی و منطقیی عرض اندام می‌کند. یعنی باز هم بر می‌گردیم به همان سوال اساسی و تعیین کننده، کدام مردمان در برابر این بلاها، دهشت و وحشت بیشتر آسیب پذیر و شکننده و ناتوان می‌باشند؟ فقط آن‌هایی که منافع همگانی مردمان و کشورشان را درک نکرده، در میان خویش اتحاد نداشته به وحدت ملی معتقد نبوده‌اند، در پی منافع شخصی به صورت مستقیم و غیرمستقیم نوکر زرخید بیگانه می‌شوند و در کشورشان به عناوین مختلف آتش جنگ، برادر کشی، تولید مواد مخدر، اعتیاد، آدم ربایی، قتل، غارت، فساد، بی‌عدالتی و بی‌اعتمادی و بی‌باوری را می‌افروزند. در گام نخست ضروری است تا مردم کشور به این آگاهی برسند که وحدت ملی در جهت دستیابی به منافع ملی از پیش شرط‌های اساسی حل همه معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد، متعاقباً چالش‌های ملی و بین‌المللی فراروی مبارزه فیصله کن با کشت و تولید و قاچاق مواد مخدر در کشور از جانب تیم‌های متخصصین امور اداره محلات، قانون‌گذاری، زراعت و آبیاری، اقتصاد، امور امنیتی، تجارت و امور بانک‌ها شناسایی و راه‌های برون رفت عملی تعیین و قوانین سخت‌گیرانه‌تر با استفاده از تجارب کشورهای که در این زمینه به موفقیت‌هایی نایل آمده‌اند اتخاذ گردد، در گام نخست آن‌عه از اراکین دولتی یا اعضای حکومت

پنهان (که در مباحث قبلی از آن نام بردیم) که در کشت، تولید و صدور مواد مخدر مستقیم و یا غیرمستقیم دست دارند به پنجه قانون سپرده شده و دست و تأثیرشان از این آفت کوتاه گردد، نقش رسانه‌ها در افشای کانال‌های پروسس و ترافیک مواد مخدر و پیوندهای بین‌المللی‌شان از اهمیت فراوان برخوردار می‌باشد، همچنان بیدار سازی مردم و رسانیدن آگاهی به آن‌ها یک وظیفه مشترک ارگان‌های تعلیم و تربیه، اطلاعات و فرهنگ، ادارات ارگان‌های محلی در همکاری مستقیم ادارات یونیسیف UNICIF، بهداشت جهانی WHO و اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر UNODCP ملل متحد می‌باشد تا مردم نه تنها از مضرات مواد مخدر در وجود انسان‌ها آگاهی حاصل کنند بلکه آن‌ها از عواقب تراژیدی این آفت بزرگ در جامعه و اداره کشور نیز باخبر گردند، مردم باور و اعتقاد پیدا کنند که رهایی از پدیده شوم مواد مخدر و اعتیاد مستقیماً بستگی به آزادی و خوشبختی آن‌ها دارد، مزارع کوکنار با استفاده از کشت جایگزین به دهقانان از بین برده شود، برای مبارزه قاطع برضد کشت، تولید و صدور مواد مخدر به انسان‌های معتقد و با ایمان در راه منافع ملی، متخصص، وطن دوست، پاک طینت و فداکار در چوکات اداره مبارزه بامواد مخدر پولیس ضرورت است، این اداره زیر نظر مستقیم رییس جمهور و یا یکی از معاونینش اداره گردد.

فصل نہم

فقر فرہنگے و خرافات

فقر فرهنگی و ندانستن مردم از فرهنگ کشور خودشان و اعتقادات و باورهای خرافی یکی دیگر از چالش‌های فراوری کشور می‌باشد که یقیناً در پروسه ملت شدن و آگاهی از منافع ملی نقش بارز و بسیار بااهمیتی دارد. این بی‌خبری مردم از فرهنگ بومی خودشان را فقر فرهنگی می‌توان گفت و این امر باعث می‌گردد تا هجوم فرهنگی در کشور صورت گرفته و مردم را از خود بیگانه سازد و همه ارزش‌های مادی و معنوی خودی یا بومی بی‌ارزش گردند و مردم با فرهنگ خود بیگانه گردند همانست که جایش را یا خلایش را فرهنگ بیگانه پر کرده و بر شئون جامعه تأثیر گزار گردد. این مسئله نه تنها زیان‌های مادی را بر جامعه وارد می‌کند بلکه مردم را نه تنها با فرهنگ خودشان بیگانه می‌سازد بلکه با وطن و زادگاه‌شان نیز بیگانه می‌سازد و از احساس‌شان برای هویت واحد و یک ملت واحد جلوگیری به عمل می‌آید.

برای جلوگیری از هجوم فرهنگی بیگانه لازم است تا همه داشته‌های فرهنگی کشور و داشته‌های تاریخی این مرز و بوم از طریق کتب درسی مکاتب، کورس‌های آموزش سواد و موسسات تحصیلات عالی، بروشورهای تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، جراید، مجلات، منبر مساجد و تکایا و به وسیله مبلغین در قطعات و جزو تآم‌های ارتش، پولیس و ارگان‌های امنیتی، قضایی و عدلی به آگاهی عموم ملت رسانیده شود تا آن‌ها فرهنگ خودی و بیگانه را تشخیص داده‌بتوانند،

به مردم توضیح گردد که بیگانگی از فرهنگ خود و چسپیدن به فرهنگ بیگانه چه مصیبت‌هایی را به خودشان و جامعه باعث می‌گردد. در این جا قابل یاددهانی می‌دانم که خرافات و پدیده‌های موهوم غیر عقلانی تحت نام عقاید مذهبی مشکل دیگرست که تا کنون در کشور متأسفانه ذهنیت‌های مردم را در گرو گرفته که از یک طرف فضای منطق و استدلال و بحث‌های مستدل را در میان مردم محدود می‌سازد و از طرف دیگر از اشتراک فعال مردم در رویدادهای سیاسی، اجتماعی، عقیدتی و فرهنگی جلوگیری به عمل آورده مردم ما را اعم از زن و مرد، پیر و جوان عاطل و باطل ساخته و همه را به این معتقد گشتانده که به هر چه داری یا برایت می‌رسد شکر کن و از تلاش برای بهبود زندگی و آینده‌ای بهتر صرف نظر کن که این امر در تمام ابعاد جامعه اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی باعث عقب مانگی عمومی می‌گردد.

خرافات چیست؟

این معضل به صورت درست و منطقی برای همگان قابل درک باشد. خرافات پاره‌ای از باورها و اعتقادات مردم است که هیچکدام پایه‌ای علمی و منطقی نداشته و فهم بشر تا کنون آن را به اثبات نرسانیده است ولی تأثیرات بسیار ناگوار در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه و افراد آن وارد می‌کند. خرافات از زمانه‌های بسیار دور در زندگی انسان‌ها وجود داشته تا حدی که انسان‌های اولیه تمام فعل و انفعالات غیرعادی زندگی مثل سیلاب،

آب خیزی، زلزله، آتشفشان، خشکسالی، بیماری‌های خطرناک و قحطی را از جانب قدرت‌های نامریی مرموز می‌دانستند و برای رفع و جلوگیری آن پیوسته محتاج رمال، تعویذ نویس و جادوگر بوده‌اند و فهم‌شان این بود که تنها به وسیله رمل، تعویذ و جادو می‌توان جلوگیری آفت‌ها و بلاها شد.

اساساً تاکنون علما و دانشمندان علوم اجتماعی و تجربی کدام تعریف معین از خرافات ارائه نکرده‌اند اما همه برویت خرافات و پدیده‌های موهوم موجود در اجتماع در وجود مصادیقش و پیامدهای اجتماعی آن را به مردم توضیح کرده و با ذکر مثال‌های اجتماعی آن را به معرفی می‌گیرند، شناسایی خرافات بسیار ساده هم نیست زیرا هیچ آزمایشگاه و لابراتواری برای تشخیص خرافات و تفکیک آن از دیگر باورها، سنت‌ها و اعتقادات مردم در دسترس بشر نمی‌باشد و همچنان خرافات و پدیده‌های موهوم کدام مرز معین با سایر باورها، سنت‌ها و اعتقادات مردم ندارد تا آن را از عقاید مردم جدا کرده مرزبندی کنیم. با استنباطات جامعه شناسانه و روان‌شناختی خرافات را چنین می‌توان دسته بندی کرد:

خرافات آرمانی، عقیدتی یا جهانبینی مانند باور به خدایان، ارواح خبیث و جادو که به جادوی سیاه و سفید منقسم گردیده‌است. خرافات در شیوه و روش زندگی چون فال‌بینی، چشم زدن، کف‌بینی، بدشانشی، خوش‌شانشی، سفر، عروسی، تولد، رفع نحس‌ها و غیره موهومات.

خرافات در باره مسایل ماورأطبعیت مانند پیشگویی در باره خشکسالی، قحطی، امراض، فاجعه و مرگ.

خرافات در باره اعداد، ارقام، رنگ‌ها، روزها و زمان یعنی روزها و اعداد نحس و سعد، اشیای سعد و نحس، رنگ‌های سعد و نحس و صدهای دیگر که هیچ کدام پایه و اساس منطقی و عقلانی نداشته و به مردم را از جد و جهد، استنباط آگاهانه از مسایل به دور ساخته و به موهومات باورمند می‌سازد.

رشد و شیوع خرافات در کشورهای مختلف فرود و فرازهای مختلف را تجربه کرده‌است. گاهی با اعتقادات مذهبی مردم عجین شده و به جهان بینی مسلط تبدیل شده و اگر کسی به آن مخالفت کرده خطرات مرگ را به جان خریده‌است، مثال فرخنده شهید در شهر کابل نمونه مستند و بارز از این خرافه پرستی می‌باشد، پژوهش‌های جامعه شناسی به ما نشان می‌دهد که خرافات و عقاید خرافی بیشتر در مواقعی شیوع پیدا می‌کند که جامعه با خطرات جنگ، بی‌نظمی‌های اجتماعی، اضطراب‌های اجتماعی ناشی از خشکسالی، قحطی، شیوع امراض مزمن و خطرناک و پدیده‌های مهلک که انسان‌ها تفوق بر آن را در توان خویش نبینند رو به رو باشد. به طور کل باور و اعتقاد به خرافات در یک اجتماع زمانی بیشتر می‌گردد که جای عقل، خرد و استدلال منطقی را جهل، نادانی، بی‌سوادی و عدم اعتماد به آینده بگیرد و مردم احساس کنند که در مانده شده‌اند. همان است که به خرافات پناه برده جای استدلال و منطق را موهومات، تعویض، دنبال،

جادو، سحر، رویا پردازی، بخت باز کردن، طالع بینی، رمل اندازی، کف بینی، احضار اشباح، افسون و اعداد و روزها و رنگ های خوشبختی و نحس و صدها موهومات ناشایست دیگر که پیامدها و نتایج بسیار زیانبار را در جامعه باعث می گردد و مردم را از رسیدن به درک حقیقت و طرق و شیوه های عقلانی تفکر باز می دارد، روحیه مبارزه و تلاش برای زندگی بهتر و تلاش برای حل منطقی پرابلم ها را مردود ساخته مردم را تن پرور و منفعل به بار می آورد. بدترین ویژگی خرافات اینست که بسیار سهل و به بسیار آسانی در میان مردم جا گرفته و به بسیار مشکل از جامعه زدوده می شود. روان شناسان به این نظر اند که مردمان متعصب، اقشار بی سواد و نادار اجتماع در برابر خرافات بیشتر آسیب پذیرتر اند و جوامع با سواد و بدون تعصبات کمتر آسیب پذیر اند یعنی جایی که عقل و تفکر علمی حاکم است جایی برای خرافات باقی نمی ماند. از لحاظ فردی هم خرافات انسان را به بی ارادگی و بی نقش بودن در سرنوشتش تلقین می کند تا او را از فعالیت اجتماعی برای بهبود زندگی اش مانع می گردد. ولی در جوامع به ویژه جوامع عقب نگهداشته شده و آشوب زده هستند فراوان گروه هایی فرصت طلب که از بی سواد، خوش باوری و وضعیت ناهنجار روحی مردم سواستفاده کرده و به ترویج خرافات می پردازند و بیشتر افراد مضطرب، آنانی که اعتماد به نفس ندارند، آنانی که به دین و آئین خویش ایمان راسخ ندارند، افراد احساسی در معرض سواستفاده بیشتر این گروه ها قرار گرفته و بدین ترتیب خرافات در جامعه شیوع

پیدا می‌کند. همچنان پژوهش‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناختی می‌رساند که به طور اوسط زنان بیشتر از مردان باورهای خرافی دارند و به شیوع خرافات در جامعه نقش دارند، وسایل ارتباط جمعی به ویژه تلویزیون و اینترنت هم نقش بسزایی در ترویج خرافات در جامعه دارند که امروزه تقریباً روان اکثریت آن‌هایی که به این وسایل دسترسی دارند در گرو این وسایل اطلاعات جمعی خاصاً تلویزیون و اینترنت می‌باشد.

ارگان‌های اداره دولت در امور فرهنگی، مذهبی، موسسات تحصیلات عالی و متولیان دینی با این پدیده شوم به مبارزه بی‌امان برخاسته و واقع بینی و واقع گرایی را در میان مردم ترویج کنند، مردم بایست ریشه‌یابی مستدل و منطقی از قضایا و طرح‌ها داشته باشند و موهومات و خرافات قانوناً قدغن گردد. وسایل اطلاعات همگانی به ویژه تلویزیون با نشر برنامه‌های مشخص این پدیده نامیمون را با تمام ابعاد خطرناک اجتماعی آن به مردم روشن سازد تا مردم نه تنها به آن اعتقاد نداشته باشند بلکه این خرافات مایه نفرت همگانی گردد، الگوی فرخنده به مثابه لکه ننگ خرافات پرستی در کشور به حیث بهترین تکانه تبلیغاتی و آگاهی مردم برای زدودن این پدیده شوم بازتاب سراسری پیدا کرده و حکومت برای جلوگیری از تکرار چنین حوادث برای خشکاندن ریشه‌ها و عوامل این پدیده نامیمون تدابیر مشخص اتخاذ کند. نویسندگان و نهادهای آموزشی و تربیتی با نشر آثار علمی برای رد خرافات در تربیت اولاد وطن از طریق سیستم آموزشی و

همچنان لازم است تا ریشه‌های اصلی خرافات که همان جهل و نادانی است به وسیله با سوادسازی عمومی مردم و پخش و اشاعه حقایق مستدل در جامعه از بین برده شود و در گام‌های بعدی به وسیله ارگان‌های فرهنگی و مذهبی و ادارات پژوهشی علمی ریشه‌ها و عوامل بروز خرافات ریشه‌یابی شده و راه‌های برون رفت از آن معین گردد. یعنی تدابیر سراسری غرض نجات جامعه از این بلای مهلک اجتماعی در همکاری تنگاتنگ تمام ارگان‌های ذیربط اتخاذ و عملی گردد.

فصل دهم

معضل بیکارگ و اشتغال

بیکاری در کشور یکی از معضلات بسیار خطرناکی دیگریست که هم امنیت عمومی کشور هم اقتصاد و هم روابط اجتماعی شدیداً از آن متأثر می‌باشد. با وصف آن که کدام احصایه معتبر در زمینه وجود ندارد با آن هم اکنون ادارات احصائی رقم ۸۰۰ هزار بیکار را از مجموع افراد واجد شرایط کار در کشور را ارائه می‌دهند که رقم ۲۳٪ بیکاری را از مجموع افراد واجد شرایط کار که بر اساس آمارهای منتشره دولت افغانستان ده میلیون تخمین زده شده است نشان می‌دهد که همچنان سالانه حدود ۵۰۰ هزار نفر از صنف ۱۲ مکاتب و موسسات تحصیلات عالی فارغ شده و به رقم بیکاران افزوده می‌شوند در حالی که اداره کار و امور اجتماعی در سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) از خالی بودن حدود ۲۵ هزار محل کار در ادارات دولتی حکایت دارد. اما اداره ملل متحد و بانک جهانی رقم بی‌کاران در افغانستان را سه میلیون نفر گزارش می‌دهند که در هردو رقم ارائه شده زنان خانه شامل نیستند، اگر زنان در امور اجتماعی و اقتصاد جامعه فعال گردند این آمار دو برابر افزایش پیدا می‌کند. که به گزارش ادارات حکومت افغانستان و اداره مهاجرت سازمان ملل متحد بازگشت مهاجرین از کشورهای پاکستان و ایران به افغانستان پیوسته به این معضل مؤثر بوده است. دولت این معضله را به دو فکتور اساسی برگشت مهاجرین از کشورهای پاکستان و ایران و از بین رفتن محلات کار در ساحات تحت نفوذ طالبان ارتباط داده و از زیر بار مسؤولیت شانه خالی

می‌کند، در حالی که در اثر جنگ‌های فرسایشی چهار دهه اخیر براساس آمار منتشره اداره ملل متحد بین ۸۵ تا ۹۲٪ هستی کشور به شمول چراگاه‌ها، زمین‌های زراعتی، سیستم آبیاری سنتی و مدرن کاملاً تخریب شده که برای اعمار مجدد این همه خرابه‌ها نه تنها تمام افراد مستعد نفوس افغانستان به کار گماشته می‌شد بلکه دو برابر آن به نیروی کار نیازمند می‌بودیم، اما با تأسف بنابر عدم مدیریت سالم اقتصادی، فهم کاملاً وارونه و نادرست از سیستم اقتصاد بازار از دولت گرفته تا سرمایه دار و صاحبان فابریکه‌ها و مردم همه و همه به بیراهه رفتند. اداره دولت و ارگان‌های امور اقتصاد در عرصه مکلفیت و مسؤولیت‌شان بر طبق مواد قانون اساسی کشور مبنی بر تأمین کار و معیشت برای مردم کاملاً منفعل شده و در این عرصه خلای مسؤولیت ایجاد گردید.

بر اساس آمار داده شده بانک جهانی و اداره اقتصاد افغانستان در سال ۲۰۱۵ در نتیجه همین بی‌کاری، پاهین بودن سطح درآمدها، مدیریت ناسالم امور اقتصادی کشور، نبود سیستم منظم آبرسانی و آبیاری برای زارعین، تفاوت فاحش زندگی شهری و روستایی و بزرگتر شدن روز تا روز فاصله میان اقشار دارا و نادار ۳۶٪ مردم ما در زیر خط فقر زندگی می‌کنند، اداره ملل متحد این اصطلاح را به کسانی ابلاغ می‌کند که عواید روزانه کمتر از یک دالر باشد. دلایل بی‌کاری هرچه باشد دولت مکلفیت دارد تا در تفاهم با سرمایه داران ملی، صاحبان کارخانه‌های تولیدی، مالکین صنایع کوچک و ظریف،

مدیران امور اقتصاد و زراعت کشور، مسئولین اتحادیه‌های پیشه وران و سایر اصناف محلات کار ایجاد و نرخ بی‌کاری را در کشور کاهش دهند زیرا این معضل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده و مستقیماً امنیت عمومی کشور را تهدید می‌کند. یقیناً افراد بی‌کار یک جامعه در شرایطی که روحیه وطن‌دوستی و منافع ملی هم بلنگد بسیار آسیب پذیر بوده و برای هر کاری در اذای دریافت پول آماده می‌باشند آن‌هم در وضعیت موجود که همسایگان و سایر متجاوزین و دشمنان کشور ما که چون گرگان طماع برای تخریب کشور در کمین نشسته و برای تحقق اهداف‌شان از هر نوع امکان بهره برداری می‌کنند. همچنان موجودیت نرخ بالای بی‌کاری در میان جوانان و قشر تحصیل یافته و متخصص آن‌هم در کشوری که در گوشه و کنار آن جنگ بیداد می‌کند، حتی رئیس‌جمهور از رفت و آمد هلیکوپترهای ناشناس در گوشه و کنار کشور شکوه کرده و خود را چون فرد ناتوان و بی‌چاره جلوه می‌دهد، مافیایی‌ها و جنگ سالاران مردم و هست و بود شان را می‌چاپند، دستگاه تبلیغات سازمان‌های استخبارات خارجی در گوش مردم آینده تاریک را زمزمه می‌کنند، جوانان دیپلوم به دست در به در دنبال کار می‌گردند به فرار مغزها و تخلیه کشور از افراد متخصص منجر می‌گردد. این جریان هم یکی از اهداف استیلا گران می‌باشد، که از یک طرف میلیاردها دالر ثروت در تربیه و تحصیل و تخصص فرزندان این کشور صرف گردد و از طرف دیگر قشر آگاه جامعه که از تحصیل فارغ و اکنون زمان مناسب برای آبادانی کشور، تفکر سالم

و احساس مسئولیت نسبت به وطن پیدا کرده است را از کشور مجبور به فرار گردانند. زیرا افراد آگاه و روشن فکر جامعه همیشه خار چشم استیلا گران بوده و می باشند، این پروسه در کشور تاکنون چندین بار به تکرار گرفته شده است، تأثیرات روانی بی کاری از همه مهمتر جامعه را تهدید می کند، زیرا افرادی که توانمندی کار را دارند و از آنها کار گرفته نمی شود و بی چاره شدن یک فرد توانمند که نتواند مسئولیت های اجتماعی، پدری و فرزندیش را به جامعه و خانواده انجام دهد از یک طرف اعتماد به نفس خویش را از دست داده و در زیر فشار روانی به فرد عصبی و مریض تبدیل می گردد و در چنین حالت اختلال روانی برای هر عمل خراب کارانه مساعد می گردد، گذشته از همه این پیامدهای منفی بی کاری عبارت از ضیاع بی بازگشت منابع بسیار پر ارزش کار می باشد که اگر هر ساعت قیمت کار یک فرد را ضرب یک واحد پولی کنیم و این را ضرب در تعداد روزها و سال هایی که یک فرد تحصیل یافته و یا سایر بی کاران بی کار می ماند و ضرب در تعداد مجموع حقیقی بی کاران که در کشور وجود دارند کنیم ببینید چه یک رقم درشتی از منابع موجود کشور خویش را رایگان از دست می دهیم در پهلوی آن اگر این افراد بی کار، متخصصین و تحصیل یافتگان مصروف کار تولید و اعمار در کشور می بودند، ارزش حقیقی ثمره کار آنها که عبارت از تولید ناخالص ملی می باشد هم به آن افزود گردد، آنگاه است که به مفهوم واقعی بی کاری پی خواهید برد که چه درون مایه و ارزش بزرگ ملی را ما

داریم از دست می‌دهیم و همچنان اگر این بی‌کاران در صف مخالفین و دشمنان کشور قرار گیرند و در اثر فعالیت خراب کارانه و دهشت افگانه به اقتصاد ملی ضربه وارد کنند حاصل جمع این عدد هم در حاصل ضرب عدد بالا افزود می‌گردد. کوتاه سخن بی‌کاری در کشور ما به معنی حقیقی خانه خرابی می‌باشد. به این سبب خواستم این مسئله با اهمیت را هم با شما دوستداران افغانستان عزیز در میان گذاشته و مکثی در این باب کنیم.

در مباحث اقتصاد بی‌کاری را عدم استفاده کامل از نیروی کار تعریف می‌کنند و بی‌کار را کسی که دارای توانمندی کار بوده و در جستجوی کار هم باشد ولی کار پیدا کرده‌تواند معرفی می‌کند. بی‌کاری انواع مختلف مانند بی‌کاری موسمی، ساختاری، ادواری، اصطکاکی و بی‌کاری مخفی داشته که در اوضاع کشور بی‌کارهای ساختاری و مخفی از خطرناکترین نوع بی‌کاری می‌باشند. بی‌کاری ساختاری به بی‌کاری گفته می‌شود که در اثر عدم تقاضا به تولیدات موسسات صنعتی و زراعتی موسسه تعطیل گردد و افراد شاغل آن بی‌کار گردند، در کشور ما متأسفانه بنابر عدم موجودیت حمایت قانونی از صنایع مصرفی ملی نوپا و ورود سیل آسای صنایع مصرفی از خارج کشور به ویژه کشورهای همسایه چون ایران و پاکستان صنایع داخلی نمی‌توانند در برابر این غول‌های تولیدی رقابت کنند این امر باعث می‌گردد که فابریکه‌ها و موسسات صنعتی ما به رکود مواجه شده و کارگران و کارمندان به سیل بی‌کاران کشور بیافزایند و

بی‌کاری مخفی به بی‌کاری اطلاق می‌گردد که عده کثیری از افراد واجد شرایط کار جامعه در کاری مصروف باشند که با عده بسیار کمتری از شاغلین کار می‌توان آن را انجام داد، این نوع بی‌کاری که در ظاهر امر نیروی فعال را به کار گماشته‌اند و ادارات اقتصادی آنان را از لست بی‌کاران حذف کرده‌اند در حالی که حاصل تولیدشان صفر می‌باشد. این نوع بی‌کاری خطرناک در افغانستان در ساحات زراعت، اصناف و سکتور دولتی وجود دارد. عده کثیری از مردم در سکتور زراعت خود را شاغل قلمداد می‌کنند در حالی که هیچ حاصلی از تولید زراعتی ندارند، هم‌چنان در سکتورهای مختلف اصناف در شهرها هزاران و ده‌ها هزار نفر در صنف‌هایی از بازار مشغول‌اند که برای امتعه خویش متقاضی ندارند و در سکتور دولتی عده بی‌شماری از منسوبین به کاری مصروف‌اند که تعدادی به مراتب کمتری از شاغلین می‌توانند آن را انجام دهند یعنی باز ده کارصد نفر معادل بازده کار ده نفر می‌باشد که البته موضوع بحث ما کنکاش حرفوی سکتور اقتصاد نبوده بلکه نمایاندن گوشه‌های خطرناک و مخرب امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور بوده تا از پیامدهای مخرب آن‌ها که تا کنون ما را به سیاه چال بدبختی‌های بسیار ریشه دار انداخته و آفت‌های بی‌شماری را دامنگیرمان کرده‌است پی‌برده و چاره‌ای بجویم تا از این مصیبت خود و مردم خویش را نجات داده و در شاهراه امنیت و رفاه رهنمون گردیم.

تجربه نشان داده است که یکی از بهترین راهکار برای رفع بی کاری در کشورهای که اقتصاد متکی به کشاورزی دارند همانا سرمایه‌گذاری‌های بزرگ برای گسترش شبکه آبیاری و میکانیزه ساختن زراعت، توزیع تخم‌های بذری، سرمایه‌گذاری در بخش باغداری به شیوه‌های مدرن، اعمار سرد خانه‌ها با ظرفیت‌های بزرگ، ایجاد سیستم بسته بندی مناسب برای صدور و رقابت با مارکیت میوه منطقه و جهان می‌باشد، از آنجایی که افغانستان از دیر زمانی کشور متکی به اقتصاد زراعتی بوده و بخش بزرگی از مردم در این سکتور شاغل بودند و زراعت و مالداری شاه‌رگ اقتصادی کشور محسوب می‌شد. چون در اثر جنگ‌ها و خشک‌سالی‌های ممتد زمین‌های زراعتی قسماً و یا کاملاً از بین رفته و سیستم آبیاری ماهم واژگون شد بنأ همه شاغلین این سکتور به شهرها پناه آورده و به سیل بی‌کاران افزودند. چون دولت توجه لازم به احیا، تقویت و گسترش سکتور کشاورزی، آبیاری و دامداری نکرده است که با اضافه ضریب رشد نفوس تعدد بی‌کاران در کشور از همین ناحیه رو به افزایش است. بنأ همان‌طوری که گفته آمدیم همه مردم خاصاً کشاورزان و دامداران و باشندگان قرا و قصبات با فشار مضاعف بالای دولت توجه فراوان آن‌ها را به رشد و توسعه کشاورزی و دامداری مبذول داشته و سرمایه‌های فراوان در این سکتور مهم اقتصادی کشور برای احیای مجدد تأسیسات زیر بنایی زراعت، سیستم آبرسانی مدرن، توسعه و انکشاف دامداری یا مالداری، توسعه و ایجاد چراگاه‌های بزرگ و

سیستم تهیه و تولید علوفه و خوراک حیوانات در موسم سرما و زمان خشک سالی ها، توسعه ماشینری زراعتی، تربیه کادر فنی و متخصص برای زراعت و مالداري جذب و تشویق گردد. برای سرمایه گذاران در سکتور زراعت، ماشینری زراعتی، آبرسانی زراعتی و دامداری امتیازات قانونی داده شود و این سکتور برای سرمایه گذاری جذاب شده تا سرمایه گذاران به سرمایه گذاری در این سکتور تشویق گردند.

یک مسئله با اهمیت دیگر در عرصه صنعت تولید تغییر استراتژی کشورهای بزرگ صنعتی در باره تولید صنعتی می باشد. از تحلیل وضع در کشورهای صنعتی پیشرفته بر می آید که این کشورها هم اکنون بیشتر به فکر تولید تکنالوژی، ایده های تولیدی و فروش تکنالوژی می باشند تا تولیدات صنعتی و این تولیدات صنعتی و یا فابریکات آهسته آهسته به کشورهای که نیروی کار ارزان دارند منتقل می گردد. این تغییر برای کشور فرصت طلایی است، سرمایه گذاران ما در تحت حمایت دولت می توانند چنین انتقالات صنعتی را به کشور خویش منتقل سازند و هزاران و ده ها هزار محلات جدید کار ایجاد کنند، که البته پیش شرط اساسی این کار ایجاد سیستم تربیه کادر فنی و مسلکی در سطوح مختلف تحصیلی را می کند تا به صورت سیستماتیک و دوامدار کادر مسلکی برای این تولید صنعتی وجود داشته باشد.

همچنان ایجاد و توسعه صنعت و تربیه کادر فنی و مسلکی برای این مأمول هم برای رفع بی کاری بسیار با اهمیت می باشد زیرا صنعت

محور اصلی اقتصاد کشورها بوده و این سکتور می‌تواند بیشترین افراد جامعه را در خود مشغول گرداند. همچنان رعایت استانداردهای قبول شده بین‌المللی در زیر کنترل اداره استاندارد کشور در همه عرصه‌های تولیدی، استخراج، صادرات و واردات می‌تواند کیفیت تولید را بالا برده و رقابت با امتعه تولید خارجی را به نفع صنایع ملی تغییر داده و در رشد و توسعه صنایع و فابریکات اثر گذار باشد. دولت مسؤولیت دارد تا از یک‌طرف سیستم اقتصادی کشور را پلانیزه کرده و برای فابریکات و موسسات تولید صنعتی شرایط کار مساعد، انرژی، سیستم آبرسانی و کانالیزاسیون و امنیت را تأمین کند، به این ترتیب می‌شود که سرمایه‌گذار و اصناف تحت حمایت دولت به آرامش خاطر از محفوظ بودن سرمایه‌هایشان اطمینان داشته باشند و برای این کار مجبور نباشند به دامان گروپ‌های مسلح غیرقانونی دست دراز کنند و همه از کنترل دولت خارج گردد، که در افغانستان متأسفانه بنابر عدم موجودیت حس وطن‌دوستی و منابع ملی، دید نادرست دولت از سیستم بازار و نقش ضد ملی خارجی‌ها مخصوصاً پاکستان و ایران بزرگترین فابریکه‌ها و موسسات تولیدی کشور چون فابریکه‌های نساجی و پشمینه بافی کابل، هرات، قندهار، بلخ، پلخمری، گلبهار، و فابریکه‌های سمنت غوری و جبل‌السراج، فابریکه‌های استخراج و تولید ذغال سنگ کرکر، آش‌پشته، دره صوف و سبزک فابریکه قند بغلان و صدها فابریکه و موسسه تولیدی دیگر که ده‌ها هزار کارگر را در خود مصروف داشته بودند به عناوین مختلف را کد و غیر فعال گردیدند که

بزرگترین ضربه مهلک بر پیکر اقتصاد کشور و مترادف با خیانت ملی محسوب می گردد. بر اساس گزارش اتاق های تجارت و صنایع کشور در افغانستان به صورت مجموعی ۱۵ هزار فابریکه و موسسه تولیدی وجود دارد که بنابر عدم توجه دولت و عواملی که در بالا از آن ذکر به عمل آوردیم هم اکنون صرف حدود چهار هزار این فابریکه ها و موسسات تولیدی فعال می باشند در سال های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ در حدود ۱۲۰۰ فابریکه از فعالیت بازمانده و در خطر انقراض قرار دارند که کارگران و کارمندان این موسسات به سیل بی کاران کشور افزوده اند. برای انکشاف صنایع و جذب نیروی کار و متخصصان افغان در سکتور صنایع و خانه سازی لازم است تا تدابیر جدی برای بلند رفتن کیفیت تحصیل و سیستم تدریس مخصوصاً در بخش تحصیلات عالی و حرفه ای اتخاذ گردد زیرا از این طریق می توان جایگزین مناسب برای حرفویان، کارمندان مسلکی، و متخصصین خارجی پیدا کرد و از ورود و استخدام خارجیان در پروژه های فنی جلوگیری به عمل آید. دولت، بانک ها و ارگان های اداره اقتصادی می توانند با اتخاذ سیاست های فعال بازار کار در بخش های مختلف صنایع کوچک، ساختمان، حفاظت محیط زیست، صحت و صنایع دستی با اعطای قرضه ها، یارانه ها و حمایت مستقیم مالی عده فراوان افراد مستعد را شامل پروسه تولید گردانند.

بخش دیگری از سکتور اقتصادی مسئله معادن و استخراج آن می باشد که در صورت ایجاد سیستم برنامه ای تحت کنترل دولت

بالای معادن و استخراج آن و ایجاد شبکه راه‌های مواصلاتی، ترانسپورت و ترانزیت در تمام ساحات معادن در گام نخست همان محلاتی که هم اکنون به وسیله قاچاقبران ملی و بین‌المللی به صورت غیرقانونی و غیرحرفوی استخراج جریان دارد برای ده‌ها هزار تن از مردم ما محلات کار ایجاد شده و از فروش و صدور آن منفعت بزرگ اقتصادی نصیب ملت می‌گردد، که متأسفانه این بخش هم مانند سایر بخش‌ها بنابر همان مشکل اساسی یعنی نبود فرهنگ منافع ملی در میان مردم می‌لنگد. هم اکنون در ساحات معادن تحت استخراج کشور سازمان استخبارات نظامی پاکستان سیطره طالبان را هموار کرده‌است و با تمام قوت این نیروها مورد حمایت و مراقبت آن‌ها قرار دارند تا معادن به صورت غیر قانونی استخراج و به پاکستان منتقل و بنام پاکستان صادر می‌گردد. بر اساس گزارشات رسمی نمایندگان ادارات معادن افغانستان هم اکنون قرار دادهای رسمی میان دولت پاکستان و کشورهای خارجی منجمه کشور چین عقد گردیده که حکایت از صدور آن اقلام مواد معدنی دارد که از افغانستان به صورت غیر قانونی استخراج و به شکل قاچاق به پاکستان انتقال می‌یابد و در سراسر پاکستان چنین مواد معدنی وجود ندارد. اگر دولت ملی در افغانستان حاکم باشد اثبات این مسئله و کشاندن پای پاکستان به میز محاکمه بین‌المللی کار مشکلی نیست. هم اکنون معادن افغانستان تحت چپاول مستقیم قرار دارد و بهانه اداره معادن موجودیت طالبان، و بهانه ارتش و پولیس نبود ظرفیت دفاعی همه و همه از یک تجاوز سازمان یافته

حکایت دارد که در نبود احساس وطن‌دوستی و فرهنگ منافع ملی همه خاموشانه ناظر این تراژیدی بزرگ اند. همان‌طوری که در عوامل بی‌کاری در کشور اشاره کردیم نبود روحیه، احساس و فرهنگ منافع ملی در میان رهبران، تصمیم‌گیرندگان و مجریان اداره دولت در همه امور منجمله در سکتور اقتصاد کشور چون کشاورزی، آبیاری، دامداری، صنایع، تجارت و تربیه اهل فن و کادر فنی و مسلکی و همچنان نبود فرهنگ منافع ملی در میان دست‌اندرکاران این سکتور، سرمایه‌داران، کشاورزان، دامداران، تاجران و کوتاه سخن در میان همه مردم ما باعث گردیده‌است که این گوشه زندگی نیز مخالف منافع ملی کشور در جهت منافع بیگانگان به ویژه همسایگان مغرض و متجاوز سیر کرده، کشاورز ما با نداشتن فکر منافع ملی و دیدگاه دور اندیشانه از خیر و صلاح همه مردم یک‌عده به زراعت بی‌حاصل، نابسامان و بی‌برنامه پرداخته وعده دیگر زیر ترغیب قاچاقبران و مافیای داخلی و منطقویی به کشت کوکنار روآورده‌اند، دامداران و مالداران ما همچنان به چوپانان پاکستان بدل شده‌اند و امروز تقریباً قسمت اعظم مواشی در اختیار پاکستان بوده و مطابق میل آن‌ها به مارکیت عرضه می‌گردد، سرمایه‌داران بیشتر سرمایه‌هایشان را به خارج کشور منتقل و با هزاران ریسک و آسیب‌پذیری به منافع خود و کشورهای شامل حوزه سرمایه‌گزاری شان می‌اندیشند، تاجران در واردات و صادرات که امروزه به نازل‌ترین حد آن رسیده‌است تنها به منافع کوتاه مدت خودشان می‌اندیشند و کشور را به یک کشور مصرفی پاکستان، ایران

و چین تبدیل کرده‌اند و این‌ها همه در سراسر حوزه فعالیت تجارتي شان در ایجاد محلات کار برای کشورهای مولد امتعه مصرفی یعنی پاکستان و ایران و چین فعال اند تا افغانستان. دولت و ارگان‌های اداره اقتصاد بدون در نظر داشت ظرفیت مارکیت، معیارهای علمی عرضه و تقاضا به هزاران و دهها هزار اصناف در شهرها جواز کار توزیع می‌دارند که به این ترتیب عده کثیری از این اصناف با از دست دادن سرمایه‌های سرمایه‌گذاری کرده شان در بازار که تقاضا در آن وجود ندارد به صف بی‌کاران افزوده و دامنه فقر روز تا روز وسیع‌تر وسیع‌تر شده رفته و به صورت کل سطح تولید کاهش یافته و قدرت خرید مردم پاهین آمده و در نتیجه همه جامعه از آن متضرر می‌گردند. برای برون رفت از همه این بدبختی‌ها، مصیبت‌ها و آلام در گام نخست ترویج فرهنگ وطن‌دوستی، حب‌الوطن من‌الایمان، آگاهی عموم مردم از ارجحیت منافع ملی و کمک و تلاش برای نهادینه شدن یک حکومت مقتدر که سیطره آن سراسر کشور را پوشش دهد، این حکومت را مردم می‌توانند با پشتیبانی همه جانبه‌شان مشروعیت دهند و اعتبار ملی و بین‌المللی آن را بلند ببرند تا این حکومت بتواند در عرصه داخلی تکیه گاه مطمئن و حافظ منافع مردم بوده دهقان، کارگر، سرمایه‌دار، تاجر، اصناف، کارمندان اداری و تجارتي در پناه چنین دولت مقتدر از آزادی‌ها و حقوق ارزشمند شهروندی برخوردار شده و با پلان‌گذاری سالم و با استندهای بین‌المللی همه تولیدات ما اعم از زراعتی و صنعتی و صنایع دستی در بازار داخلی و مارکیت جهانی

از اعتبار بزرگ برخوردار گردد. جلو مافیا، قاچاقبر، دزد، دهشت افکن، طالب، داعش و همه دشمنان را یک دولت مقتدر که از حمایت بی شایبه مردمش برخوردار باشد گرفته می تواند در غیر آن حق نداریم انگشت ملامت را سوی دولتی دراز کنیم که از حمایت خویش آن را محروم داشته ایم و مکلفیت انسانی و وطنی خویش را در قبال اش انجام نمی دهیم. تا هر زمان و به هر پیمانه ای که ما همه ما مکلفیت های ملی خویش را در راه منافع ملی که اهرم آن را یک دولت مقتدر می تواند حفاظت کند انجام ندهیم این بلاها و مصیبت های بی شماری دیگر کشور و مردم ما را تهدید می کند و خواهد کرد.

فصل یازدهم

تعلیم و تربیه یا آموزش و پرورش

تعلیم و تربیه که هر دو کلمات عربی بوده و به زبان دری آن را می‌توان مترادف با آموزش یا آگاهی دادن و پرورش دادن یا پرورش دادن معنی کرد. تعلیم و تربیه یا آموزش و پرورش همگام با موجودیت انسان در این جهان ره پیموده و در زمانه‌های مختلف مفاهیم مختلفی را بیان می‌داشته‌است، ولی همه این مفاهیم بیشتر متکی به بهبود، رشد و انکشاف سلوک، رفتار، استعداد، فطرت، اخلاق، عادات، افکار و ذهنیت انسان بوده که در ادوار مختلف تاریخ به شیوه‌های مختلف وجود داشته‌است. در زمانه‌های بسیار قدیم بزرگان خانواده، محله و قریه مربیان یا آموزگاران مردم بودند و مردم همه جا از آنها می‌آموختند و زندگی را پیش می‌بردند، رفته رفته با از دیاد نفوس، انکشاف عرصه‌های زندگی و معیشت و انباشتگی هنرها و علوم باعث گردید تا دیگر بزرگان یک خانواده و یا یک محله در همه عرصه‌های زندگی، علوم متداول و هنرها نمی‌توانستند جوابگوی نیازمندی‌های آموزش و تربیت مردم باشند همین امر باعث گردید تا کار آموزش و پرورش به عهده مراکز معین تعلیمی و تربیتی قرار داده شود و نخستین مراکز آموزش و پرورش مردم هسته‌های مراکز دینی چون عبادت خانه‌ها، بت خانه‌ها، آتشکده‌ها، کنشت‌ها، کلیساها و مساجد بوده که در پهلوی اساسات و نحوه‌ای اجرای مناسک دینی در آگاهی عمومی و تعلیم و تربیه مردم مبادرت می‌ورزیدند. این کار بیشتر به وسیله پیشوایان دینی و رهبران مذهبی و نمایندگان‌شان پیشبرده می‌شد. تا

اینکه در اروپا در پرتو عصر رنسانس و در سایر گوشه و کنار جهان بروز اندیشه‌های روشنفکرانه که با تعلیمات مذهبی در تصادم واقع گردید آهسته آهسته مراکز آموزش و پرورش نیز مانند سایر عرصه‌های اداره اجتماع از سیطره مراکز مذهبی خارج و در چهارچوب اداره دولت قرار گرفت و همین امر باعث گردید که بیشترین مردم از سواد عمومی برخوردار و همه شاخه‌های علوم اجتماعی و ساینس به سرعت انکشاف یافته وسیلی از دانشمندان در سرتاسر گیتی پا به عرصه وجود گذاشتند. و در اثر همین آموزش و پرورش بود که مردم برای حل مشکلات‌شان راه‌های برون رفت با کمترین ضررها و ریسک‌ها را آموختند و در اثر همین آموزش و آگاهی مردم بود که آن‌ها تا سطح ملت یگانه شدن توافق کردند و زندگی را برای خود و هموطنان‌شان با رفاهیت بیشتر و آرامش بیشتر از هر وقت دیگر ممکن ساختند. در یک کلمه تعلیم و تربیت باعث رشد معرفت، علمیت و آگاهی، استعداد، تهذیب، اخلاق، گفتار و کردار انسان‌ها شده و انسان را به درجه کمال مادی و معنوی رسانده‌است. به قول امانوئل کانت "تربیت و تأدیب و تعلیم توأم با فرهنگ بوده که در پی کامیابی متربّتی در جامعه آینده‌است، جامعه‌ای که به کرات از جامعه کنونی برتر است." همچنان ژان ژاک روسو فیلسوف و متفکر سوییسی ۱۷۱۲ - ۱۷۷۸ در باره تعلیم و تربیت چنین می‌اندیشد "تربیت هنر و فنی است که به صورت رهنمایی با حمایت و هدایت نیروهای طبیعی و استعدادهای پا بر جا و مستحکم و با رعایت قوانین رشد طبیعی و با همکاری شخص

برای بهتر زیستن‌اش تحقق می‌پذیرد." کوتاه کلام آموزش و پرورش عبارت از راه و روش‌هایی برای بیداری، آگاهی، رشد و تکامل توانمندی‌های جسمی، ذهنی، اجتماعی، روانی، اخلاقی، معرفتی و مهارت‌های مسلکی و حرفه‌ای انسان‌ها بوده و شخصیت انسان را تا عالی‌ترین مدارج آگاهی رهنمون می‌گردد.

در شرایط موجود جهانی یکی از شرایط اساسی ترقی، پیشرفت و اعتلای فرهنگی جوامع آموزش و پرورش مردم آن می‌باشد. هیچ جامعه نمی‌تواند پیشرفت کند تا مردم آن آگاه امور نباشند و از اخلاق نیکو، سلوک پویا، رفتار ترقی خواهانه، فطرت ایجادگر، استعداد خلاق، تعقل علمی و ذهنیت واقع‌گرا برخوردار نباشد.

افغانستان با آنکه در گذشته‌های دور مرکز بزرگ فرهنگی بوده و فرهنگیان، علما و دانشمندان بی‌شماری را در خود پرورانده‌است اما در تاریخ معاصر تا اوایل دهه هفتاد قرن بیستم میلادی اکثریت اتباع کشور از نعمت حد اقل سواد برخوردار نبوده و در سطح بسیار نازل آگاهی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داشتند. از تمام کشور صرف در پایتخت تحصیلات عالی و آن‌هم به شکل بسیار محدود که ظرفیت چند محصل محدود را سالانه داشت میسر بود، در سرتاسر افغانستان به تعداد انگشت شمار موسسات تحصیلات مسلکی، ۲۲۸۶ مکتب ابتدائیه و لیسه که گنجایش ۴۶۲۵۸۵ متعلم را داشتند موجود بود که از عمر ساختن اولین مکتب هم هنوز چیزکی بیشتر از صد سال می‌گذرد، یعنی اولین مکتب ابتدائیه بنام مکتب حبیبیه در افغانستان در سال ۱۹۰۷

در زمان حکومت امیر حبیب الله خان و اولین مکتب لیسه به نام امانیه در سال ۱۹۲۶ در زمان زمامداری شاه امان الله خان تأسیس گردید که بعداً بنام استقلال تغییر نام پیدا کرد متأسفانه هیچ موسسه تحقیقاتی در کشور وجود نداشت. با تأسف این بود وضعیت مهمترین پایه و اساس ترقی، پیشرفت و اعتلای کشور، بنابر نبود نهادهای تعلیم و تربیه، قوانین و سیستم آموزش همگانی اکثریت مردم ما حتی از نعمت سواد خواندن و نوشتن برخوردار نبودند. همین امر مردم ما را در تاریکی محض نگهداشته از آگاهی بسیار نازل در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم برخوردار نبوده و تشخیص خیر و شر برایشان ناممکن بود و همین هم سلاح برانی بود در دست اجنبیان که مردم ما را به سمت که خود و یا غلامان حلقه به گوش شان می‌خواستند به چپ و راست و افراطیت کشاندند. در حالی که اگر مردم با سواد می‌شدند و در عرصه‌های مختلف حرفه و فنون به تحصیلات مسلکی می‌پرداختند و رشته‌های مورد نیاز جامعه را هم خود تشخیص می‌کردند و هم سیستم پلان‌گذاری اداره دولت برایشان توضیح می‌کرد امروز ما به عوض مصروفیت در جنگ و برادرکشی از رفاه همگانی برخوردار می‌بودیم. آموزش و پرورش و سیستم آن طوری است که انسان را از همان آوان کودکی به فرد اجتماعی آگاه تبدیل می‌کند، یعنی با فراگرفتن دانش در یک اجتماع کودک به شخصیت اجتماعی با هدف تبدیل می‌گردد، او از همان آوان فراگیری فردای خود را ترسیم و برای رسیدن به آن کوشا می‌گردد. اگر موانع سنتی، فرهنگی و رسوم

و آفات خرافی در برابرش موانع ایجاد نکند، آینده‌ای بسیار روشن و شگوف‌ا در انتظارش قرار دارد. با گسترش تعلیم و تربیه و آگاه‌سازی مردم می‌توان جامعه را به سوی دیموکراسی و آزادی‌های فردی و شهروندی رهنمون گشت. از طریق همین آموزش و پرورش و فراگیری درجات عالی علمی و تکنالوژیک است که افراد مربوط به اقشار مختلف جامعه با احراز جایگاه بلند در جامعه، سیاست و اقتصاد نابرابری‌های جامعه را کم‌تر و کم‌تر ساخته و فاصله‌های فقیر و ثروتمند را کوتاه می‌سازند. در همین نهادهای آموزش و پرورش است که مردم دسپلین‌پذیری و انضباط و قانون‌پذیری و اطاعت از قانون را می‌آموزند که با پا گذاشتن در جامعه آن‌ها از دیگران نیز این دسپلین، اطاعت و رعایت را مطالبه می‌کنند یعنی به گونه‌ایی همه مردم اداره کنندگان جامعه در برابر قانون شکنی، تخلفات، خراب‌کاری و اخلاف نظم عامه می‌گردند.

تجربه تاریخی در کشور ما افغانستان عزیز و تمام جهان به بسیار وضاحت نشان می‌دهد آن ملت‌هایی در گیر چالش‌های بزرگ اجتماعی، جنگ‌های فرسایشی و آماج تعرضات بیگانگان قرار دارند که مردمان‌اش از سواد کافی برخوردار نبوده و سیستم تعلیم و تربیه همگانی در این کشورها ضعیف می‌باشد. تحلیل وضعیت جهان حکایت‌گر این است که ملت‌هایی به جان هم افتاده‌اند که سطح درک و آگاهی‌شان از امور اجتماعی - سیاسی - اقتصادی نازل است. بااستنباط تحلیل‌های جامعه‌شناسان در باره وضعیت کشورهای بحرانی

به این نتیجه می‌رسیم که همه آفت‌های اجتماعی گریبان‌گیر آن ملت‌ها و مردمانی است که مکتب نمی‌روند، حرفه نمی‌آموزند، دسپلین پذیر نیستند، از قوانین آگاهی ندارند، از نازل‌ترین سطح زندگی برخوردار بوده و بسیار آسیب‌پذیر می‌باشند و هر آن‌ها این چنین مردمی برای سیر ساختن شکم خود و خانواده دست به هر کاری زده و ناآگاهانه در خدمت دشمنان کشورشان قرار گرفته و زمینه ساز مداخلات خارجی در کشورشان می‌گردند، مردم ناآگاه، کم سواد و بی‌سواد نه منافع خود را و نه منافع ملی را تشخیص داده می‌توانند، هرگام و هر حرکت و هر واکنش ملت ناآگاه و بی‌سواد ضرر بار بوده و برای خود، اطرافیان و جامعه بحرانزا و مشکل‌ساز می‌باشد.

بنابراین تعلیم و تربیت برای هر ملتی حیثیت پیش شرط خوشبختی، اعتلا، ترقی و پیشرفت را داشته و بدون آن هیچ ملتی به منزل سعادت و رفاه نمی‌رسد. برای رسیدن به این مأمول ابتدا فرهنگ باسواد سازی را در میان همه مردم ترویج باید کرد این کار به وسیله رسانه‌های همگانی، ادارات فرهنگی ولایات، شهرداری‌ها ولسوالی‌ها و علاقه داری‌ها، امامان مساجد، بزرگان خانواده‌ها و همه مردم صورت گیرد. از این طریق مردم ترغیب می‌گردند تا فرزندان‌شان را بدون استثنای دختر و پسر شامل مدرسه و مکتب ساخته و فرزندان‌شان را در راه کسب دانش و ارتقای توانایی‌های آنان کمک کنند تا به افراد تحصیل یافته و متخصص پا به عرصه کار و جامعه بگذارند. برای صنعت، اعمار، تجارت، اداره، سیاست، صحت و همه عرصه‌های ترقی و رفاه

به متخصص معین نیاز دارد. مردم ما خود باید این نیازمندی را مرفوع گردانند، نباید منتظر باشیم خارجیان این کار را برای ما انجام دهند. به قول معروف (هیچ گریه‌ای بنام خدا موش نمی‌گیرد.) هم اکنون برای همه امور ما از نظیف جاده‌ها گرفته تا نصب رئیس جمهور و اراکین دولت در دست و اختیار خارجیان قرار دارد، هم اکنون میلیاردها دالر افغانستان برای سروی، تحقیقات و راه اندازی پروژه‌های راه سازی، ساختمانی، معادن و اداره سازی به جیب کشورهای خارجی و موسسات تحقیقاتی آنه سرازیر می‌گردد.

اگر ما خود به وسیله متخصصین ملی و موسسات تحقیقاتی خود این توانمندی را پیدا کنیم تا اعمار وطن خود را به دست خود مسئولانه انجام دهیم آنگاه است که مردم قدرت تشخیص خوب و بد را خود کرده و فریب تبلیغات ضد وطن و مردم‌شان را دیگر نمی‌خورند، آنگاه است که مردم به این درک می‌رسند که اگر یک ملت واحد و یک‌پارچه باشند در برابر هر تعرض و تجاوزی شکست ناپذیر بوده و با شهادت و سرفرازی از خود دفاع کرده می‌توانند، آنگاه است که مردم به این درک می‌رسند که تا یک حکومت مقتدر ملی در کشورشان قانون را تحقق نبخشد و آزادی‌های آنان را تضمین نکند هیچ کسی برایشان این کار را کرده نمی‌تواند، بناً در گام نخست همه مردم من حیث یک ملت واحد به دور حکومت تجمع کرده و خود حکومت خویش را با اقتدار و مشروع ساخته و زمینه پیشرفت، ترقی و حرکت‌های دیموکراتیک را در کشور مساعد سازند.

در شرایط کنونی دو نوع آموزش و پرورش رسمی و غیررسمی در جوامع جریان دارد:

آموزش رسمی Formal Education عبارت است از آموزشی است که از طریق نهادهای آموزشی و پرورشی چون مکاتب، مدارس، پوهنتونها، موسسات تحصیلات علمی، مسلکی و تحقیقاتی پیشبرده می‌شود و دارای سیستم آغاز و انجام می‌باشد یعنی از مراحل آغازین یا صنوف ابتدایی شروع و هر مرحله تعلیمی و تربیتی دارای دوره‌های معین می‌باشد که شرایط ارتقاء به مراحل بعدی موفقیت دوره قبلی الزامی می‌باشد تا مراحل بزرگ اکادمیک و درجات عالی علمی و تکنالوژیک.

آموزش غیر رسمی Informal Education عبارت از آموزشی است که انسان‌ها از طریق اخبار، جراید، مجلات، رادیو، تلویزیون، انترنت، رسانه‌های اجتماعی انترنتی، مطالعات شخصی، برخوردهای اجتماعی و سیستم تبلیغات به صورت منظم و یا غیرمنظم، به شکل دوامدار و یا و قفویی به ابتکار خود شخص و یا در تحت پروگرام‌های انکشافی، آموزشی و پرورشی ادارات مربوط صورت می‌پذیرد و مردم به شکل آگاهانه و یا نا خود آگاه از آن بهره می‌برند.

هر دو نوع آموزش و پرورش از اهمیت فراوان برخوردار بوده و به آگاهی و رشد مردم منجر می‌گردد، البته نباید از نظر دور داشت که تعلیم و تربیه رسمی، سیستماتیک و دوره‌ایی که از آوان کودکی آغاز می‌گردد برای آگاه سازی و تربیت مردم یک کشور اهمیت فوق‌العاده

به سزایی دارد زیرا آینده‌سازان یک جامعه از همان آوان کودکی اصول مهم زندگی اجتماعی چون کار مشترک، با هم فکر کردن، منافع دیگران را در نظر داشتن یا بهتر بگوییم برای منافع عموم کشور اندیشیدن، دسیلین‌پذیری، قانون‌پذیری و اطاعت از مافوق، کسب دانش مکلفیت و مکلفیت‌پذیری، فراگیری آزاد اندیشی و استقلال فکرو یا ارائه نظر در همه امور علوم اجتماع و ساینس، فراگیری راه‌های علمی و منطقی بهتر زندگی کردن و توسعه توانایی‌ها و علاقمندی‌های شخصی خویش را می‌آموزد و بحث یک انسان خردمند با کمال در کار و فعالیت اجتماعی پا می‌گذارد.

در طول درازمنه تاریخ زندگی بشر آموزش و پرورش به منظور تحریک انسان برای تفکر منطقی و خلاقیت در نظر بوده‌است و همه انسان‌ها زمانی توانا بوده که دانا بوده‌اند. آنچه در سیستم تعلیم و تربیه از اهمیت بسیار برخوردار است رعایت اصل آزادی و فعالیت آزادانه کودک و نوجوان می‌باشد. به قول کرشن شتاينر Georg Kerschensteiner آموزگار آلمانی (۱۸۵۴-۱۹۳۲) که بنیان‌گذار تعلیم و تربیه مدرن می‌باشد و نظریات بسیار ارزشمندی را در باره تعلیم و تربیه و سیستم آن ارائه داشته‌است. "متعلم یا دانش آموز را آزاد بگذارید تا در باره رفتار خویش تصمیم بگیرد و در بین شرایط مختلف زندگی دست به انتخاب علاقه بزند. هدف تربیت سرانجام ارزش‌های فرهنگی یا تمدنی است که به صورت ترکیبی در نوع خود بدیع به میان آورد و این ترکیب در حقیقت همان هستی معنوی

آدمی است." او در جایی دیگر تأکید می‌کند که "تربیت باید در ماحول رغبت‌ها و علایق کودک و تحول آن‌ها بچرخد و مربی شایسته کسی است که اولاً روح دانش آموز را به صورت درونی درک کند، ثانیاً عمل خود را بر محبت نسبت به نو نهالی که در حال رشد است مبتنی سازد و ثالثاً به تحقق ارزش‌های معنوی در ذهن شاگرد یا دانش آموز بپردازد و رابعاً بکوشد تا در ذهن متعلم یا محصل مناسبات تربیتی و عینی به صورت پیوسته و بهم بسته‌ایی درآید."

به موجب این اصول هر قدر کودک در سنین طفولیت از آزادی بیشتری برای فعالیت‌های فردی و اجتماعی‌اش برخوردار باشد از تفکر و احساس استقلال عمل بیشتر برخوردار خواهد شد و در آینده و زندگی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی با اعتماد به نفس بیشتر و اطمینان به فردا وارد اجتماع می‌گردد و از همین جاست که تهداب مستحکم زندگی فردای یک کشور پایه گذاری می‌گردد.

همچنان جان دیوی (John Dewey) (۱۸۵۹ - ۱۹۵۲) دانشمند و فیلسوف امریکایی از پیش‌تازان عمل‌گرایی پراگماتیسم pragmatism در این باره می‌گوید "وضع حاضر کودک در گذشته‌ای او ریشه دارد، تربیت فعلی او پایه و اساس زندگی آینده‌اش را تشکیل می‌دهد. آینده کودک از زمان حالش جدا نیست و برای این که در آینده بهتر بتواند با مسایل زندگی کنار آید، باید احتیاجات فعلی‌اش تأمین شود. استعدادهایش به طور مناسب رشد کند تا در آینده که خود ادامه یا محصول زمان حال است بتواند به طور بهتر زندگی کند. پس توجه به

آینده به هیچ وجه مستلزم چشم پوشی از وضع حاضر و سهل انگاری نسبت به احتیاجات، استعدادها، رغبت‌ها، تمایلات فعلی کودک نیست. اما قبل از آن که موقع چیزی فرا رسیده باشد باید مقدمات آن را تدارک دید، باید بیش از آن که با کودک به اساس منطق سخن بگوئیم او را برای درک استدلال و سخن منطقی آماده کنیم."

در کشور که خرابه‌های جنگ بایست اعمار، احیا و بازسازی گردد به انبوه کادر مسلکی و حرفه‌ای نیازمند می باشد. بهتر خواهد بود تا در سیستم تعلیم و تربیه از همان صنوف ابتدایی بلند بردن مهارت‌های فنی و مسلکی گنجانیده شود و با در نظر داشت مارکیت کار کشور تحصیلات متوسط و عالی فنی در نظر گرفته شود تا به قدر نیاز جامعه افراد فنی و مسلکی برای اعمار و بازسازی کشور تربیه و آماده گردد.

یک مطلب دیگر که در تعلیم و تربیه اهمیت فراوان دارد و اساتید و مدرسین آن را با دقت بسیار در نظر داشته باشند این که اساتید و مدرسین من حیث نماینده اجتماع طفل یا شاگرد و محصل را با کیفیت بالای اجتماعی چون قانون پذیری، رعایت آداب اجتماعی، احترام به سنن، آداب و رسوم موجود در جامعه، احترام به انسان و ارزش‌های والای انسانی، رعایت حقوق فردی و جمعی، احترام به اندیشه‌ها، نظریات و عقاید دیگران و اصل زرین زندگی اجتماعی جستجوی خیر و صلاح فردی در خیر و صلاح کل یعنی درک منافع ملی آموزش و

پرورش دهند. درک این مسئله آینده‌ساز بوده از این طریق می‌توانند انسان با کمال و فضیلت به جامعه تقدیم کنند.

نتیجه گیری

آنچه در بالا تحت عناوین جوانان، زنان، اعتیاد- تولید و ترافیک مواد مخدر، فقر فرهنگی و خرافات، معضل بی کاری و اشتغال و تعلیم و تربیه که بحیث اصلی ترین و مهمترین شاخص ها در جامعه امروز افغانی تشخیص داده شده است مورد کاوش، تحلیل و ارزیابی تا حد توان خودم قرار دادم و پاراوکس ها و چالش های فراروی و درون این شاخص ها را برشمردم و سایر چالش هایی که از آغاز سخن با شما دوستاناران افغانستان عزیز طی این نوشتار در میان گذاشتم سدها و مواعی اصلی اند که فراروی وحدت ملت افغان و ایجاد دولت - ملت در کشور قرار داشته و به نحوی از انحا ما را از رفتن به سر منزل مقصود باز می دارد. با ذکر آنچه تا این جا آمدم لازم به یادآوری است که بدون حمایت همه مردم از دولت و بلند بردن درجه اقتدار دولت به وسیله پشتیبانی مردم و تأمین حاکمیت دولتی در سراسر کشور و تا آخرین کناره های سرحدات توفیق حکومت قانون امریست ناممکن، این را همه مردم باید درک کنند که همه آزادی هایشان را در اذای حمایت از دولت به دست می آورند در شرایط حاکمیت ملوک الطوائف، قوماندان سالاری، موجودیت اغتشاش، جنگ و سرکشی نه عرصه برای تحقق آرمان های دیموکراتیک باقی می ماند و نه قدرتی وجود خواهد داشت که از مصئونیت و آزادی های مردم حمایت و پاسداری کند.

حکومتی را که حمایت نمی‌کنیم نباید از او توقع اجرای خواسته‌ها، آرمان‌ها و آزادی‌های مان را داشته باشیم. این بزرگترین بی‌انصافی و دور از منطق اجتماعی است به سازمانی با این نابسامانی فضای متأثر از جنگ، بی‌اعتمادی، تجاوز خارجی، حکومت‌های موازی، زورگویی قدرتمندان برای حفظ منافع شخصی و تنظیمی‌شان، فساد ریشه‌دار و ده‌ها و صدها چالش اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی به عوض کمک برای برون رفت از این چالش‌ها او را بیشتر به سمت گودال نیستی و زوال تحت فشار قرار دهیم و در مسند قضاوت هنوز هم خود را حق به جانب و بری الزمه معرفی داریم. چرا ما بیدار نمی‌شویم؟ چرا ما همه مسایل ملی و بین‌المللی را در قبال کشورمان با چشم بصیرت نمی‌نگریم؟ چرا ما راه‌های برون رفت را با نفی و محوه یک‌دیگر شروع و ختم می‌کنیم؟ چرا ما توان پذیرش یک‌دیگر را در فضای اعتماد متقابل نداریم؟ چرا ما این توان را نداریم که برای برنامه‌ها و راهکارهای ملی گفتمان‌های سراسری را در سطح کشور سازمان داده و حمایت مردم را در عمل جلب کنیم؟ چرا ما همیشه نا کارگی و ناتوانی‌های خود را در تمام عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی از رئیس‌جمهور و یکی دو نفر دیگر باز خواست می‌کنیم؟ چرا ما در عوض جلب حمایت مردم خویش برای هر کاری به دامن خارجی‌ها پناه می‌بریم؟ چرا به عوض ارائه پیشنهاد سالم، طرح لایحه، مقرر، طرز‌العمل مؤثر و مفید برای بهبود زندگی مردم و طرز کار اداره دولت در پی تخریب همه سیستم هستیم؟ چرا در

عوض اتحاد همه مردم برای نیل به یک افغانستان مرفه که ما هم در رفاه‌اش حیات بسر بریم تلاش برای انقطابات و تفرقه‌های بیشتر و بیشتر اجتماعی، سیاسی و اتنیک هستیم؟

برای تحقق آرمان اتحاد ملی مردم ما بحیث یک ملت یک پارچه و واحد تحت نام مقدس افغان در یک محدوده‌ای واحد جغرافیایی بنام افغانستان عزیز، افغانستان یک پارچه، افغانستان بدون رنگ و بوی قوم و خیل بر علاوه آنچه از آغاز تا این جا بیان کردم، همچنان برای بهبود امور اداره کشور چند نکته دیگر را به حسن اختتام مطرح می‌کنم:

- لازم است تا در گام نخست خط قرمز خیانت به وطن و انواع آن برای مردم از طریق وسایل اطلاع رسانی همگانی، ادارات دولتی، مکاتب، پوهنتون‌ها، منبر مساجد، تکایا، نشست‌ها و کنفرانس‌ها و لوايح جاده‌ها، معین و مرتکبین به شدید ترین مجازات بر حکم قانون محکوم و اجرای این احکام رسانه‌ای و به اطلاع همگان رسانیده شود.

- موجودیت نیروهای خارجی در افغانستان تعریف مشخص و قابل قبول برای مردم افغانستان و همسایگان افغانستان ارائه گردد، موجودیت شان در کشور نباید منافع ملی ما را زیانمند سازد. این نیروها که برحکم منافع ملی کشورهای متبوع‌شان برای تحقق استراتژی‌هایشان از کشور ما استفاده می‌کنند باید کفاره و خساره زیانبار آن را که همه مخالفین با شعار موجودیت قوای خارجی در افغانستان در تخریب زیر ساخت‌های ما و تلفات ملکی مشغول اند، در کشور پردازند.

- نظام اداری و سیستم حاکمیت هر دولتی بیانگر تفکر و اراده مسئولین در تحقق عملی اهداف مطروحه در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد، تنها آن نظامی این اهداف را عملی کرده می‌تواند که برویت منطق علمی علم اداره ایجاد و کار آمد باشد. بناً باید چنین سیستم اداره در کشور ما در کلیه سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، دفاعی، امنیتی و فرهنگی به شکل کاملاً منطقی ایجاد گردد تا جواب‌گوی نیازهای جامعه ما باشد و هیچ‌نوع کاپی‌کاری و الگو سازی‌های غیرعملی و ناکارآمد در سیستم اداره گنجانیده نشود. ادارات آن‌چنانی بانیست از این سیستم خارج و حذف گردد. در مسایل کلان ملی و مدیریت ملی کشور سیستم هماهنگی ملی در سراسر نظام اداری که به یقین مهم‌ترین رکن اداره سیاسی کشور می‌باشد ایجاد گردد و مراجع اکادمیک و پوهنتون‌ها در این عرصه دایماً فعال باشد تا هر از گاهی جامعه و اداره زیر دوربین پژوهش و ارزیابی قرار داشته و برخورد جامع و منطقی با آن روا دارد.

- ارتقای شایسته‌سالاری در عزل و نصب مدیران ادارات و تمام سطوح اداره اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عدلی و قضایی و امنیتی کشور یکی دیگر از راه‌های نیل به تقسیم عادلانه قدرت میان مردم می‌باشد و مشروعیت لازم به حکومت را ضمانت می‌کند، این مسئله سر و صداها را ایجاد شده در این زمینه را که دشمنان ملت از آن سود می‌جویند مانع گردیده و فضای شفاف اداره سالم را محک می‌زند. تمام ادارات کشور خاصاً ارگان‌های رهبری کننده با گزینش

شخصیت‌های ملی، وطن‌دوست، متخصص و مسلکی، توانمند و با تجربه، با اعتماد به نفس و ثابت قدم روی حرف و عمل، قاطع و پیگیر و دارای قابلیت سازگاری با هرنوع شرایط مطابق به موازین شایسته سالاری مورد بازنگری قرار گیرد. دیگر به سیستم نصب کادرها بر اساس وفاداری‌شان به امریکا و کشورهای اروپایی منسوخ قرار داده شود و به این حلقه یا سایکل بد نامی که وزیر بد نام وکیل مقرر می‌گردد، وکیل بدنام والی مقرر می‌گردد، والی بدنام قوماندان مقرر می‌گردد و این حلقه طاغوتی که از جلسه بن بنیاد گذاشته شده است و تا کنون دارد همه هستی کشور را به باد منافع شخصی خود و منافع بیگانگان در بست داده است نقطه پایان گذاشته شود. سیستم توزیع مواد مورد ضرورت اولیه خانواده‌ها از طریق کوپون با سوبسیدی‌های دولتی برای مامورین و کارمندان اداره دولت و سکتور خصوصی احیا گردد. بلند بردن سطح بازپرس در ادارات دولتی و ترویج اصل مکافات و مجازات می‌تواند باعث بلند رفتن کیفیت کار و بازده مطلوب گردد.

ستندردهای سیستم آموزش و پرورش و تحصیلات عالی بلند برده شود، این سیستم در تمام سطوح برای عموم قابل دسترس گردانیده شود و مؤسسات تحصیلات مسلکی و حرفه‌ای یا کاربردی با درجات و سطوح مختلف مطابق نیازهای جامعه گسترش داده شود، در سر تا سر سیستم تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و مسلکی سیستم دوره‌های کار دانی یا فراگیری کار عملی در ارتباط مستقیم با ادارات دولتی،

سکتورهای خصوصی، زمینداران و باغداران و مالداران و مجموع کار فرمایان سراسر کشور ایجاد گردد، این ارتباط ارگانیک از یک طرف دوره‌گردانی را برای دانش آموزان مهیا می‌گرداند و از طرف دیگر دوره‌شناخت کمکی می‌باشد برای کار یابان و کار فرمایان بعد از ختم تحصیل و مراحل کار یابی، ایجاد سیستم تحقیقاتی و پژوهشی در بخش تحصیلات عالی و تخصصی سکتورهای معادن، صنعت، نفت و گاز و انرژی، زراعت، آبیاری، تعلیم و تربیه، حمل و نقل، اطلاعات و تکنالوژی، ساختمان و سرکسازی، صحت عامه، فرهنگ و سیاست سرمایه‌گذاری‌های کلان جلب گردد. هم اکنون بیشترین سرمایه‌های کشور غرض این پژوهش‌ها به جیب مؤسسات تحقیقاتی و پژوهشی خارجی می‌رود و زیان بیشتر آن هم اینست که هر کدام این پژوهش‌های که در خارج از افغانستان صورت می‌گیرد به احتمال بسیار زیاد منافع و سیاست‌های آن کشورها را نیز با خود به کشور ما منتقل کرده و بازتاب می‌دهد و مؤسسات اجراییوی آگاهانه و یا ناخود آگاه مجریان منافع خارجی‌ها در سکتورهای مختلف که در بالا به آن اشاره کردیم قرار می‌گیرند.

- مسئله آب، آبیاری و زراعت در کشور مهم‌ترین معضل پیشروی مردم و حکومت می‌باشد، همان‌طوری که در متن به آن اشاره‌هایی داشتم، بهبود وضع این عرصه اهم بسیاری از چالش‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی کشور را منتفی می‌گرداند. بناً توجه دلسوزانه دولت برای بهبود، رشد و انکشاف زراعت و آبیاری، جلب سرمایه‌گذاری‌های

کلان در عرصه زراعت، آبیاری و منابع آب و حمایت قانونی کشاورزان و کارکنان و دست اندرکاران عرصه زراعت و آبیاری می‌تواند در کوتاه مدت بسیاری از مشکلات فراروی حکومت و مردم را حل گرداند.

- تأمین عدالت، بازپرس و مجازات خائنین و متخلفین، قوه قضائیه کشور و ارگان‌های نظارت بر قانون از وجود مفسدین، رشوه خواران، افراد غیر مسلکی پاک گردد، قوه قضائیه و سارنوالی‌ها غیرتنظیمی و غیرسیاسی گردند. قضاً و سارنوالی‌ها به مراجع با اعتبار غیرسیاسی و بی‌طرف متشکل از افراد تحصیل یافته متخصص تکمیل گردد. قانون یکسان بالای همه اتباع کشور بدون درنظرداشت مصلحت‌ها، ملحوظات و مناسبات تطبیق گردد.

- عمال خارجی و داخلی که آگاهانه در فتنه‌انگیزی میان مردم و افتراق و انقطاب در جامعه به هر نام و عنوان که مشغول اند، چه از طریق تربیون‌های سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و چه از طریق منبر مسجد میان مردم تولید اختلاف می‌کنند و یا به نحوی از آن‌ها سعی بر فتنه‌انگیزی میان مردم دارند مطابق به احکام قانون اساسی و قوانین مربوط به شدید ترین مجازات محکوم و اجرای حکم شان بدون استثناً به صورت شفاف به آگاهی مردم رسانیده شود.

- برای دست اندرکاران، تولید کنندگان و قاچاقبران مواد مخدر و مافیای داخلی و خارجی آن با استفاده از تجارب کشورهای که مؤفقانه این کار را انجام داده‌اند قوانین سختگیرانه‌تری اتخاذ و این جرم به مثابه

خیانت به وطن مورد بازپرس قرار گیرد.

- قاچاقبران و مافیای استخراج و صدور غیرقانونی معادن و سنگ‌های قیمتی، قطع و صدور بدون مجوز جنگلات، فعالیت انتقالاتی و ترانسپورتهای بدون مجوز مخصوصاً در ساحات سرحد با پاکستان، صدور و ورود بدون مجوز اموال تجارتهای به مثابه خیانت به منافع ملی شامل کودهای شدیدترین جرایم جنایی و اقتصادی گردیده و متخلفین به جزاهای شدید مجازات گردند. شفافیت در امر مجازات متخلفین و رسانه‌ای ساختن تطبیق مجازات این تخلف‌ها در جلوگیری از تکرار این تخلفات و توسعه و ازدیاد شبکه‌های این تخلفات جلوگیری می‌کند.

- مفسدین ادارات و سکتورهای خصوصی و غاصبین دارایی‌های عامه در جلسات علنی محاکم تحت پیگرد قانونی و بازپرس قرار گیرند و از مردم در باره جنایات و جرایم شان معلومات و نظرخواهی گردد. برای پیشبرد این مامول تیم‌های غیروابسته حقیقت‌یاب به همکاری مردم در سراسر کشور فعال گردند.

- همکاری سازمان ملل متحد، سازمان‌های خیریه بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و کشورهای دوست در گام نخست تدابیر جدی عملی برای بازگشت مهاجرین از پاکستان و ایران اتخاذ گردد. موجودیت مهاجرین افغان در پاکستان و ایران آسیب‌پذیرترین آویزه‌ایست که پاکستان و ایران همچنان هر از گاهی از آنها بر علیه افغانستان به حیث ابزار در تخریب‌کاری و تروریزم استفاده

می‌کنند، به قول پژوهشگران جامعه‌شناسان پاکستانی هم اکنون حدود بیشتر از هشتاد درصد مدرسین مدارس طالب سازی و داعش سازی در پاکستان از میان همین مهاجرین افغان تکمیل می‌گردد. برای اسکان این مهاجرین شهرک‌های رهائشی در سراسر کشور با در نظر داشت ظرفیت نفوس و اشتغال مخصوصاً در ساحاتی که امکان زراعت، مالداري و صنعت میسر باشد، اعمار گردد.

- احیای مجدد فابریکات تولیدی غیرفعال که در اثر توطئه‌ها و دسایس پاکستان و عمال داخلی‌اش از فعالیت بازمانده و دارند آهسته آهسته به خرابه‌ها و آوار آهن پاره مبدل گردیده‌اند و جلب سرمایه‌گذاری‌های دولتی، مختلط، سکتور خصوصی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی برای چرخاندن چرخ تولیدی این فابریکات از الویت‌های اقتصادی حکومت قرار گیرد.

اعمار فابریکات بزرگ تولیدی برای صنایع مصرفی می‌تواند برای میلیون‌ها انسان ما محلات جدید کار را ضمانت کرده و اطمینانی باشد برای مهاجرین عودت‌کننده، برای این کار سکتور خصوصی با روحیه تمام عیار منافع ملی در بدل ضمانت‌های معتبر بانکی بهترین گزینه می‌باشد. البته حمایت قانونمند دولت از سکتور خصوصی در برابر مؤلدين خارجی و اموال وارداتی از اهمیت فراوان برخوردار می‌باشد.

- تقویت نیروهای پولیس، ارتش و اداره امنیت ملی و تجهیز این نیروها با تسلیحات و تجهیزات که توانایی دفاعی لازم در برابر هر نوع تجاوز و اخلال امنیت را داشته باشد، برای ارتقای مؤثریت این نیروها

در امر دفاع از نوامیس کشور و منافع ملی بسیار حتمی و ضروری پنداشته می‌شود تا روی تشکیلات و پرسونل این نیروها بازنگری جدی صورت گرفته و این نیروها از چنگ تنظیم‌ها، احزاب سیاسی و جنگ سالاران رها گردند. نباید منسوبین این نیروها عضویت سازمان‌های سیاسی را داشته باشند.

- فعالیت تمام مؤسسات خارجی و NGO ها تحت اداره و کنترل دولت افغانستان و اداره ملی نورم و استندرد قرار گیرد، قبل از پروسیجر مزایده این مؤسسات ضمانت‌های معتبر بانکی ارائه بدهند که از جانب بانک‌های کشور قابل قبول باشد. فعالیت این مؤسسات غیردولتی که بعضاً مؤسسات ضد دولتی هم هستند باید تحت کنترل دقیق ارگان‌های مالی، عدلی، قضایی و تأمین نظم عامه کشور قرار داشته باشند. فعالیت این مؤسسات دقیقاً بر اساس منافع ملی کشور و عدم نقض حاکمیت ملی کشور عیار گردد و ادارات ذیربط مؤسسات متخلف را بدون در نظر داشت مصلحت‌ها و ملاحظات به جرایم نقدی تا سرحد قطع فعالیت در افغانستان و معرفی به محاکم کشور مورد بازپرس و مجازات قرار دهند.

- سیاست خارجی کشور بر پایه استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، بی‌طرفی، رعایت منشور ملل متحد، عدم انسلاک در پیمان‌های نظامی شرق و غرب در پرتو منافع ملی کشور و همکاری‌های بین‌المللی طرح ریزی و همانندی که در بالا ذکر به عمل آوردم موجودیت قوت‌های ناتو و عساکر خارجی و دلایل اصلی موجودیت

آن‌ها در کشور ما با شفافیت تمام به مردم کشور، همسایگان افغانستان و جهانیان تعریف و توضیح گردد تا سوء تفاهات موجود در زمینه هم برای مردم کشور و هم برای همسایگان و جهانیان مرفوع گردد. بایست سیاست خارجی کشور به صورت شفاف بازتاب واقعی منافع ملی کشور در منطقه و جهان باشد. آنچه در سیاست خارجی ما از اهمیت بسیار فراوان برخوردار است همانا تأمین صلح در افغانستان و منطقه می‌باشد، هیچگاهی صلح جهانی و منطقه‌ای در موجودیت یک افغانستان پر آشوب متصور نیست، هیچ کشوری در منطقه از این آشوب بی‌امان بوده نمی‌تواند، سیاسیون و سردمداران پاکستان، ایران و کشورهای آسیای میانه نیز به وضاحت این را می‌دانند ولی برای اتخاذ و اجرای چنین سیاستی به عنایر وفادار به امر مقدس وطن و منافع ملی در ادارات سیاست‌گذار و اجرایی نیاز است. برای رسانیدن صدای افغانستان به جهانیان به دستگاه دیپلماسی دائماً فعال، وطن‌دوست، باوقف، متخصص و معتقد به منافع ملی ضرورت است این دستگاه دیپلماسی برای تحقق منافع ملی کشور شان در سراسر جهان لابی‌هایی را در دستگاه سیاسی و اداری دول متحابه به صورت دائماً فعال داشته‌باشند تا در مواقع موضع‌گیری‌های بین‌المللی دول متحابه منافع ملی افغانستان و نقش‌اش در مسایل بین‌المللی از نظر نیافتد. افغانستان بایست از طریق همین دستگاه دیپلماسی به صورت زنده هر روز در مدیای جهان نفس بکشد، به جهانیان باید به صورت راسخ و بدون تزلزل این مطلب رسانیده شود که الویت روابط بین‌المللی بر پایه

منافع ملی و اراده مردم افغانستان استوار است. ما با همه کشورهای جهان با درنظرداشت منافع جانبین تأمین روابط می‌کنیم. در رابطه به اختلاف افغانستان با پاکستان روی مسئله خط دیورند و با ایران روی مسئله آب رودخانه‌ها با درنظرداشت منافع ملی کشور ما تصامیم جسورانه ملی گرفته شود و این زخم ناسور که دارد آهسته آهسته همه کشور را فرا می‌گیرد از بنیاد ریشه کن گردد. (در بخش‌های اختصاصی به تفصیل در زمینه توضیح گردیده‌است). دستگاه دیپلوماسی کشور رفتارهای گوناگونه بازیگران بین‌المللی، خواسته‌ها، نظریات و اندیشه‌های ایجاد شده در اندیشکده‌های سیاست‌گذاران بین‌المللی را که به نحوی از آن‌ها بر کشور ما نیز تأثیر می‌اندازد به صورت دقیق تحت نظر داشته و حکومت را از چند و چون مسایل و حاشیه‌های آن آگاه و با خبر سازند. دستگاه دیپلوماسی ما جهان را طوری که است ببینند و به حکومت گزارش دهند نه طوری که آن‌ها می‌خواهند و یا افرادی در حکومت آن را می‌خواهد. دستگاه دیپلوماسی افغانستان چانه زنی‌های دیپلماتیک را یاد بگیرند تا اهداف منافع کشورشان را در مرکز ثقل سیاست‌های خارجی کشورهایی قرار دهند که منافع دراز مدت و کوتاه مدت‌شان را در کشور می‌بینند.

مآخذها و برگرفته‌ها:

الف:

۱. «تاریخ رنسانس» نوشته سیدنی دارک ترجمه احمد فرامرزی
منتشره انتشارات دستان.
۲. «جامعه و سیاست» نوشته مایک راش ترجمه منوچهر
صبوری کاشانی چاپ انتشارات سمت تهران.
۳. قانون اساسی جدید افغانستان مصوب لویه جرگه ۱۳۸۲
۴. «چهارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی» نوشته
بینگهام پاول، آلموند آبرهام گابریل و رابرا جی ترجمه علی رضا طیب
منتشره موسسه عالی آموزش و پژوهش برنامه ریزی و مدیریت.
۵. «انقلابهای اروپایی» ترجمه بهاءالدین گیلانی بازرگانی
منتشره انتشارات کویر تهران.
۶. «طالبان - جنگ و مذهب و نظام نوین در افغانستان» نوشته
پیتر مارسدن ترجمه کاظم فیروزمند
۷. «جامعه شناسی سیاسی» نوشته بشیریه حسین جامعه شناس
شهر ایرانی.
۸. «جوان از نظر عقل و احساسات» تألیف هیئت نشر معارف
اسلامی
۹. «سیری در کتاب رشد اجتماعی» نوشته دوریس اوداوم
منتشره انتشارات توس - تهران

۱۰. گزارش معصومه طالب در مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (IPSC) در باره «نقش زنان در جامعه افغانی».
۱۱. «تاریخ افغانستان در عصر تیموریان هند» نوشته عبدالحی حبیبی منتشره انجمن تاریخ.
۱۲. «تاریخ مختصر افغانستان» در دو جلد نوشته عبدالحی حبیبی.
۱۳. «افغانستان بعد از اسلام» نوشته عبدالحی حبیبی.
۱۴. «سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها» در دو جلد نوشته اعظم سیستانی چاپ اول منتشره اکادمی علوم افغانستان.
۱۵. «جغرافیای تاریخی سیستان» نوشته اعظم سیستانی منتشره اکادمی علوم افغانستان.
۱۶. «قیام های مردم افغانستان در قرن های هشتم تا هژدهم» نوشته اعظم سیستانی چاپ پشاور پاکستان.
۱۷. «افغانستان به یک نظر» نوشته میر غلام محمد غبار منتشره مطبعه آریانا کابل
۱۸. «سرزمین و مردم افغانستان» نوشته مری لویس ترجمه مرتضی اسعدی.
۱۹. «افغانستان در پنج قرن متأخر» نوشته میر محمد صدیق فرهنگ.
۲۰. «سراج التواریخ نوشته فیض محمد کاتب هزاره.
۲۱. «افغانستان در مسیر تاریخ» در دو جلد نوشته میر غلام محمد غبار.

۲۲. «شیپور تباهی» نوشته پاتریک مکروری ترجمه پاینده محمد کوشانی چاپ پشاور پاکستان.
۲۳. «سقوط افغانستان» نوشته عبدالصمد غوث.
۲۴. «آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش» نوشته عبدالحمید مبارز چاپ پشاور پاکستان.
۲۵. «حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی در افغانستان» نوشته دیگو کوردیویز و سلیک هریسن ترجمه عبدالجبار ثابت.
۲۶. «بحران اجتماعی و آسیب های آن» نوشته انتونی روشن ترجمه الهام آذر.
۲۷. «فلسفه های رابیندرنات تاگور وجدان بشر» نوشته رامین جهان بگلو ترجمه خجسته کیا.
۲۸. «زایش و خیزش ملت» نوشته دکتور داور شیخاوندی منتشره انتشارات ققنوس.
۲۹. «تحولات سیاسی واجتماعی افغانستان» نوشته فاروق انصاری منتشره مرکز اسناد و تاریخ دیپلوماسی تهران.
۳۰. «آسیا ۳ - ویژه افغانستان پس از طالبان» تدوین و ترتیب از جانب سید ابراهیم خاتمی خسرو شاهی به نظارت دکتورنوذر شفیع منتشره موسسه ابرار معاصر تهران.
۳۱. «طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه» نوشته احمد رشید با ترجمه عبدالودود ظفری منتشره انتشارات میوند.

۳۲. «جامعه شناسی سیاسی افغانستان - قوم - مذهب - حکومت» نوشته عبدالقیوم سجادی انتشارات تبلیغات اسلامی.
۳۳. «سیاست و حکومت در پاکستان» نوشته نادر شریفی منتشره دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
۳۴. «افغانستان در قرن بیستم» نوشته ظاهر طنین منتشره انتشارات میوند.
۳۵. «افغانستان هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب» نوشته محمد ظاهر عظیمی منتشره انتشارات محقق مشهد.
۳۶. «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» نوشته محمد نبی عظیمی منتشره انتشارات میوند.
۳۷. «افغانان - جای - فرهنگ - نژاد گزارش سلطنت کابل» نوشته مونت استوارت الفنستون ترجمه محمد آصف فکرت منتشره انتشارات شاه محمد.
۳۸. «پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان» نوشته محمد اسحق فیاض منتشره انتشارات معصومین قم.
۳۹. «افغانستان جنگ فراموش شده اروپا» نوشته دانیل کورسکی با ترجمه جلال کلانتری منتشره دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
۴۰. «طالبان - جنگ مذهب و نظام نوین در افغانستان» نوشته پتر مارسدن با ترجمه نجله خندق منتشره انتشارات الکترونیکی.

۴۱. نظریات شورای روابط خارجی امریکا تحت عنوان «استراتژی امریکا در افغانستان» ترجمه اسمعیل عبدالهی بر گرفته از شماره ۱۶ فصلنامه نهضت.
۴۲. «دولت سازی - ملت سازی و نظریه روابط بین المللی» نوشته پتر مارسدن منتشره انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
۴۳. «اسلام سیاسی در افغانستان پس از طالبان» نوشته خلیل الله سردار نیا منتشره بوستان کتاب.
۴۴. «انسان شناسی - زبان شناختی» نوشته الساندرو دورانتی ترجمه رضا مقدم کیا منتشره انتشارات نی.
۴۵. «زنان افغان تحت حکومت طالبان - طالبان و سیاست های جهانی» نوشته نانسی هاتچ دوپری ترجمه محقق منتشره انتشارات ترانه.
۴۶. «فمینیسم» نوشته جین فرید من ترجمه فیروزه مهاجر چاپ انتشارات آشیان تهران.
۴۷. «مشارکت سیاسی» نوشته پل آبرامسون ترجمه نسرین طباطبایی.
۴۸. نظریات شیرین احمد نیا در باره «بررسی ویژه گی های اقتصادی - اجتماعی زنان با فعالیت سیاسی ایشان» در کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشور های اسلامی به کوشش و گرد آوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
۴۹. «موج سوم مردم سالاری در پایان سده بیستم» نوشته ساموئل هاتینگتون ترجمه احمد شهسا چاپ تهران.

۵۰. «جامعه شناسی نظم تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی» نوشته مسعود چلبی چاپ انتشارات نی تهران.
۵۱. «مشارکت اجتماعی» نوشته دکتور منوچهر محسنی ودکتور عذرا جار الهی چاپ انتشارات آرون.
۵۲. اقتصاد کلان (کاربردی) نوشته احمد اخوی منتشره موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی تهران.
۵۳. «کلیات علم اقتصاد» نوشته یوسف فرجی منتشره موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی تهران.
۵۴. «مبانی و اصول علم اقتصاد» نوشته تیموردادگر و یدالله رحمانی منتشره دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵۵. «اصول علم اقتصاد» در دو جلد نوشته پل ساموییل سن و ویلیام نورد هاوس ترجمه محمد خان مرتضی منتشره انتشارات علمی و فرهنگی.

ب:

۵۶. مقالات متعدد از رویدادهای تاریخی افغانستان نوشته پژوهشگر تاریخ اعظم سیستانی منتشره در سایت های افغان جرمن آنلاین ومهر.
۵۷. مقاله در کتاب «مقدمه سقوط افغانستان» در کتاب سقوط افغانستان نوشته تیودور ایل ایلویوت ترجمه عبدالصمد غوث.

۵۸. مقاله «بررسی استراتژی ایالات متحده امریکا و افغانستان و تأثیر آن بر منطقه» نوشته تمنا و فرامرز منتشره پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت خارجه ایران.
۵۹. مقاله «امریکا و پارادیم قومی در افغانستان» نوشته حسین دهشیار منتشره شماره های ۲۵۷ و ۲۵۸ ماهنامه سیاسی اقتصادی اطلاعات.
۶۰. مقالات «مباحثه در باره روند ملت سازی در افغانستان» نظریات دستگیر خروتنی تحلیلگر مسایل سیاسی - اجتماعی، افغانستان شناس مشهور ویکتور کارگون و جعفر مهدوی کارشناس مسایل سیاسی منتشره سایت بی بی سی.
۶۱. مقاله سخترانی داکتر مهدی کارشناس مسایل سیاسی در کنفرانس بین المللی بحران افغانستان، سناریو های ممکن انکشاف که در برج اپریل سال ۲۰۰۹ که به ابتکار مرکز مطالعات افغانستان معاصر در ماسکو برگزار گردیده بود.
۶۲. مقالات عزیز آریانفر در باره استراتژی های پاکستان در قبال افغانستان و ریشه های ناکامی ملت سازی در افغانستان از سایت های انترنی.
۶۳. مقاله «استراتژی ایران در قبال پاکستان» منتشره در نشست تخصصی مرکز پژوهشهای استراتژیک از آرشیف SID.
۶۴. مقاله «اقدام نظامی امریکا در افغانستان» نوشته بهادر امینیان بر گرفته از شماره ۲۸ فصلنامه دفاعی و امنیتی سال ۱۳۸۰.

۶۵. مقاله «روند بازسازی افغانستان موانع و چالش ها فرا رو» نوشته نوذر شفیعی بر گرفته از شماره ۱۶ فصلنامه نهضت.
۶۶. مقاله «روشنفکری دینی و نقش آن در آینده سیاسی» نوشته آرش نراقی استاد فلسفه در دانشگاه موراویای پنسلوانیا.
۶۷. مقاله مشترک پژوهشی مجتبی مقصودی و ساحره غله دار اعضاء هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی پوهنتون تهران در باره نقش زنان در اجتماع.
۶۸. مقاله «استراتژی های مقابله با خشونت علیه زنان» نوشته فریبا دژبان منتشره مجله حقوق زنان شماره ۱۵.
۶۹. مقاله «سازماندهی و بسیج زنان برای برقراری عدالت جنسیتی» نوشته اگراروال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.
۷۰. مقاله «برابری حقوق زن و مرد در عرصه های اجتماعی» نوشته اگراروال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.
۷۱. مقاله «جامعه پذیری - زنان و مردان چگونه ساخته میشوند» نوشته بروک بریگیته در کتاب مجموعه مقالات در باره فمینیسم و دیدگاه ها شهلا اعزازی.
۷۲. مقاله «نقش عوامل روان شناختی در مشارکت سیاسی زنان» نوشته ام البنین چابکی منتشره در کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشور های اسلامی به همکاری و گردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.

۷۳. مقالات متعدد در باره راهکار های افزایش مشارکت سیاسی زنان، ویژه گی های فردی زنان بر مشارکت سیاسی آنان از کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشور های اسلامی به همکاری و گردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
۷۴. مقاله «مدیریت توانمندسازی زنان از طریق حکومت های محلی» نوشته اگرراوال منتشره انتشارات پوهنتون لکنهو هند.
۷۵. مقاله «بازسازی و توانمند سازی زنان برای ایفای نقش شان در اداره سیاسی کشور نیکاراگوا» نوشته برادشاو سارا منتشره پوهنتون میدلسیکس لندن.
۷۶. مقاله «افغانستان و معضل جهانی مواد مخدر» نوشته دکتر وحید ظهوری حسینی کارشناس حقوق و عضو مؤسس بنیاد فرهنگی کوثر.

منابع و مأخذ ها که انگلیسی:

۱. <http://www.eurasianet.org/departments>. - Agam Shah "new Afghan Leadership Turns to India for Assistance", Eurasia Insight, ۱۴/۱۲/۲۰۰۱. - Annual Report ۲۰۰۴-۲۰۰۵, Ministry of External Affairs, Government of India, retrieved from www.meaindia.nic.in.
۲. Annual Reports ۲۰۰۵-۲۰۰۶, Ministry of External Affairs, Government of India, reretrieved from www.meaindia.nic.in. - <http://www.greenthought-afgh.persianblog.ir/post/>, Washington Post, ۲۵ Feb ۲۰۰۵

۳. Tomas Ertman, state formation and state Building in Europe, Ed. Thomas Janoski, and et. al, The Handbook of political sociology, (Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۰۵)
۴. Max Weber, Economy and society, (Berkeley: university of California Press, ۱۹۷۸)
۵. Alessandro, Maron. (۲۰۱۱). "Afghanistan in Transition: The security Context in Post-Bin Ladin", Instituto of Affari Internazionali.
۶. "NATO in Afghanistan: A Test of The Transatlantic", Congressional Research Service, April ۲۰۱۰ UN Classified
۷. Report on Progress to World Security and Stability in Afghanistan.
۸. The EFA Assessment. (۲۰۱۰).
۹. Country Report Afghanistan. Their, AJ. (۲۰۰۹).
۱۰. The Future of Afghanistan, Washington DC: United State Institute of Peace, www.usip.org. Cronin, Richard.
۱۱. "Afghanistan: challenges and Options for Reconstructing a stable & Moderate State", congressional Research Service, May ۲۰۱۰ Edwards, Lucy M
۱۲. "State-building in Afghanistan", International Review of the Red Cross.
۱۳. Hehir, Aidan & Robinson Neil. State-Building: Theory and Practice, London: Routledge. Marshal Monty G and Cole, Benjamin.
۱۴. "Global Report on Conflict, Governance and State Fragility", Foreign Policy Bulletin, Winter.
۱۵. The State' legitimacy in Fragile Situations, OECD Publications. Ottawy, Marina & Mair, Stefan.
۱۶. "States at Risk & Failed States", Carnegie Endowment for International Peace, September ۲۰۰۸.
۱۷. Benet, L., J. Mitchell and L. Sheiner (۱۹۹۰). Pharmacokinetics: the Dynamics of Drug

۱۸. Bloom, F.E. (۱۹۸۳). The Endorphins. A Growing Family of Pharmacologically Pertinent.
۱۹. Peptides, Annual Review of Pharmacology and Toxicology.
۲۰. jaffe, j.H. (۱۹۸۵). Drug Addiction and Drug Abuse, in A.G. Gilman, L.S. Goodman.
۲۱. UNODC, Afghanistan Opium Survey ۲۰۱۵. online: https://www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/Afg_Executive_summary_۲۰۱۵_final.pdf
۲۲. UNODC, Afghan opium production up ۴۳ per cent: Survey, ۲۳ October ۲۰۱۶.
۲۳. https://www.unodc.org/unodc/en/frontpage/۲۰۱۶/October/afghan-opium-production-up-۴۳-percent_-survey.html?ref=fs
۲۴. <http://csrskabul.com/pa/?p=۲۰۸۱>
۲۵. [۱] SIGAR, Special Report: Poppy Cultivation in Afghanistan, see it online: <https://www.sigar.mil/pdf/Special%۲۰Projects/SIGAR-۱۵-۱۰-SP.pdf>



سخنهای چند در باره نویسنده

عبدالقیوم میرزاده فرزند عبدالباقی میرزاده متولد ۱۶ عقرب سال ۱۳۳۶ خورشیدی در یک خانواده متوسط شهری در گذر کلوله پشته شهر کابل بوده و تحصیلات ابتداییه را در مکتب نمبر ۶ شاه دو شمشیره، تحصیلات متوسطه را در لیسه عالی نادریه و میخانیک کابل انستیتوت معاون انجنیر و تحصیلات عالی را در فاکولته های انجنیری و اقتصاد پوهنتون کابل به پایان رسانیده.

در ریاست دستگاه ساختمانی بنایی، شعب ناحیوی و ولایتی حزب وطن، بخش تشکیلات شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان و وزارت امور خارجه افغانستان به سمت های مختلف تخنیکی و اداری و همچنان به حیث جنرال قونسل افغانستان در شهر پشاور پاکستان ایفای وظیفه کرده است.

تحصیلات ماستری را در رشته معلم ادبیات و زبان هلندی در پوهنتون تیلبورخ کشور شاهی هلند به اتمام رسانیده و فعلاً به حیث معلم زبان هلندی در کشور شاهی هلند ایفای وظیفه می کند.

از سال ۱۳۷۹ بدین سو در غربت سرای کشور شاهی هلند زندگی

دارد. مدتی بحیث مدیر مسؤول وب سایت اینترنتی مهر ایفای وظیفه کرده و هم اکنون منحصراً همکار وب سایت افغان - جرمن آنلاین و عضو بورد تهیه قاموس کبیر ایفای وظیفه می کند.

مقالات و تحلیل های متعدد سیاسی و اجتماعی در باره اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان در رسانه ها داخلی و خارجی و همچنان در وب سایت اینترنتی مهر، هود، آریایی، افغان - جرمن آنلاین و آریانا افغانستان آنلاین و سایر وب سایت های افغانی منتشر گردیده است.